

مرزده ده آن زندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و بهترین آنها پیروی میکنند

پرسشها از دکتر حسن رضائی پاسخها از ابوالحسن بنی صدر
قرآن در اندیشه موازنه عدلی - ۱۰

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۷۰۳ از ۱۴ تا ۲۷ مرداد ۱۳۸۷

شریعت در قرآن؛

آیا احکام مقرر در قرآن، فرازمانی و فرا مکانی هستند؟

پرسش ششم:

شما در آثارتان تاکید دارید که احکام شرعی موجود در همین قرآن کنونی "همگی" فرازمانی و فرامکانی اند. اگر این برداشت درست است، بر چه مبنایی این سخن را بیان می کنید؟ برای نمونه، کجای آیه ۳۳ سوره مائده راجع به محاربه که می گوید: "انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الآخرة عذاب عظیم" فرا زمانی و فرامکانی است که از دید جنابعالی حکم جاودانی شرع باشد و مسلمانان تا قیامت ملزم به رعایت آن باشند؟

پاسخ در باره تغییر در تاریخ و تغییر پذیری و یا ناپذیری احکام:

در پاسخ مقدماتی به پرسش ششم، خاطر نشان می کنم که اولاً برداشت ناصحیح است و ثانیاً، همه مکانی و همه زمانی بودن یکی از ویژگی های حق است. خارج از روابط حقوق مدار، رابطه های قوا شکل می گیرند که متناسبانه در میان انسانها به امور واقع مستمری بدل شده اند. با این وجود، همه مکانی و همه زمانی نیستند و خوشبختانه همچنان بخش بزرگی از رابطه های انسانها با یکدیگر، رابطه قوا نیستند. برای این که تصویری از اهمیت بخشی از رابطه ها که رابطه های قوا نیستند بیابیم، می باید این را از خود بپرسیم: اگر تمامی رابطه های انسانها رابطه های قوا بودند، آیا آنها اصلاً می توانستند بر روی زمین زندگی کنند و یا هنوز پدید نیامده ناپدید می شدند؟

یک نکته را لازم است در همین جا تاکید کنم: امرهای واقعی ناشی از روابط قوا نیز مستمر هستند، اما دیربائی آنها در طول زمان و مکان بمعنای آن نیست که از میان برخاستنی نیستند و یا تغییر شکل نمی دهند. برای مثال، جنگ امر واقع مستمری است. اما نه جنگ امروز با جنگ دوران پیامبر یک شکل دارد و نه امرهای واقع زودگذر همزاد با جنگ، همان امرهای واقع گذشته هستند. پس پرسش شما را می توان به این گونه نیز طرح کرد: آیا با وجود تغییر مداوم در روابط و مناسبات میان پدیده ها، احکامی که قرآن در باره آنها مقرر می کند، تغییر ناپذیر هستند؟

برای این که پاسخ به این پرسش روشنی کامل بدست آورد، دو نظر دیگر را از مقاله اخیر آقای محمد مجتهد شبستری که در پاسخ به انتقادات وارده بر نظریه قرآن شناسانه تازه وی نشر یافته است، نقل کرده و آنگاه به بررسی و نقد تفصیلی این موضوع می پردازیم (۱).

نظریات مخالف:

آقای مجتهد شبستری نخست توضیح می دهد که «هم» معنای متن» و هم «تفسیر و فهم متن» امور تاریخی هستند. وی می نویسد: «معنای تاریخی بودن متن اینست که هر گفتار و یا نوشتار در شرائط معین تاریخی (اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، معرفت شناختی، زبانی و...) یعنی «جهانی معین و مشخص از جهان های ممکن برای انسان» پدید می آید و معنی دهی آن مقید به شرائط و آن جهان است. چون در آنها شکل می گیرد و در آنها پدید می آید و نه در جای دیگر (شرائط دیگر). اگر آن شرائط و جهان تاریخی عوض شود، آن معنی دیگر وجود نخواهد داشت و همان گفتار یا نوشتار معنی دیگری خواهد داد. اگر یک گفتار یا نوشتار در شرائط و جهان تاریخی معینی، مثلاً جهان اعراب حجاز ۱۴ قرن قبل، معنای «فرمان دادن» (امر) بر انجام یک عمل یا بر حذر داشتن «نهی» از ارتکاب یک عمل را به مخاطب افاده می کرده، در شرائط و جهان تاریخی دیگر، امر و نهی ای را منوجه مخاطب نمی کند و مخاطب آن را به گونه ای دیگر می فهمد. معنای تاریخی بودن و تفسیر و فهم آن هم اینست که هر تفسیر کننده ای گفتار و یا نوشتار گذشتگان را در آن شرائط و جهان تاریخی که خودش در آن قرار دارد تفسیر می کند و می فهمد».

در صفحه ۲

در صفحه ۵

اتم سرنوشت ساز؟

◀ جنگ ۸ ساله و بحران اتمی - انگلیسها برانگیزنده عراق به حمله به ایران

- معامله بر سر اتم: ص ۱

◀ از ایرانیان جنگ را باید جدی بگیرند تا حمله اسرائیل به ایران

خیال پردازی است: ص ۷

◀ خمینی بنیان گزار مافیای قوه قضاییه - ۱: ص ۱۰

◀ ژاله وفا «طرح تحول اقتصادی» راه خروج یا ورود به بحرانی جدید: ص ۱۳

◀ اعدامها و دستگیریها و دیگر تجاوزها به حقوق بشر برهم افزوده میشوند: ص ۱۴

نوسط فرزند خود به او گفته است: یا خرمشهر یا سپاه. یعنی اگر خرمشهر از دست عراقیها بدر نیاید، سپاه را منحل می کند! و سپاه، جنگ خرمشهر را «جنگ سرنوشت» خوانده است. و آیا در باره وضعیت امروز سخن نمی گوید و نمی خواهد بگوید سرنوشت بحران اتمی، هرگاه به محاصره اقتصادی و جنگ بیانجامد، سرنوشت رژیم و بسا کشور را تعیین می کند؟

فصل اول این مجموعه به سخنان هاشمی رفسنجانی و محسن رضائی و نقد آنها و مقاله یوشگا فیشر در باره معامله ای که به زعم او انجام گرفته است اختصاص یافته است.

در فصل دوم به خبرها و نظرها در باره بحران اتمی و جنگ - که رایس حمله اسرائیل به ایران را خیال پردازی توصیف کرده است - و تهدید به مجازاتهای اقتصادی سخت که بسا شامل بخش نفت و گاز نیز می شود، پرداخته شده است.

در فصل سوم، خواننده، بنیاد گزار و نیز تاریخچه مافیای قضائی را مطالعه خواهد کرد و دست اندرکاران بنای این مافیا را خواهد شناخت. در فصل چهارم، مقاله ژاله وفا در باره "طرح اقتصادی" احمدی نژاد، در دسترس مطالعه خوانندگان قرار داده شده است.

در فصل پنجم، خبرهای تجاوزها به حقوق انسان گرد آوری شده اند:

میزان

نقش بنیاد روحانیت در افول انسانیت

"و بسیاری از آنان فاسقند"

سپس در پی آنان رسولان دیگر خود را فرستادیم، و بعد از آنان عیسی بن مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا کردیم، و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم؛ و روحانیتی (رهبانیتی) را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم؛ گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند؛ از این رو ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداششان را دادیم؛ و بسیاری از آنان فاسقند - سوره حدید آیه ۲۷.

چنانچه می بینیم، در آیه بالا به صراحت بیان شده است که خداوند هیچ گاه غیر از پیامبران که فقط پیام آور بودند، مقرر نکرده است که افراد یا اقشاری از مردم به عنوان متولی دین، خود را نمایندند خدا در زمین قلمداد نمایند. دلیل آن را در همین آیه بیان کرده است: "بسیاری از آنان فاسقند". با کمی دقت در آیه، متوجه می شویم که مخاطب "بسیاری از آنان" فقط کسانی نیستند که در زمان پیامبر ص زندگی می کرده اند، بلکه منظور روحانیتی بوده است که از زمان مسیح ع به وجود آمده است. به این ترتیب این قول محدودیت زمانی ندارد و یک قاعده کلی اجتماعی است. بنابراین، خداوند می فرماید بسیاری از کسانی که خود را متولی دین می دانند فاسق می شوند. فهم این مطلب برای ما، اکنون که تجربه حکومت ولایت مطلقه فقیه را جلوی چشم خویش داریم، آسان است. اما باید دید علت اجتماعی فاسق شدن محتوم بسیاری از روحانیون چیست که به یک قاعده درآمده است؟

در صفحه ۱۵



نویسنده پس از این که بدین سان مراد خود را از «تاریخی بودن متن»، توضیح می دهد، نظر خود و آقای مصباح یزدی را با یکدیگر مقایسه می کند:

۱. نظر آقای شبستری:

«باید کاملاً دقت شود که نصوص معینی در کتاب و سنت موجود است یا موجود نیست. بحث ما اینست که فتواهای مستند به این نصوص (مثلاً این که در عصر حاضر نیز باید به قصاص عمل کرد یا در عصر حاضر نیز باید از روش بیعت پیروی کرد) پاسخ پرسشهای عصر ما نیستند و اهداف عقلانی ما را برآورده نمی کنند و بنا بر این، فقه سیاسی در چنین مواردی از بستر عقلانی خارج شده است. این واقعیت ما را متوجه نصوصی می کند که مورد استناد آن فتواها و نظریات است. از خود می پرسیم آیا آن نصوص می خواستند پرسشهای عصر ما را نیز پاسخ دهند یا در مقام پاسخگویی به پرسشهای دیگری بوده اند که در عصر ورود آن نصوص مطرح بوده و آن پرسشها را با حفظ مصلحت شرعی و عقلانی مسلمانان پاسخ گفته اند؟

وقتی این پرسش اخیر و جدی را با روش تاریخی تعقیب می کنیم، در کتاب و سنت و علم فقه شواهد و قرائن آشکاری پیدا می کنیم که نشان می دهد نصوص مربوط به سیاسات (در قرآن) با فرهنگ و واقعیتهای اجتماعی و سیاسی عصر نزول در ارتباط بوده و درصدد تنظیم عادلانه و اخلاقی همان واقعیتها بوده است (و امروز بر ما مسلمانان واجب نیست به آن احکام عمل کنیم) مثلاً شواهد و قرائن نشان می دهد که هدف احکام حدود و قصاص و دیات گونه ای مهارکردن عادلانه و اخلاقی انتقام کشی رایج میان اعراب آن عصر بوده است و نه قانونگذاری از موضع حکومت برای پیشگیری از تکرار جرم و مانند آنها مجازات قاتلان، زناکاران و مانند آنها در جامعه عصر رسول مسأله ای بوده مربوط به خود قبایل و تیره ها که از موضع انتقام کشی ظالمانه و بیانه جویی برای غارت و چپاول اموال دیگران صورت می گرفته است. افراد یک قبیله گاهی در مقابل یک قتل، چندین نفر از قبیله دیگر را می کشتند. در مقابل اتلاف یک چشم گاهی خونبهای می ریختند. اگر زنی از یک قبیله مورد تجاوز جنسی فردی از قبیله دیگر قرار می گرفت در انتقام از آن عمل و به منظور اعاده حیثیت خانوادگی گاهی کشتار راه می انداختند. زدی نیز گاهی بیانه انتقام و غارت اموال دیگران می شد. (نگاه کنید به کتاب المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، جوادعلی، ج ۵، از جمله صفحات ۴۸۸-۴۸۶). در چنان اوضاع و احوالی پیامبر اسلام (ص) به مهارکردن انتقام کشیها و خونریزیهای اعراب پرداخت و فرمود در برابر یک قتل فقط یک شخص و آن هم قاتل را می توان قصاص کرد و نه بیشتر. در برابر اتلاف یک چشم فقط می توان برای قصاص یک چشم را اتلاف کرد و نه بیشتر. در مورد زنا فقط در صورتی که چهار شاهد عادل به رؤیت آن شهادت دهند و یا مرتکبان چهار بار صریحاً به انجام آن اقرار کنند و انجام عمل ثابت شود، می توان به مجازات دست زد و نه با شایعات یا قرائن یا پندارها. در مورد زدی اگر با احراز شرایط ویژه و با شهادت شهود عادل آن هم با رؤیت وقوع سرقت (جرم مشهود) یا با اقرار

شریعت در قرآن؛

آیا احکام مقرر در قرآن، فرازمانی و فرامکانی هستند؟

کشی ها و خون ریزی ها را مهار کند و اگر چنین باشد، او یک مصلح است و نه یک پیامبر و احکام ارائه شده توسط وی نیز احکامی هستند که خود وی، بر اساس «بلیکی» که از خداوند به او داده شده است، برای اصلاح جامعه مقرر کرده است و البته در اکثر موارد هم به درد امروز نمی خورند.

• اما صاحب متن دوم (آقای مصباح یزدی) می تواند دو پیش فرض داشته باشد: یا در پیروی از افلاطون، تغییر را با فساد یکی می داند و گمان می برد احکام قرآن برای جلوگیری از تغییر است، و یا از صفت دوام امرهای واقع غافل است و نمی داند که با خشونت نمی توان خشونت را از میان برد. به اصطلاح خون را نمی توان با خون شست. صاحب متن اول گرچه از امرهای واقع مستمر فرآورده روابط قوا غافل است، اما از فحوای سخنانش بر می آید که از امرهای واقع فرآورده روابط آزاد انسانها (احسان و عفو و ایثار و عدالت و...) غافل نیست. آقای شبستری گرچه هدفی که گزیده است، آزادی خواهانه است، اما روشی را که انتخاب کرده است بیاتر هدف نیست و با هدف سازگاری ندارد. توضیح بیشتری در این باره لازم است: ۱- حتی آنچه تحت عنوان ارزشهای اخلاقی یاد می شوند نیز در معرض تغییر هستند و در عصر ما، تغییرهای ارزشی زود به زود نیز روی می دهند. پس می باید تغییرناپذیرهایی را جست که «حق» باشند. یعنی پیش از ورود به بحث از ارزشهای ثابت و متغیر باید نظریه ای در باره حق جستجو کنیم تا بر آن مبنا بتوانیم بگوییم کدام تغییر در ارزشهای اخلاقی، حق است و کدام یک ناحق.

۲- از آنجا که رابطه قوا دیرپا است، امرهای واقع بیاتر این رابطه نیز دیرپا هستند. برای مثال، پول در طول زمان و مکان نماد قدرت مانده است. اما نقشی را که در جامعه امروز دارد، در جامعه دوران پیامبر (ص) نمانده است. امروز، «پول خورشیدی گشته است که جامعه ها به دور آن در حرکتند» (۳) ولی آن روز، هنوز خدائی نجسته بود. اقتصاد امروز اقتصاد آن روز نیست و نقش پول بسیار بفرنج تر از نقش آن در اقتصاد آن روز است. آن روز، دینار «آتش دین سوز» (۴) خوانده می شد و امروز، نه تنها دین که محیط زیست را می سوزاند و انسانها را به آتش فقر و خشونت می سوزاند. غفلت بسیار بزرگ صاحب متن اول غفلت از یک پرسش سترگ است:

• اگر بپذیریم که رابطه قوا در جوامع انسانی دیرپاست و امرهایی که پدید می آید، پاره ای مستمر و پاره ای نامستمر هستند، صاحب نظر نخست (آقای شبستری) می باید نوع تغییر را مشخص کند و روشن بگوید منظورش از تغییر معانی احکام به تبع تغییر روابطه در جریان تاریخ، چیست؟ اگر تاریخ، در دیدگاه آقای شبستری، در تاریخ روابط قوا ناچیز باشد و تغییر، به معنای آزادی از بندگی قدرت و روابط قوا، به چشم عقل نیاید، همان تاریخی می شود که فقط می توان گفت ساخته ذهن است. نه در در دنیای واقعیتها جریان یافته و نه به قلم هیچ تاریخ نگار و تاریخ دان و

احکام قرار گرفته نمی باشد. آن مبانی اخلاقی نسبی و مقطعی نیستند اما نه از این باب که آیات قرآن در این موارد یک دلالت فراتاریخی (غیرعقلانی) دارند (چون دلالت فراتاریخی ممکن نیست) بلکه از این باب که در آن مبانی و موضوعات اخلاقی به عنوان ارزشهای درجه اول، شرایط و جهان تاریخی ما مسلمانان در عصر حاضر و شرایط و جهان تاریخی اعراب حجاز در ۱۴ قرن قبل مشترک است و تاریخ ما با آنها در این باب یک تاریخ است. جهان تاریخی ما مسلمانان در عصر حاضر با جهان تاریخی چهارده قرن پیش حجاز چنان متفاوت نشده که دیگر ما ارزش عدالت، احسان، عفو و ایثار و... و یا طرد ستم، خودخواهی و انتقام را که مبانی اخلاقی آیات احکام است تجربه نکنیم. ما همینها را امروز با گوشت و پوست خود تجربه می کنیم چنانچه آنها نیز آنها را تجربه می کردند. در این باب ما و آنها تاریخ مشترک داریم و به این جهت ما مسلمانان، امروز هم از متن قرآن می پرسیم که ما را به عدالت دعوت می کند یا به ستمگری؟ از ما احسان و عفو و ایثار می خواهد یا خودخواهی و تعدی و انتقام؟ ما را به مسئولیت انسان بودن و آزادزیستن و مبارزه با سلطه انسان بر انسان دعوت می کند یا تن دادن به عبودیتها و یا اینکه اصلاً درباره این مسائل بی تفاوت است و هکذا».

• هر دو متن می گویند و روشن هم می گویند که نقطه تمرکز آنها در تکرش به قرآن، نه ارزشهای جهانشمولی مانند عدالت، احسان، عفو و ایثار و... است، بلکه احکامی جدا جدا هستند که مربوط به روابط قوا میان انسانها و امرهای پدید آمده از این روابط هستند. (احکام قصاص و ارث و خانواده و...)

• در هر دو متن، یک محور ثابت وجود دارد: در اولی تغییرناپذیری احکام و در دومی تغییر پذیری احکام. نتیجه اینست که صاحب هر دو نظر، خدا و دین و انسان و حتی تغییر کردن و تغییر نکردن را تابع محور خود ساخته می کنند. به سخن روشن، اصل راهنما در هر دو نظر، ثنویت تک محوری است. یک نظر ولایت مطلقه را از آن تغییر می شمارد و دیگری از آن عدم تغییر. لذا، هر دو نظر غافل می شوند از «حضور» همیشگی خداوند!

• غفلت از خداوند به این معنا که متن دوم (از آقای مصباح یزدی) خدائی را می شناساند که احکام جاودانی مقرر می کند و در همان حال که به انسان می گوید (۲): تا تغییر کنی خداوند چیزی را در تو تغییر نمی دهد، خودش از تغییرها که جامعه ها و هر انسان می کند، غافل می شود. متن اول (از آقای شبستری) خداوندی را می شناساند که برای شرائط معین و جامعه مشخص احکامی را مقرر می کند ولی از دیدن جامعه ها در شرائط دیگر و نیز تحول هر یک از جامعه ها در زمان و مکان غافل است، و بنا بر این، در کتاب او آموزه ای برای تحول احکام به تناسب تغییر شرائط در جریان تاریخ ارائه نمی شود! در متن اول، بسا از نبوت نیز غفلت می شود. زیرا پیامبر اسلام آمده است تا انتقام

ثابت شود، می توان دزد را مجازات کرد و نه در غیر این صورت.» وی سپس نظری از نظرهای آقای مصباح یزدی را که معطوف به همین موضوع ولی در جهت مخالف است می آورد:

۲. نظر آقای مصباح یزدی:

«در نقد این تفکر باید بگوییم که پذیرش جاودانگی احکام اسلام با پذیرفتن اصل اسلام مساوی است. انکار جاودانگی احکام اسلام به معنای انکار اصل اسلام و کفر صریح است. اگر بنا شود احکام اسلام نیز همانند سایر ادیان منسوخ باشد، چه فرقی میان اسلام و آن ادیان منسوخ - یهودیت و مسیحیت و ... باقی می ماند؟ منسوخ نبودن اسلام بدین معنا است که احکام آن باید اجرا شود. پذیرفتن اسلام، مساوی و ملازم با پذیرفتن اجرای احکام آن در هر عصر است. جز چند حکم منسوخ که در زمان خود پیامبر اکرم (ص) نسخ شد - مانند مسأله قبله - سایر احکام اسلام قابل تخصیص زمانی نیست؛ یعنی قید زمانی ندارد و از ضروریات اسلام است که انکار آن مساوی با انکار اصل اسلام و موجب ارتداد خواهد بود. بنابراین قصاص و دیگر احکام اسلام ویژه زمان خاصی نیست و نمی توان آن را منحصر به مقطع زمانی صدر اسلام دانست، و اساساً درباره چنین احکامی اختلاف قوا معنا ندارد؛ زیرا اجتهاد در احکام ضروری و قطعی دین، در حکم اجتهاد در برابر نص است که بطلان آن بر همگان آشکار است» (محمدتقی مصباح یزدی، تعدد قرائت ها ص ۴۹).

آقای شبستری پس از این نقل قول، این نظر را نقد کرده و امری را که بنظرش مهم می رسیده است، این گونه توضیح می دهد:

«این متن دوم به صورت جازمانه و نه با تفسیر عقلانی خود متن قرآن، در آغاز مفروض می گیرد که همه احکام قرآنی جاودانی اند و انکار این موضوع کفر صریح و ارتداد است. این متن این اجازه را نمی دهد که خود قرآن را به صورت عقلانی تفسیر کنیم تا بفهمیم که از آن چه به دست می آید. ما معتقدیم با تفسیر عقلانی قرآن می توان نشان داد که مثلاً احکام قصاص یا ارث و یا خانواده و ... جاودانی نیستند و تاریخی اند چنانکه در متن منقول از کتاب نقدی بر قرائت رسمی از دین آن را نشان داده ایم. اما طرفداران جزمیت و نص گرایی فقهی اصلاً اجازه نمی دهند تا اندیشه به صورت آزاد جریان پیدا کند و تفسیر عقلانی صورت گیرد تا معلوم شود که نتیجه آن چیست. این دکماتیسیم است. معنای این منع این است که آیات احکام قرآن، خود به صورت عقلانی مفهوم نمی شوند. البته بسیاری از فقیهان صحبت کفر و ارتداد پیش نمی کنند ولی نص گرایی و دکماتیسیم فقهی آنها مانع تفسیر عقلانی آیات است و در هر حال این رویکرد فقهی قرآن را نامفهوم می سازد. در اینجا لازم است این نکته بسیار مهم را بار دیگر توضیح دهیم که اختصاص داشتن احکام مورد بحث به جامعه های پیشین به معنای مقطعی و نسبی بودن آن مبانی اخلاقی که در قرآن مبانی آن

فیلسوف تاریخی آمده است. وی ممکن است بگوید، در تاریخ تغییرها، ارزش های اخلاقی با ثبات را نیز دیده ام. اگر این گونه است باید پرسید پس چرا وقتی در خصوص احکام قرآن نظر می دهد، آشکار می کند که تاریخ مورد نظر او نه جریان مداوم آنچه واقع شده است و می شود، بلکه یک فرض ذهنی از تاریخ است که احکام قرآن می باید، دائم، به آن انطباق پیدا کنند؟ به تاریخ، بهنگام پاسخ به پرسشهای بعدی باز می پردازم. در این جا، این امر بس مهم را خاطر نشان می کنم:

هرگاه بنا بر تابعیت دین از تغییر زمانه شود، نه تنها از نسلی به نسل دیگر نیاز به دین جدید پدید می آید، بلکه در عصری مانند عصر ما، در عمر یک نسل، می بایستی چندین نوبت، حکم به تغییر احکام دین داد و یا، دست کم، به تعبیر صاحب متن اول، معانی امر و نهی هایش را تغییر داد. انصافاً باید پرسید آیا خدای چنین دینی در خور پرستش است و آیا چنین دینی ارزش آن را دارد که وقت آدمی صرف دادن معانی به احکام آن شود و دائم مراقبت شود تا که معانی احکامش با تغییرها انطباق بجویند؟ بهتر نیست انسان قیاد دین داری را بزند؟ آیا چنین دینی بیش از همه، بکار قشرهای مسلط نمی آید؟ یادآور می شوم که در دوره پهلوی، شاه سابق، به این عذر که رسالت او اینست که «ولو به زور، ایران را به دروازه تمدن بزرگ» برساند، مدعی شد قانون اساسی او را منشاء قانون و دارای احوق قانون گذاری دانسته است. همین امر در رژیم کنونی استمرار جست: شورای نگهبان به خود اجازه تفسیر قانون اساسی را بهر نیاز روز وفق می دهد. در این باره، پرسشی از آقای منتظری بعمل آمده است و او این حق را برای شورای نگهبان شناخته و چنین تفسیری را جایز شمرده است. (۵)

۲- خداوند حق است و از حق، حق صادر می شود. اما تغییر دادن معانی را انسانها تصدی می کنند. این انسانها البته در روابط قوا هستند، به این معنا که سود گروههایی، زیان گروههای دیگری است. حال اگر قرار باشد هر گروه به احکام دین معانی سازگار با سود خود را بدهد، در هر دوره تاریخی، چند صد دین پیدا نخواهیم کرد؟

۳- دو گونه تغییر باید از هم تفکیک شوند: نوعی از تغییر، رها شدن از رابطه با قدرت است و نوعی دیگر از تغییر، ماندن در این رابطه تا تخریب و مرگ است. هر دو متن، از تغییر نوع اول غافل شده اند و راه حلی که برای تغییر نوع دوم داده اند، ویرانی بر محیط زیست شتاب نیز می بخشد.

• انسان وقتی بیمار می شود، پزشک دارو تجویز می کند و او دارو را مصرف می کند تا بهبود یابد. با بهبودی، مصرف دارو را نیز قطع می کند. پس اگر مقصود صاحب متن اول از تغییر، تغییر از اکراه به لااکراه و دیگر «آزاد شدن رشدکنان» باشد، دیگر نباید نیاز به تغییر معنا باشد. زیرا وقتی امر واقع موضوع حکم، برجا نماند، حکم نیز محل اجرا پیدا نمی کند. برای مثال، اگر ربا از میان برود، حرمت ربا به هدف خویش رسیده است و دیگر محل اجرا ندارد.

اما اگر بیماری حاد شد، آیا بنا بر متن دوم، پزشک می باید همان دارو را تجویز کند و یا در پی داروی اثر در صفحه ۳



بخش تری شود؟ و آیا، بنا بر متن اول، چون بیماری حاد گشته است، پزشک می باید از تجویز دارو باز ایستد؟ اگر پاسخ آری باشد، گیریم که بنا بر نظر آقای شستری، متن دوم قرآن را نامفهوم می کند، اما آیا اگر بنا بر عمل به نظر خود او شود، قرآن غیر ممکن نمی شود؟

در مثال خدائی جستن پول تأمل کنیم: آیا ادعای آقای مصباح یزدی صحیح است و حکم حرمت ربا، انسان را از بندگی این نوع خدا رها می کند؟ و یا باید بگوئیم اقتصاد امروز پیچیده و جهانی شده است و انسان مسلمان دیگر نمی تواند به حکم تحریم ربا، آنگونه که در قرآن آمده است، عمل کند؟ پاسخ مدعای مصباح یزدی را وضعیت امروز ایران می دهد: با وجود حکم حرمت ربا و این همه تبلیغات دینی برای آن، انسان ایرانی از بندگی خدائی که پول گشته است، آزاد که نشده بلکه از هر زمان دیگر، گرفتارتر نیز گشته است. پاسخ مدعای دوم نیز با نگاهی به اقتصاد جهانی معلوم می شود: اقتصادی که با بورس سالاری از عوامل خدائی جستن پول می شود و هست.

اما اگر راه و روشی برای آزادی انسان از بندگی پول نباشد، خدای پول، نه تنها انسان که محیط زیست و بنا بر این، زندگی بر روی زمین را ناممکن می کند. آن راه و روش کدام است؟ در جستجوی این پرسش است که شاهد غفلت دیگر و بازمه مهمتری نزد هر دو نویسنده می شویم: دین وقتی بیان آزادی است، خود راست راه تغییر بمعنای رها شدن از روابط قوا و بندگی قدرت است، و این دین روشهای این آزاد شدن را به انسان می آموزد و این آموزش را با یادآوری حقوق ذاتی انسان آغاز می کند. دین برای این نوع از تغییر است و اصول و فروعش، بمثابة بیان آزادی، انسان را به این تغییر بر می انگیزند. بنا بر این، جوهر احکام آن می باید خونست زدانی و بیرون بردن انسانها از تنگنای اگرچه به فراخنای لااگره باشد و قابلیت تطبیق با هر یک از مراحل این تغییر را داشته باشد.

صاحبان هر دو متن از این نقش که تنها نقش دین است، غافل هستند. یکی دین را قالب می کند و می خواهد به زور انسان را با این قالب سازگار کند و دیگری، کار دین را تنظیم روابط قوا در جریان تاریخ می انگارد و گمان می کند احکامش می باید تابع تغییر چند و چون روابط قوا باشد.

هر دو نظر در بن بست هستند. با این تفاوت که صاحب متن اول می خواهد موانع را بردارد تا که به زعم خویش انسان مسلمان آزاد شود و صاحب متن دوم می خواهد به انسان در قالب ذهنی خود شکل دهد. هر دو نظر، تا زمانی که ثنویت تک محوری را بمثابة اصل راهنما و منطق صوری دوگانه دیدن را به عنوان روش رها کرده اند، نمی توانند از بن بست بدر آیند. در ادامه می گوئیم بر مبنای منطق قرآنی، یعنی منطق موازنه عدمی که اصل توحید، بن مایه آن است، راه خروج از این بن بست را بررسی کنیم.

پرسش دقیق تر:

حال بر اساس و نگاه موازنه عدمی می توان به صورت دقیق تری برای پرسش ششم پاسخ جست: در قلمرو جرائم و مجازاتها آن اصول راهنما که پایدار بوده و احکام وضعی تابع آنها هستند کدامها هستند؟

شریعت در قرآن؛

آیا احکام مقرر در قرآن، فرا زمانی و فرا مکانی هستند؟

از سوی خود، قانون وضع کنند و حکمی برقرار سازند. و می گوید پیش از قرآن، تورات را برای آن فرستاد تا در اجرای عدالت، قانون اساسی قرار گیرد (۱۲):

« و عیسی بن مریم را به همان راه که [پیامبران] رفته بودند به پیش فرستادیم. تا مصدق توراتی باشد که پیشارو داشت و ما انجیل را دادیم که مصدق تورات و راه و روش هدایت متقین و اساس قضاوت و حکم بگردد. کسانی که جز بر آنچه خدا فرستاده، حکم می کنند، از فاسقانند.»

و تأکید می کند که بعثت پیامبران برای رفع ستم و تصحیح قضاوت بگونه ای است که به کسی ستم روا نرود (۱۳):

«هر امتی را فرستاده ایست و فرستادگان از میانشان بر آیند، در بینشان به قسط داوری می شود و در حقشان ستم روا نمی رود.»

بدینسان روشن می شود، که قضاوت در خدمت خصوصتهای اجتماعی بود زورمندان و از عوامل القاء باورهای نادرست بوده است. و برای آنکه جامعه ای از روابط خصومت آمیز و باورهای دشمنی افزا بکاهد، باید کتاب و میزان در خدمت برانگیختن مردم به قسط باشند:

اصل سوم: کتاب، مجموع احکام و قوانین و روشها، برای ممکن کردن میزان است (۱۴):

« خدایی که کتاب را بر حق و میزان نازل کرد »

و کتاب و میزان برای برانگیختن مردم به قسط است (۱۵):

« و به همراه آنها [پیامبران] کتاب و میزان را فرستادیم تا مردم را به قسط برانگیزانند.»

برانگیختن مردم به قسط بدان است که قانون بیان شفاف حقوق انسان و حقوق جامعه باشد. به ترتیبی که اجرای قانون موجب استقرار منزلت انسان و مدار شدن قانون در رابطه ها بگردد. بر انگیزتن انسانها به قسط نه زمانی تحقق پیدا می کند که سبب تفاهم و همستگی فزونتر بشود، بلکه سبب شود که باورهای مخرب و دشمنی زا از بین بروند. بدینسان قضاوت نقش مهمی در پالایش جامعه از باورهای خصومت ساز دارد و با کمک به استقرار برادری و قسط و کاستن از جو قهر، زمینه رشد و رهایی از باورهایی که امتیاز طلبی و زورمداری را مشروع جلوه می دهند فراهم می آورد (۱۶). بر این مبنا تردیدی نیست که رویه هایی مانند عقاب بیلا بیان و عطف به ما سبق شدن قانون باطل هستند.

اصل چهارم: از آنجا که قاضی باید خالی از هوی و هوس باشد، بناگزی باید به راه خدا برود و همانند او از قاعده لطف پیروی کند. به سخن دیگر، در قضاوت، انتقام کور و بدون توجه به مصلحت (تنها به معنای بهترین روش عمل به حقوق) حال و آینده جامعه را اساسی کار قرار ندهد. چرا که اگر خدا می خواست انتقام بگیرد جنبنده ای بر جا نمی ماند. در قضاوت اسلامی علاوه بر رعایت لطف، اصل تکمیلی دیگری نیز وجود دارد که به آن اصل مهلت می توان گفت. به این امر باز می گردیم (۱۷):

« اگر خدا مردم را بخاطر ستمهایی که می کنند مواخذه کند، جنبنده ای بر جا نمی ماند. اما داوری را تا زمان معین (معاد)، به تأخیر می اندازد.»

اصل پنجم: از آنجا که قرآن برای آن نیست که بر رنج و شقاوتها بیفزاید بکاهد و خود نباید به یک دستگاه شقاوت بدل گردد و... زمینه گسترش انواع نابسامانیهای اجتماعی و تخلفات و جرائم و جنایتها را فراهم آورد. بدترین این کارها، پیروی از دلخواه مستکبران در مقام تشخیص حق است (۱۹):

« و اگر حق از هوی های آنها پیروی کند (یعنی حق همان هوی ها بشمار رود) آسمانها و زمین و هر که در آنهاست فاسد می گردد.»

از اینرو قضاوت نباید بسود خائنان و به زیان بی گناهان باشد (۲۰):

« همانا کتاب را که حق است به تو فرو فرستادیم تا میان مردم بر اساس رهنمود خدا حکم کنی. و بسود خیانکاران و به زیان صاحبان حق، حکم مده.»

اصل ششم: از اینجاست که قوه قضائی نه تنها نباید در اختیار زمامدار و ابزار دست او بشود، بلکه باید از تمایل زمامدار به قدرت مطلقه یافتن و فرعونیت جלוگیری کند. حتی پیامبران نیز از وسوسه های این میل نهی شده اند. بنا بر این هیچ پیامبری رانمی رسد که به مردم بگوید بجای خدا، مرا پیوستید (۲۱). و البته زمامدار حق ندارد با بخدمت گرفتن دستگاه قضائی، مردم را به این کار مجبور گرداند. نه تنها مردم حق دارند به قاضی عادل مراجعه کنند، و نه تنها حق دارند به قاضی ستمگر مراجعه نکنند و بی هیچ واهمه ای او را صلاحیت دار برای قضاوت ندانند، بلکه وظیفه دارند بر طاغوت، بر حکومت و قضاوت وی، بشورند (۲۲):

« خدا شما امر می کند امانات را به صاحبان آنها باز دهد و هر گاه میان مردم به قضاوت می پردازید، به عدل قضاوت کنید...»

آیا نمی بینید کسانی را که می بندازند به آنچه به تو و فرستاده های پیش از تو، نازل شده است، ایمان دارند اما داوری و حکم به نزد طاغوت می برند، حال آنکه بنا بر امر خدا باید به طاغوت کفر می ورزیدند...؟»

اصل هفتم: در قضاوت باید از اصل جبران و ترمیم گری پیروی شود. اگر از راه ستم زبانی وارد آمد، در قضاوت نباید آن را با زیان دیگر (برابر یا بیشتر) جبران کرد. بلکه باید از راه رفع اثر زیان، ضرر را بحداقل رساند. در داستان قضاوت سلیمان، قرآن این اصل را به زیبایی بیان می کند:

گوسفندان دهقانی، به ناحق در مزرعه دهقان دیگر می چرند. بنا بر رویه قضائی آن روز، اقتضای اجرای عدالت این بود که گوسفندان دهقان دومی، به همان اندازه از زراعت دهقان اولی بچرند. اما سلیمان چنین داوری کرد که دهقان زیان دیده، به اندازه ای که عوض بستاند (۲۳). بدینسان بنا بر این رهنمود الهی خرابی به یکی از دو مزرعه محدود شد و زیان وارده جبران گشت. قاعده «لاضرر و لااضرار

فی الاسلام»، بیاتگر همین موضوع است. بنا بر این:

۱۷- در قضاوت از اصل مایوس کردن خیانکار از خیانت باید پیروی شود (۲۴):

« ای پیامبر همانا بر تو کتاب را فرو فرستادیم که بر حق است تا میان مردم بر اساس رهنمود خدا حکم کنی. (در مقام قضاوت) هرگز به نفع خائنان او به زیان خیانت شدگان حکم مکن... و هرگز بخاطر مردمی که بر نفوس خویش خیانت روا می دارند، با مردم درست ایمان و بی تقصیرا دشمنی مکن. زیرا خداوند خیانت کاران زشت کردار را دوست نمی دارد.»

۲۷- باید ضایعه ای که بر اثر ارتکاب جرم در مجرم پدید آمده است نیز جبران شود. برای این ضایعه باید حکم چنان باشد و به شکلی اجرا بگردد که مجرم مهلت اصلاح پیدا کند. به سخن دیگر قاضی باید مجازات را چنان تعیین کند که در عین رعایت اصول بالا و اصول دیگری که در زیر می آیند، به خاطی زیان و نقص بیش از حدی وارد نکردد. از آنجا که این امر از اهمیت بسیار (بخصوص که ستمکاران، بنا بر رویه، ابتدا می کشند و بعد تحقیق می کنند ببینند کشته بی گناه بود یا با گناه) برخوردار است، بگاه بحث از جرم و مجازات به آن باز می گردیم (۲۵). در اینجا، همینقدر می گوئیم قاضی باید حتی المقدور مجازاتی را که اجرائش نقص غیر قابل جبرانی بوجود می آورد، معین نکند. بنا بر این:

اصل هشتم: احقاق یک حق به قیمت تباہ کردن حقی دیگر انجام نگیرد. چرا که حقوق یک مجموعه را تشکیل می دهند و نقض حقی از حقوق، نقض تمامی حقوق است. کار برد « قاعده لا ضرر...» در اصل همین است.

اصل نهم: قاضی حق ندارد از این دروغ که مصلحت بیرون از حق و مقدم بر حق است، پیروی کند. در تمامی قرآن، اصلاح در برابر فساد و مصلح در برابر مفسد قرار می گیرند و صالح عامل به حق است و هر گاه از حق بیرون رود، فاسد می شود. مصلحت بیرون از حق عین مفسدت است. در اصلاح، میزان عدل و قسط است (۲۶):

« و اگر دو طایفه از مؤمنان با یکدیگر در جنگ شدند، میان آنان صلح برقرار کنی. اگر طائفه ای بر دیگری زور گفت، پس با او بجنگید تا اینکه به امر خدا (ترک زورگویی) باز آید. پس اگر چنین کرد، بر میزان عدل، فی مابینشان را اصلاح کنی. قسط کنید همانا خداوند قسط کنندگان را دوست می دارد.»

و عدل عمل به حق است (۲۷) و بدیهی است بدی از حاکم جور و زور گو صادر می شود و دستگاه قضائی و قاضی برای این است که اعضای جامعه زندانی مدار بسته بد و بدتر نشوند و زندگیشان گذار دائمی از بد به بدتر نگردد.

اصل دهم: از آنجا که قضاوت برای برپایی قسط و عدالت است و همانطور که آمد جبران، به تخریب نیست بلکه به ترمیم است، باید در همه حال:

۱/۱۰ - اصل بربرائت باشد. به سخن دیگر قاضی حق ندارد رویه جاری و سابقه امر و... را مجوز قضاوت و حکم قرار بدهد. هر چند قاضی باید از ضعف در برابر قوی دفاع کند، در این دفاع نمی تواند اصل را بر مجرمیت قوی بگذارد. اصل اینست که هر کس تا وقتی بزهکاریش ثابت نشده است، بیگناه است. آزمایش داود، پیامبری که در صفحه ۴



شریعت در قرآن؛

آیا احکام مقرر در قرآن، فرا زمانی و فرا مکانی هستند؟

نمونه عالی قاضی عادل و الگوی داور بیطرف بود، دلیلی جز تأکید تمام بر اهمیت اصل برائت ندارد (۲۸):

«آیا داستان آن دو خصم را به تو گفتند؟ وقتی وارد شدند، داود سخت هراسان شد. بدو گفتند مترس. ما با یکدیگر دعوا داریم و هر یک مدعی هستیم که دیگری بدو ستم کرده است. میان ما به حق قضاوت کن. نه با هیچیک از ما، جور و نه از یکی طرفداری کن. بلکه ما را به راه راست دلالت کن. این برادر من، نود و نه میش دارد و من یک میش. و از راه قهر و عتاب می گوید این یکی را هم بدو بدهم. داود اصل برائت را از یاد برد و هنوز ادعای طرف دعوا نشنیده حکم کرد!» و گفت: حق اینست که بر تو ستم کرده که خواسته است یک میش را از تو بستاند و بر میشهای خود بیافزاید. همانا بسیاری از نزدیکان و شریکان در حق یکدیگر ستم می کنند. مگر آنها که ایمان آورده و نیکی کردند. و اینان در شمار اندک اند. داود پی برد که ما او را به آزمائش سخت آزموده ایم. رعایت اصل برائت را نکرد و به استناد سابقه و رویه، در حق کسی حکم کرد. پس تمنای عضو کرد و با فرونی بسوی خدا بازگشت.»

۲/۱۰- از امتحان بالا معلوم می شود که نه تنها اصل بر براءت است و نه تنها همه در برابر قانون باید برابر باشند، بلکه برای اینکه برابری صوری نباشد، جامعه و فرد فرد مردم و دستگاه قضایی باید به ضعیف کمک کنند تا بتوانند با قوی برابری بجویند. اصل معاضدت قضایی به صراحت مورد تأکید قرآن است. اقتضای سلامت جامعه و استقرار عدل و قسط، از جمله اینست که در مقام داد، همه برابری واقعی پیدا کنند:

«اگر ضعف ناشی از ناتوانی عقلانی و جسمانی است (سقیه و...)، باید این ضعف را جبران کرد (۲۹)

– اگر ضعف ناشی از پیری و یا صغر و بی کسی و یتیمی است، باید به قسط ضعف را جبران کرد (۳۰)

«... و اینکه در حق یتیمان به قسط قیام کنید...»

– اگر این ضعف بلحاظ موقعیت سیاسی و حاکمیت ستمگران است، باید، حتی به جهاد، مستضعفان را از حاکمیت مستکبران بیرون آورد (۳۱):

«چرا در راه خدا و مستضعفان از کودک و زن و مرد، نبرد نمی کنید و یاری کسانی بر نمی خیزید که می گویند خدایا ما را از این دیار که اهل ستمگر دارد بیرون بر؟»

– تأکید بر یاری مستضعف تا بدانجاست که نه تنها به او حق می دهد مهاجرت کند، بلکه وظیفه او می شناسد اگر امکان ماندن و حق ستاندن ندارد، مهاجرت کند و به جایی برود که در آنجا ستم نمی بیند (۳۲). و اگر نرفت خود در شمار ستمگران است. تنها ناتوانانی که بر جا می مانند می توانند به آموزش خداوندی امیدوار باشند (۳۳):

«فرشتگان بگه چنانند مرگ از آنان که بر خود ستم روا داشته اند، پرسند در چه حال و چه کار بودید؟ پاسخ گویند ما مستضعفان روی زمین بودیم. فرشتگان پرسند مگر زمین خدا فراع نبود [تا برای رهائی از ستم ستمگران] روی به هجرت آوردید؟ [چون ستم پذیرفتید از ستمگران] جز زنان و مردان و کودکانی که درمانده اند، نه چاره ای دارند و نه راه به جایی می برند.»

۳/۱۰- از آنجا که عدالت به از بین بردن زورمداری و نفی زور به عنوان اساس حق است، هر کس باید حق

داشته باشد به دادگاه صالح رجوع کند. بنابراین، این رویه که کس دیگری بلحاظ نسبت و رابطه، بجای متهم تحت تعقیب قرار گیرد، ملغاست و کسی را نمی توان بجای دیگری مسئول شناخت و با برابر قانونی که بدواً وضع خواهد شد، مجرم تلقی کرد (۳۴):

«گناه هیچکس را بپای دیگری نخواهند نوشت و تا پیامبری نفرستیم و حق و تکلیف را معین نکنیم کسی را به جرم بلا بیان [عذاب نخواهیم کرد. اصل یازدهم: از آنجا که انسان امانت مسئولیت را پذیرفته است و عضو عضو او مسئولند (۳۵) بناگرم باید مختار و آزاد باشد. و چون بدون اختیار، مسئولیت انسان از معنا تهی می گردد، باید از هر لحاظ هر چهار وجه واقعیت اجتماعی از هر گونه اکراه و اجباری در امان باشد. بدین قرار دستگاه قضائی باید مدافع اصل مسئولیت و اختیار انسان باشد، از این روست که باید:

۱/۱۱- قاعده "لا اکراه فی الدین" (۳۶) را اساس کار قرار بدهد و در خدمت هیچ مقام و شخصی برای تحمیل نظر و عقیده و باوری قرار نگردد و بداند که حتی پیامبر نیز حق تحمیل دین را به کسی ندارد (۳۷):

«اگر خدای تو می خواست، چنان می کرد که همه مردم روی زمین ایمان آورند. آیا تو می خواهی مردم را مجبور کنی که ایمان بیاورند؟»

قاضی نه تنها نباید در خدمت تحمیل عقیده قرار بگیرد، بلکه باید تحمیل عقیده را از مصادیق فساد در زمین بشمارد و بداند وظیفه قاضی تجسس در چند و چون باور اشخاص نیست بلکه حفظ و گسترش آزادی و اختیار آنهاست. چرا که بدون اختیار، مسئولیت داری واقعیت پیدا نمی کند و فساد سرتاسر جامعه را می گیرد. باور دینی هر کس از آن اوست. نه تنها داور چند و چون دین هر کس، تنها خداست و پیامبر را نیز نمی رسد که در آن تجسس کند، بلکه موقعیت اجتماعی و فقر مالی و... حقی برای حاکم و قاضی درباره سنجش و دآوری در نوع باور افراد بوجود نمی آورد (۳۸):

«کسانی (از فقیران و مردم عادی) را که صبح و شب خدای خویش را می خوانند و خواهان لقاء وجه اویند، از خود مران. از حساب تو چیزی نیای آنان نمی نویسد و از حساب آنها چیزی نیای تو نمی نویسد. اگر طردشان کنی، از ستمکاران خواهی شد.»

۲/۱۱- ایجاد روابط اجتماعی از راه زور مثل رابطه زوجیت و هر رابطه ای که به اکراه میان افراد و گروهها برقرار شود، صلح اجتماعی را برهم می زند و میزان قهر را در جامعه افزایش می دهد و فضای آزادی را محدود می گرداند. دستگاه قضائی باید این رابطهها را باطل گرداند:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، بنام ارث، زنان را به زور به ازدواج در آورند، بر شما حلال نیست.» و باز کسی حق ندارد زن را به زنا وادارد (۴۰) و...

و باستاند زوجیت، نمی توان زوجین را از تغییر عقیده بازداشت و بر عزم تغییر عقیده و عدم تمایل به ماندن در زوجیت یکدیگر واداشت و یا به عذر دفاع از عقیده، مانع تغییر عقیده و بیرون رفتن از زوجیت شد (۴۱):

«ای کسانی که ایمان آورده اید، زنان مؤمنی که نزد شما به مهاجرت

می آیند، بیازمایید. خدا به ایمانشان داناتر است. اگر به ایمانشان پی بردید به کفار بازشان نگردانید... و اگر از همسران شما کسی [شما را ترک گفت و] نزد کفار رفت، همان نفقه را که بابت زنان مؤمن مهاجر را به شوهران کافرشان می پردازید، به شوهران زنانی که نزد کافران رفته اند، پردازید. به خدایی که بدو ایمان آورده اید، پرهیزگاری بجوید.»

و بالاخره، تبعیضها و امتیازهای نژادی، قومی، ملی و جنسی لغو شده اند و قاضی با بنا گذاردن بر برابری انسانها، باید فضای آزادی و اختیار انسانی را گسترده تر گرداند. (۴۲):

«ای انسانها، ما شما را از مرد و زن خلق کردیم و به جمع قبیله ها و ملیتها در آوردیم تا از یکدیگر باز شناخته گردید. گرمی ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شماست.»

۳/۱۱- پیش از آن آوردیم که دستگاه قضائی باید دستگاه مبارزه با تمایل قدرت سیاسی حاکم به مطلق شدن باشد. بنابراین، در اینجا، از راه تأکید می گوئیم: یک امر مستمر اینست که قوه قضائی ابزار تمرکز قدرتهای سیاسی و اقتصادی است. فضای اسلامی نه تنها مستقل است - به این امر باز می گردیم - بلکه باید در حدود صلاحیتهاش با جلوگیری از تضییع حقوق انسان، تمایل به تمرکز منابع قدرت سیاسی مالی و فرهنگی و نیز تدبیر می کند و سلطه گری را مهار کند. بخصوصی قاضی باید پاسدار قسط از راه جلوگیری از خوردن مال مردم گردد. نه خود با استفاده از موقعیت، مال مردم را بخورد و نه به جانبداری از قدرتمندان، سبب خوردن مال مردم از سوی آنان شود (۴۳):

«اموال یکدیگر را بناحق مخورید و وقتی می دانید که دعوی شما باطل است، کار را به محاکمه قضایان نیکنید تا از راه رشوه و زور، پاره ای مال مردم را بخورید.»

اصل دوازدهم: اصل قطعی بودن وقوع جرم و تحصیل علم خالی از شبهه نیست به هویت بزهکار و بزه دیده یکی دیگر از اصول مورد تصریح قرآن در باره عدالت کیفری است. شخصی کردن جرم و تهی کردن مجازات از انتقام فردی و گروهی، از راه قطعی کردن علم بر جرم و هویت های مجرمان و جرم دیدگان و غفلت نکردن از سهمی که دیگران در وقوع جرم نقش داشته اند، میسر می شود. هر چند گفته اند: به شبهه حد ساقط می شود اما از واقعتهای بسیار غفلت کرده اند. کم نیستند فقهائی که حدود مقرر در قرآن را حد اکثر مجازات می دانند و چون انسان را از علم قطعی پیدا کردن ناتوان می دانند، صدور حکمی را که در صورت اجراء، جبران خطا در قضاوت را تأمیر می کند، روا نمی دانند. از آنجا که بنا بر نص، قاضی نمی تواند به ظن خویش اعتماد و بدان بسنده کند و علم خالی از ظن، انسان نوعی را حاصل نمی شود، در تعیین مجازاتهای که اجراشدستان جبران خطا را نا ممکن می کنند (مانند اعدام)، می باید از اصل قرآنی «بهبتر اصل سیزدهم: تقلیل جرم و تخفیف مجازات می باید با خسوفت زدانی توأم باشد. زیرا اگر با خسوفت زدانی همراه نشود، تشویق به زورگویی بوده و مایه رونق کار زورگویان می شود و اثر معکوس بار می آورد. از این رو، اصل تخفیف در مجازاتها را با اصل صلح بر میزان عدل و قسط همراه فرمود:

اصل قانونگذاری خداوند بر تخفیف است (۴۴):

«اراده خداوند بر تخفیف در حق شما است [چرا که] انسان ضعیف خلق شده است.»

و بر این اصل، در مجازات قاتل، نیز بنا را بر تخفیف می گذارد (۴۵):

«و این حکم [تخفیف از خدا و] بیاثر رحمت او است.»

اصل چهاردهم: حق مبین و شفاف است. بنا بر این، تمام مراحل قضاوت بر میزان عدل، می باید شفاف باشد. علنی بودن دادگاه، به تنهایی، قضاوت را شفاف نمی کند. قانونهایی که جنایتها و جرمها و خطاهای قابل تعقیب را تعریف می کنند و آئین دادرسی و هویت قاضی یا قاضیان و اندازه استقلال آنان می باید شفاف باشند. اصل پانزدهم: اصل رفع موانع آزادی. در قلمرو قضائی، که از جمله اساسی ترین آنها:

۱/۱۵- آزادی مراجعه به قاضی و حتی المقدور آزادی انتخاب قاضی است. ۲/۱۵- الغای سانسورها و تأمین آزادی هر دو جریان اطلاعات و اندیشه ها به قصد برقرار کردن قسط اجتماعی یا تأمین امکان برابر رشد برای همگان است.

۳/۱۵- قضاوت نه تنها می باید از تب «احساسات عمومی» سرباز نپذیرد، نه تنها می باید برای جامعه مهلت ارزیابی آزاد و بازگشت به میزان عدالت را پدید آورد، بلکه می باید مراقبت کند حکومت و هیچ مقامی تحریک احساسات را مجوز برقرار کردن سانسور نکند.

اصل شانزدهم: تقدم تدبیر بر تقدیر (۴۶). بنا بر این اصل، قاضی نمی تواند در توجیه حکم خطا، به «خواست تقدیر» توسل جوید.

اصل هفدهم: عدم تبعیض؛ نه تنها قاضی نباید میان طرفین دعوا، تبعیض قائل شود بلکه دستگاه قضائی در خور این عنوان می باید مجری قانونی باشد که هیچگونه تبعیض دینی و مرامی و ملی و قومی و جنسی و... در آن راه نیافته باشد. (۴۷) از میان رفتن تبعیض، وقتی ناتوان با توانمند روبروست، برابر کردن آنها در مراجعه به قاضی و دادرسی است.

اصل هیجدهم: هر چند اصول پیشین، هداف قوه قضائی را از لحاظ آینده نیز معین می گرداند، اصل راهنما از لحاظ آینده دستگاه عدالت، تحول در جهت شکستن دایره قهر و قهر مجدد، حرکت به سوی آشتی و تبدیل فعالیتهاى تخریبی به فعالیتهاى سازنده و بالاخره متحقی گرداندن حقوق انسان در جامعه آزاد و پیشرونی است که در آن مجال شکوفایی انسان روزافزون می شود. حاصل سخن اینکه دستگاه قضائی به نوبه خود باید عرصه اجتماعی ابتکار و عمل و در نتیجه رشد انسان را گسترده تر گرداند و این از راه گذار از تقابل و تضاد قوا به تفاهم و همکساری و مشارکت استعدادها صورت پذیری می گردد.

در حقیقت رشد آدمی به دست دیگری نیست. کمال رشد اجتماعی وقتی است که هر کس مسئول رشد خویش بگردد. پیامبر نیز نباید اختیار رشد و یا عدم رشد مردم را داشته باشد (۴۸):

«[پیامبر] به مردم بگو من مالک پسرمت و پسرمت شما نیستم.» هر کس روی به صلح بیاورد و اسلام بپذیرد، راه رشد را می یابد (۴۹):

«هر کس اسلام آورد آزاد می شود و رشد می کند.»

اما تا کار به اینجا برسد هر مقام و قوه ای باید در جهت تبدیل جو قهر و تخریب، به جو صلح و آشتی، بکوشد و

سبیل الارشاد (۵۰) را بگشاید. این راه، راهی نیست که فرعون نشان می دهد. راه فرعون راه رشد نیست (۵۱). راه استبداد همه جانبه و در نتیجه قهر و تخریب و سرانجام سقوط است.

بنابراین قوه قضائیه همراه قوای دیگر باید اسباب انسداد راه استبداد همه جانبه گردند و راه بر آزادی و اختیار و انتخاب و در نتیجه شرکت واقعی انسان در مسئولیتها را بگشاید که خدا آدمی را به میعادگاه صلح می خواند (۵۲):

«و خدا به میعادگاه صلح دعوت می کند.»

اما راه میعادگاه صلح، صراط مستقیم عدل است و آنکس که به داد فرمان می راند، در صراط مستقیم است (۵۳):

«و آنکس که به عدل امر می کند، بر صراط مستقیم است.»

و خدا همگان را به عدل و نیکی امر می کند (۵۴):

«خداوند [آدمیان] را به عدل و نیکی می خواند.»

و در همه حال داور باید اختلاف و خصومت و جنگ را به دوستی بدل سازد، عدل همین است (۵۵):

«و اگر دو طایفه مؤمن با یکدیگر در جنگ افتادند، آنها را صلح بدهید. اگر یکی از آن دو، تن به صلح نداد و تجاوز پیشه کرد، با او جنگ کنید تا به امر خدا باز آید. وقتی گردن نهاد، بر اساس عدل میانان صلح برقرار کنید. قسط رویه کنید که خدا قسط کندگان را دوست می دارد.» اما صلح اجتماعی، مراقبتی دائمی می خواهد و قیام به آن مسئولیت همگانی است (۵۶):

«روابط میان خود را اصلاح کنید.»

از راه این مراقبت دائمی، زمین سرانجام از آن صالحان می گردد (۵۷):

«همانا بندگان صالح من، وارثان زمین می شوند.»

اصل نوزدهم: اصل برخورداری انسان از حقوق ذاتی خویش. برای مثال، هر انسان حق بر پوشش و مسکن دارد. در رابطه با دارائی های موجود، افراد ندار نیست به افراد دارا حق دارند (۵۸). و یا سعی هر کس او را است (۵۹) پس هر کس حق کار دارد.

حال اگر نظام اجتماعی، اسباب عمل به حق غذا خوردن را در دسترس بی چیزان قرار نداد و یا انسانهایی را از حق کار کردن محروم کرد، نمی توان بینوا را بخاطر خوردن غذا از مال مالداران، دزد شمرد و بی کار را بخاطر مطالبه حق کار محکوم به حد کرد. بنا بر بیان آزادی، قضاوت برای بازداشتن متجاوز از تجاوز است و نه بازداشتن مورد تجاوز از احقاق حق خویش. به سخن دیگر، آن نظامی عادلانه است که، در آن هر انسانی از حقوق ذاتی خویش برخوردار باشد. هر گاه انسانها از حقوق خویش برخوردار نبودند، حق دارند برای تغییر آن نظام قیام کنند.

اصل بیستم: حقوق موضوعه می باید از حقوق ذاتی انسان تبعیت کند. بنا بر این، بتدریج که انسانها بر حقوق خویش عارف و بدانها عمل می کنند، حقوق موضوعه در جهت انطباق با حقوق ذاتی، می باید تغییر کنند. قاضی، در مقام قضاوت، حقوق ذاتی را می باید راهنما بشناسد.

بسا این اصول تمامی اصولی نباشند که راهنمای قضاوت و قاضی هستند و در قرآن آمده اند. با وجود این، در بعضی از دستگاههای قضائی، هیچیک، و در برخی دیگر، تنها یک یا چند از اصل از این اصول رعایت می شوند. در ایران امروز، نزدیک به همه این اصول نادیده گرفته می شوند چرا که «مصلحت نظام» تقدم مطلق دارد.



جنگ ۸ ساله و بحران اتمی - انگلیسها برانگیزنده عراق به حمله به ایران - معامله بر سر اتم

انقلاب اسلامی: هاشمی رفسنجانی و محسن رضائی، امروز، اعتراف می کنند قطعنامه ۵۹۸ را در تیرماه ۶۷، بخاطر شکست در جنگ پذیرفته اند. هاشمی رفسنجانی از عوامل چهارگانه ای سخن می آورد که قبول قطعنامه را ناگزیر می کردند. از اتفاق، آن عوامل همان عوامل هستند که اینک رژیم ایران را بدانها گرفتار کرده است. سخنان محسن رضائی نیز متنی است که پنداری در باره بحران اتمی تهیه و خوانده شده است. بدیهی است از بحران اتمی سخن می آورد اما هاشمی رفسنجانی اشاره ای گویاتر از تصریح به آن می کند. مقایسه میان دو وضعیت، مقایسه ای واقعی است، ولو این دو از جنگ و چرایی قبول قطعنامه ۵۹۸ سخن گفته اند.

حامد الجبوری، وزیر امور ریاست جمهوری در رژیم صدام، فاش کرده است چگونه وزیر خارجه وقت انگلستان و شاهپور بختیار و اویسی، صدام را به حمله به ایران برانگیخته اند. فیشر، وزیر خارجه سابق آلمان نیز از توافق انجام گرفته سخن می گوید. در قسمت اول، سخنان هاشمی رفسنجانی و نقدشان و در قسمت دوم سخنان محسن رضائی و نقدشان و در قسمت سوم، سخنان سخت مهم حامد الجبوری و در قسمت چهارم نوشته یوشکا فیشر و در قسمت پنجم دو گزارش، یکی از ایران و دیگری از عراق و لبنان را می یابید. و در قسمت ششم، تحلیل استراتفور را می خوانید:

از دید هاشمی رفسنجانی، چهارعاملی که سبب شدند ایران قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد همان عواملی هستند که ایران را بر آن می دارند تهدید امریکا را جدی بگیرد:

◀ در ۲۶ تیر ۸۷، هاشمی رفسنجانی در برنامه ۴۵ دقیقه ای شبکه خبر توجیه جدیدی در باره علت پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ اظهار کرده است:

• «از همان ماههای ابتدای جنگ که صدام زمین گیر شد، (۱) صحبت از پذیرش آتش بس بود و ما یک حرف روشن داشتیم که باید حقوق ما در این جنگ به رسمیت شناخته شود. خواسته ما این بود که عراق به عنوان متجاوز کبفر شود، غرامت های جنگ را بپردازد و دنیا عراق را به عنوان جنگ طلب بپذیرد که این موضوع مورد پذیرش قرار نمی گرفت» (۲).

• «قسمتی از خاک ما در اختیار نیروهای متجاوز بود و پذیرفتن قطعنامه در آن شرایط به نفع عراق و

در حقیقت برگ برنده دست دشمن بود» (۳).

• به این پرسش، چرا ایران پس از فتح خرمشهر و به اسارت گرفتن ۱۹ هزار نفر از نیروهای دشمن حاضر به آتش بس نشد؟ هاشمی رفسنجانی پاسخ گفته است:

«در ایران آن موقع، هیچ کس آمادگی پذیرش آتش بس را نداشت و در همان موقع، جلسه ای برای تعیین تکلیف ادامه جنگ تشکیل شد که امام فرمودند که کسی از آتش بس صحبت نکند و این جنگ باید تا اهدافی که داریم ادامه یابد» (۴).

• بعد چه پیش آمد که آتش بس را بر طبق قطعنامه ۵۹۸ بپذیرفتید؟ او پاسخ می دهد:

«عوامل فراوانی وجود داشت که ما متقاعد شدیم باید قطعنامه را بپذیریم، که از نمونه های آن طولانی و فرسایشی شدن جنگ بود و این فرسایش به ما آسیب فراوان می رساند و عراقی ها غیر نظامی ها را مورد هدف و آسیب قرار می دادند، همچنین تلفات غیر نظامی ها نیز زیاد شده بود به ویژه این که عراقی ها از سلاح شیمیایی استفاده می کردند که نمونه آن را در حلبچه مشاهده کردیم و مردم مثل برگ خزان به زمین می ریختند و در این فکر بودیم که اگر چنین جنایتی به یکی از شهرهای ایران مثل تبریز یا کرمانشاه صورت گیرد چه اتفاق بزرگی می افتاد. آمریکا، اروپایی ها و روسیه به عراق کمک می کردند و مصمم بودند از شکست رسمی صدام جلوگیری کنند. آمریکایی ها بطور آشکار به نفع عراق وارد میدان شده بودند و کشتی، هواپیما و سکوها نفتی ما را مورد حمله قرار می دادند.

در زمان پذیرش قطعنامه اوضاعی پیش آمده بود که ادامه جنگ به مصلحت نبود. در آن زمان کاملاً روشن شد که غرب و حتی روسیه مصمم هستند که ما پیروز نظامی در منطقه نباشیم.

آمریکا با ما وارد جنگ شد، اما این جنگ اعلام نشده بود و به اسم حفاظت از کشتی های نفتکش در صدد قطع منابع مالی و محدود کردن صادرات نفت ایران بودند که ما نیز مقابله به مثل کردیم و از این ناحیه چیز زیادی بدست نیاوردند، هر چند به بهانه های مختلف با چند حمله نظامی چند هلی کوپتر ما را هدف قرار دادند، چندسکوی نفتی را بمباران و ناو ما را غرق کردند.

روسها نیز کار را به جایی رساندند که موشک های اسکات c را در اختیار عراق قرار دادند که بردش دو برابر موشک های اسکات b بود و تا تهران نیز می رسید همچنین هواپیماهای میگ ۲۹ که سقف پرواز بالا داشتند و ضد هوایی های ما به آن ها نمی رسید در اختیار عراق قرار دادند.

فرانسوی ها نیز هواپیما و موشکهای بسیار پیشرفته و بمب های لیزری در اختیار صدام قرار دادند که اهداف را با دقت بالایی می زدند.

• فشار شورای امنیت و سازمان ملل بر جمهوری اسلامی ایران برای پذیرش آتش بس زیاد بود. آنان نمی خواستند صدام در این جنگ شکست بخورد اما ما با مذاکره توانستیم به قسمت اعظم خواسته های خود برسیم و عراق بعنوان متجاوز و مستحق پرداخت غرامت ۱۰۰ میلیارد دلاری (۵) که رقم قابل توجهی بود شناخته شد.

اتم سر نوشت ساز؟

• «اوضاع داخلی کشور خوب نبود. ضمن محدود شدن صادرات نفت، اقتصاد کشور نیز تحمل ادامه جنگ را نداشت هر چند اگر قرار بود جنگ را ادامه بدهیم می توانستیم با ریاضت بیشتر این کار را انجام بدهیم. دولت رسماً نامه ای به امام نوشت و با استدلال نشان داد که از نظر اقتصادی زیر خط فرمز هستیم و ضرورت های زندگی مردم و ندادن کات جنگ قابل تأمین نیست و در این شرایط مقاومت مشکلات را بیشتر می کرد» (۶).

به همین منظور با سردار رضایی صحبت کردم و گفتم که برای انجام یک عملیات موفق چه می خواهید که این درخواست منجر به نامه ای شد که سردار رضایی در آن نیازهای جنگ را اعلام کرد و آن را به امام دادیم. این که در خصوص این نامه می گویند من ترفند کردم صحیح نیست. ما پنج نفر خدمت امام رفتیم و گفتیم که این فهرست نیازها قابل تأمین نیست و نظر ما آتش بس است.

• «هر جنگ روانی می تواند عواقب دیگری نیز داشته باشد و ما نباید صرفاً با توجه به روانی بودن جنگ نسبت به آن حساس نباشیم چرا که کسانی که صدها میلیارد دلار هزینه می کنند و هزاران کشته وزخمی می دهند و حیثیت خود را در گرو می گذارند به طور قطع اهدافی دارند که ما باید نسبت به آنها حساس باشیم و هوشیارانه عمل کنیم».

انقلاب اسلامی: توجیه این نوبت هاشمی رفسنجانی و آوردن چهار دلیل برای قبول آتش بس:

۱- اجماع قدرتهای جهان بر ضرورت جلوگیری از پیروزی ایران و ۲- از پا درآمدن اقتصادی و ۳- فقدان ساز و برگ نظامی و ۴- در معرض تهدید به بمباران شیمیایی بودن شهرهای ایران.

وجود این چهار عامل یعنی شکست خوردن در جنگ و از موضع ضعف تن به آتش بس دادن. واقعیتی که این بار، محسن رضائی بدان تصریح می کند.

اما این ۴ عامل، هم اکنون، در مورد بحران اتمی، نیز وجود دارند: ۱- اجماع کامل تر از آن روز است زیرا چین نیز به کشورهای اتمی می خواهند ایران به است. ۲- مجازاتهای اقتصادی نیز برقرار شده اند و رژیم تهدید به تشدید آنها می شود. ۳- ایران تهدید به حمله هوایی می شود. ۴- توان نظامی ایران برای مقابله با این تهدید، در مقایسه همین توان برای مقابله با قوای عراق بسیار کمتر است. با توجه به هشدار هاشمی رفسنجانی، (کسانی که صدها میلیارد دلار هزینه می کنند...)، توجیه افکار عمومی و آماده کردنش برای شنیدن خیر معامله بر سر اتم است.

اما هاشمی رفسنجانی نمی تواند سخن بگوید و دروغ نگوید:

۱- می پذیرد که در همان اوائل جنگ، یعنی در زمانی که بنی صدر جنگ را اداره می کرد، ارتش عراق زمین گیر شده است. پس به رغم این واقعیت که بهنگام تجاوز ارتش صدام، ملاتاریا ارتش ایران را متلاشی کرده بود، بنی صدر در تجدید سازمان ارتش و زمین گیر کردن ارتش عراق و واپس نشاندنش بطور کامل موفق بوده است.

۲- دروغ بزرگی می گوید وقتی می گوید متجاوز شناختن رژیم صدام و پرداخت غرامت مورد قبول قرار نمی گرفت. زیرا پیشنهاد هیأت نمایندگان

کنفرانس بین المللی کشورهای غیر متعهد، واجد سه نکته مهم بود: ۱- عقب نشینی قوای عراق به داخل خاک خود و فاصله گرفتن از مرزهای بین المللی تا حد گلوله توپ رس. ۲- تعیین متجاوز و ۳- پرداختن غرامت به ایران به مثابه کشورهای عرب حوزه خلیج فارس آماده پرداخت ۲۵ میلیارد دلار غرامت نیز بودند. ایران ۵۰ میلیارد دلار مطالبه می کرد. اگر کودتای خرداد ۶۰ - که هاشمی رفسنجانی نقش اول را در آن ایفا کرد - برای این بود که می خواستند استبداد خویش را بر کشور تحمیل کنند. وگرنه، چه دلیل داشت که دفتر رجائی به وزیر خارجه کوبا تلفن کند و بگوید «چون فعل و انفعالهائی در حال انجام است، شما فعلاً به ایران نیائید». آن «فعل و انفعال» کودتا بر ضد رئیس جمهوری منتخب مردم ایران بود. استقرار استبداد در ایران، نیازمند سازش ننگین با امریکا و انگلستان و اسرائیل بود. اگر نه، چرا آلن کلارک، وزیر دفاع انگلستان در حکومت تاجر، در دادگاه می گفت: جنگ ایران و عراق در سود انگلستان و غرب بود اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم؟

اکتبر سورپرایز و ایران گیت ها به ایرانیان و جهانیان گفتند انگلستان و امریکا و اسرائیل چگونه اسباب ادامه جنگ را فراهم کردند. بر ایرانیان است که در هشدار ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ بنی صدر تأمل کنند. در بیانیه ای به این تاریخ، او هدفهای کودتا، که یکی از آنها، ادامه دادن به جنگ بود را برشمرد. در کتاب خیانت به امید بار دیگر، نسبت به ادامه جنگ در سود امریکا و اسرائیل و انگلستان هشدار داد.

۳- به ترتیبی که در بند ۲ توضیح داده شد، بنا بر پیشنهاد غیر متعهدها، قوای عراق می باید به اندازه گلوله توپ رس در داخل خاک خود، از مرزهای بین المللی فاصله می گرفتند.

۴- می گوید: بعد از فتح خرمشهر، خمینی گفته است از آتش بس صحبت کنید. زیرا این جنگ تا اهدافی که داریم باید ادامه یابد. اما اگر اهداف تخلیه خاک ایران و شناختن عراق بعنوان متجاوز و پرداخت غرامت بود، موقعیت بعد از فتح خرمشهر، فرصت خوبی برای رسیدن به اهداف و پایان دادن به جنگ بود. پس اگر به جنگ ادامه داده اند، بخاطر هدفهای دیگری بوده است. مهمترین آنها، نفله کردن یک نسل و استقرار استبداد ملاتاریا بود.

۵- طرفه این که مدعی می شود غرامت ایران ۱۰۰ میلیارد دلار معین شد! آیا در قطعنامه ۵۹۸، عراق متجاوز شناخته شده و ۱۰۰ میلیارد دلار غرامت معین گشته است؟ قطعاً نه. پس در کدام سند عراق متجاوز شناخته شده و محکوم به پرداخت ۱۰۰ میلیارد دلار خسارت شده است؟ نکند ملاتاریا «سند غیبی» نیز می سازد و اگر گرفته خود ملا خور کرده!

بند ۶ قطعنامه از دبیر کل سازمان ملل متحد می خواهد «با مشورت با ایران و عراق، مسئله ارجاع تحقیق در باره مسئولیت در گیری، به هیأت بی طرف را بررسی نماید و هرچه زودتر به شورای امنیت گزارش دهد».

و در بند هفتم، از دبیر کل خواسته می شود «گروهی از کارشناسان را برای بررسی مسئله بازسازی تعیین و به شورای امنیت گزارش کند».

بدین قرار، در قطعنامه نه عراق متجاوز شناخته شده است و نه محکوم

به پرداخت غرامت شده و نه میزان غرامت معین گشته است. طرفه این که باوجود بند یک قطعنامه که از دو طرف می خواهد قوای خود را به مرزهای بین المللی عقب بکشند، عراق قوای خود را از خاک ایران بیرون نبرد و با وجود این، خمینی و هاشمی رفسنجانی و خامنه ای و... آتش بس را پذیرفتند.

۶- بدین قرار، جنگ را «تا آخر» ادامه داده اند و کار به جایی رسیده است که دیگر پول برای خرید اسلحه و مواد غذایی مورد نیاز مردم را نیز نداشته اند. آیا هاشمی رفسنجانی فکر می کند کسی معنای این اعتراف او را در نمی یابد؟ آیا فکر می کند مردم نمی دانند که رویه زورپرستانی از نوع خمینی و او و خامنه ای اینست که بحران را تا شکست ادامه می دهند و در شکست به پایان می رسانند؟

محسن رضائی نیز اعتراف می کند در پی شکست های پیایی، خمینی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته است:

• وقتی امام قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت، بسیار مظلومانه و صادقانه با ملت ایران صحبت کرد؛ یعنی توضیح داد که من تا همین دیروز معتقد بودم جنگ را باید ادامه بدهیم. من جنم زهر می نوشم و این قطعنامه ۵۹۸ را می پذیرم. آمد صادقانه با ملت ایران صحبت کرد و ابروی خودش را هم در مسائل بین الملل در طبق اخلاص گذاشت؛ چرا؟ چون قطعنامه ۵۹۸ اگر هم قرار بود پذیرفته شود، باید یک سال پیش و در اوج پیروزی های ایران پذیرفته می شد.

ایران زمانی قطعنامه ۵۹۸ را می پذیرفت که آن سرزمین هایی که از موضع قدرت گرفته بود و باعث صدور قطعنامه ۵۹۸ شده بود، دیگر در دستش نبود؛ بنابراین با این شرایط از کجا معلوم بود وقتی ایران قطعنامه ۵۹۸ را می پذیرد، دنیا و عراق هم بپذیرند؟! این خیلی ریسک بالایی است آن هم برای کسی مثل امام. اما امام اصلاً به این مسائل توجه نکرد. به رضای خدا و مصلحت نظام و کشور فکر می کرد و صادقانه به مردم ایران گفت: من تا دیروز اینطور فکر می کردم، الان وضعیت اینطور است و من قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفته ام و به مسئولان سیاسی و نظامی هم اعتقاد دارم، کسی فرداً علیه اینها شروع به جوسازی نکند.

• علت این که اینطور ابهامانی وجود دارد این است که پایان جنگ روشن نیست؛ تیر ماه است؟ مرداد ماه؟ شهریور ماه؟ و به همین دلیل است که در کشور ما شهریور ماه را جشن می گیرند. شهریور ماه حمله ارتش عراق به ایران است؛ چه کسی حمله یک کشور دیگر به کشور خودش را جشن می گیرد؟ ما باید بیاییم پایان جنگ را جشن بگیریم اما پایان جنگ کجاست؟ در مرداد ماه. پس از شکست های پی در پی ایران در تیر ماه، قطعنامه ۵۹۸ را بپذیریم و به همین دلیل هم عراق آن را نپذیرفت، چرا که ما در ضعف بودیم و مرتب داشتیم شکست می خوردیم اما حادثه مهمی در مرداد ماه اتفاق می افتد.

• نیروهای ایران آماده بودند که در لجنه های آخر جنگ پس از این که باختران، خرمشهر و اسلام آباد، قصر شیرین و کرد و سرپل ذهاب و گیلانغرب و همه اینها را آزاد کردند، دوباره به بصره حمله کنند، اما امام فرمود: خب پس جنگ اینطور تمام



شد. اگر جنگ اینطور تمام شده، پس ما نه تنها پیروزی معنوی داریم، بلکه با پیروزی نظامی ایران جنگ تمام شد. علامتش هم این است که وقتی ما این پیروزی‌ها را به دست آوردیم، صدام اعلام کرد قطعنامه ۵۹۸ را قبول ندارم! اگر ما این پیروزی‌ها را به دست نمی‌آوردیم که صدام قطعنامه ۵۹۸ را قبول نمی‌کرد.

انقلاب اسلامی: اگر امروز محسن رضائی با این صراحت اعتراف می‌کند قطعنامه را به این دلیل قبول کرده اند که ایران پی در پی شکست می‌خورد، بدین خاطر است که رژیم ایران را در همان موقعیت قرار داده است که در ماه‌های پیش از قبول قطعنامه قرار داده بود. او نیز همچون هاشمی رفسنجانی زمینه سازی می‌کند برای معامله.

البته او می‌کوشد اثر ابراز حقیقت را بر مردم کشور که بمدت ۳۰ سال دروغ شنیده اند، با اظهار نصف حقیقت تعدیل کند. می‌گوید در مرداد ماه، پس از آنکه عراق مناطق جدیدی را در خاک ایران تصرف کرد، مردم ایران به جبهه‌ها هجوم بردند و از وطن خود دفاع کردند و صدام بعد از شکست تعرض جدید قوای خود، قطعنامه را پذیرفت.

۱ - در همان جلسه ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ (۲۹ تیر ۱۳۶۶) قطعنامه در حال تصویب را پذیرفت.

۲ - نامه خامنه‌ای به دبیر کل سازمان ملل در باره پذیرش قطعنامه، در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۶ تیر ۱۳۶۷) تسلیم او شد. بدین قرار، محسن رضائی دروغی پس بزرگ می‌گوید: فاصله صدور قطعنامه تا قبول آن از سوی ایران، یک سال است. در این یک سال است که عراق مناطق از دست داده را بازپس گرفت و قسمتهایی از خاک ایران را نیز به تصرف درآورد. طرفه این که رژیم روز سرکشیدن جام زهر توسط خمینی را، روز جشن تصرف دولت توسط حزب بعث قرار داد.

۳ - در ۱۷ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۶ تیر ۱۳۶۷)، صدام بمناسبت بیست و پنجمین سالگرد به قدرت رسیدن حزب بعث، نطقی ایراد کرد و قطعنامه ۵۹۸ را برای بار دوم پذیرفت. الا اینکه برای آتش بس ۵ شرط معین کرد: ۱ - عقب نشینی کامل به مرزهای شناخته شده و ۲ - مبادله اسیران و ۳ - احترام به سیستم سیاسی هر کشور و ۴ - همکاری برای حفظ امنیت خلیج فارس برای استفاده از شط العرب برای صدور نفت خود از خلیج فارس.

۴ - در ۲۰ ژوئیه ۱۹۸۸ (۲۹ تیر ۱۳۶۷) طارق عزیز برقراری آتش بس را موکول به گفتگوی مستقیم دو کشور کرد.

۵ - این راست است که مردم ایران به جبهه‌ها هجوم بردند برای این که از وطن خویش دفاع کنند. آنها قوای عراق را عقب نشانند. باوجود این، بنا بر اظهار ولایتی، «وزیر» خارجه وقت، ۲۴۰۰ کیلومتر از خاک ایران در تصرف عراق بود که از آن، ۱۰۰ کیلومتر مربع بعد از صدور قطعنامه ۵۹۸ تصرف شده بود.

۶ - صدام زیر فشار شورای امنیت پذیرفت گفتگوهای مستقیم میان دو کشور بعد از برقراری آتش بس انجام بگیرد. روزی بعد، در ۷ اوت ۱۹۸۸ (۱۵ مرداد ۱۳۶۷) ولایتی با پیشنهاد عراق موافقت کرد.

۷ - در ۱۰ مرداد ۱۳۶۷ جنگ عملا پایان یافت. و دبیر کل سازمان ملل متحد ساعت ۳ صبح ۲۰ اوت ۱۹۸۸

اتم سرنوشت ساز؟

جنگ شش ماه هم طول بکشد ما ادامه می‌دهیم.

اطلاعات گمراه کننده ای که به مقامات عراقی رسیده بود چنین تصویری ایجاد کرده بود که این جنگ بسیار زود به پایان خواهد رسید.

• وی در ادامه با اشاره به کمک اطلاعاتی آمریکا و کمک مالی عربستان به عراق در زمان جنگ با ایران و دو بار سفر دونالد رامسفلد به بغداد برای دیدار با صدام گفت: من در دیدار رامسفلد با صدام حضور نداشتم و چیزی از محتویات آن نمی‌دانم؛ اما آمریکا اطلاعات بسیار حساسی را که از طریق ماهواره و هواپیماهای آواکس به دست آورده بود در اختیار رهبران عراق قرار می‌داد. این اطلاعات به وزارت امور خارجه می‌رسید و ما آن را در اختیار رئیس جمهور قرار می‌دادیم.

• یادآور می‌شود که رژیم صدام به بختیار و اویسی رادیو داده بود و هر دو، روزانه، تبلیغ می‌کردند. بختیار با استفاده از این برنامه، به متصدیان کودتای نوژه، دستور العمل می‌داد.

نصیری در تهران اعدام شد و این اویسی بود که به پاریس رفت و از کسانی شد که رژیم صدام را به حمله به ایران بر می‌انگیختند.

انقلاب اسلامی: بدین سان،

۱- قول حامد الجبوری تصدیق قول آلن کلارک است. آلن کلارک در حکومت خاتم تاجر وزیر دفاع انگلستان بود و در دادگاه ایران گیت انگلیسی گفت: جنگ ایران و عراق در سود انگلستان و غرب بود اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم. جورج براون، وزیر خارجه اسبق انگلستان می‌باید همان کس باشد که در روزهای پیش از نخست وزیر شدن بختیار، به ایران رفت و در مراجعت گفت: ترتیب نخست وزیر شدن بختیار را دادم.

۲- با توجه به این واقعیت که عامل متلاشی شدن ارتش ایران بختیار و اویسی (کودتای نوژه) بودند و هدف از آن کودتا از هم پاشاندن شیرازه ارتش بود و نیز با توجه به ایران امر که به بهانه کودتای نوژه، بهشتی، در غیاب رئیس جمهوری، پیشنهاد انحلال ارتش را به شورای انقلاب داده بود و بنی صدر با آگاهی از آن، بلادرنگ به تهران آمد و مانع از این خیانت شد و با توجه به این امر که خمینی گفت: اطلاعات ارتش در باره نقشه عراق برای حمله به ایران دروغ است و تحت حمایت او، ری شهری و امثال محسن رضائی و رهبران حزب جمهوری اسلامی به جان ارتش افتادند، آشکار است که انگلستان و آمریکا در رژیم ایران نیز عوامل خود را برای اینکه جنگ ایجاد شود، داشته اند. آشکار تر اینست که از طریق همین عوامل، جنگ را به مدت ۸ سال طولانی کردند.

۳- قول الجبوری سند محرمانه دیگری را تصدیق می‌کند که نامه محرمانه ژنرال الکساندرهیگ، وزیر خارجه آمریکا در حکومت ریگان به ریگان است. در این نامه، هیگ می‌گوید در سفرش به خاورمیانه، سران کشورهای عربستان و اردن و مصر به او گفته اند حمله عراق به ایران با حمایت آمریکا انجام شده است آیا حکومت او به این حمایت ادامه می‌دهد یا خیر؟

۴- قول حامد الجبوری تصدیق سخن بنی صدر در باره عوامل ایجاد و ادامه جنگ و نقشهایی است که خائنن به ایران در ایجاد و ادامه جنگ بازی کرده اند.

چه کسی می‌تواند بگوید خیانتی بزرگ تر از خیانت ایجاد اسباب تلاشی ارتش و برانگیختن قوای مسلح بیگانه به حمله به وطن خود، وجود دارد؟

فیشر وزیر خارجه پیشین

آلمان: ایران به راه توافق با غرب آمده است:

◀ در ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۸، یوشکا فیشر، وزیر خارجه سابق آلمان، نوشته است: به نظر می‌رسد دولت ایران، سرانجام پیام ما را دریافت کرد که اگر برنامه هسته‌ای خود را ادامه دهد، نتیجه آن یک درگیری نظامی خواهد بود.

علاقه بسیاری به انجام توافق از سوی طرف اروپایی هست و همچنین پیام جدی از سوی ایران مبنی بر علاقه‌مندی‌اش به مذاکرات هسته‌ای و منطقه‌ای فرستاده شده و نیز اعزام نماینده آمریکا به مذاکرات، نشانه‌هایی است که آمریکایی‌ها هم آن را جدی تلقی می‌کنند.

مقامات ایرانی بر این باورند که مواضع اولمرت درباره حمله نظامی به ایران در ارتباط با موقعیت شکننده داخلی او در وضعیت سیاسی اسرائیل بوده و این تحلیل بسیار اشتباه است. دولت اولمرت مشکلات جدی و عده‌های دارد، اما این دلیل نمی‌شود که موضع اسرائیل با ایران تغییر کند.

در همین ارتباط، توافق چندجانبه در اسرائیل درباره توان هسته‌ای ایران و همچنین هژمونی که این کشور در منطقه ایجاد کرده است، وجود دارد و همچنین همه احزاب اسرائیلی متفقند که تا وقتی یک توافق منطقه‌ای نباشد، باید در یک فرصت مناسب، از مجهز شدن ایران به تکنولوژی تولید سلاح هسته‌ای جلوگیری شود. علاوه بر این، کشور سعودی و تعدادی دیگر از کشورهای عربی نیز با آنان همراهند و البته این موضع در مذاکراتی که مفاد آن آشکار نمی‌شود، نمایان است. اما اگر ایران موضع عملگرتری اتخاذ کند، این امیدواری هست که به نتیجه‌ای منطقی در زمینه دیپلماتیک دست یابیم.

بسته پیشنهادی اخیر «۵+۱» که به ایران داده شد، به خوبی از سوی همکاری‌های سیاسی و اقتصادی، ایرانی‌ها امکان دستیابی به جدیدترین راکتور آب سبک و نیز امکان تحقیقات و توسعه را پیدا می‌کنند. ایرانی‌ها نیز به این بسته پاسخ مثبت داده اند و در مرحله پیش مذاکرات، ایران توافق نمود ساتر فیزیوهای جدید نصب نکند که نشان‌دهنده این است که مقدار اورانیوم غنی‌شده افزایش نمی‌یابد. هرچند گروه «۵+۱» نیز تعهد داد برای تحریم‌های جدید اقدامی نکند و هنگامی که مذاکرات آغاز شد، ایران برای شش ماه غنی‌سازی اورانیوم و فعالیت‌های وابسته را تعلیق می‌کند.

حتی در چهار سال گذشته، گاهی ایران این خواست غرب را رد کرده است. البته هدف این مذاکرات، رسیدن به یک توافق همه‌جانبه بین ایران و «۵+۱» شامل موضوعات عراق، لبنان، خلیج فارس، افغانستان و توافقات منطقه‌ای با ایران است. همچنین از سوی ایران، نشانه‌هایی دال بر حفظ غنی‌سازی اورانیوم و تشکیل کنسرسیوم با شرکای خارجی مطرح شده بود که

چنین پیشنهادی از سوی روسیه در اندک زمان گذشته ارایه شده بود. هرچند اسرائیل هژمونی ایران را نمی‌پذیرد، اما لحن اسرائیل تغییر کرده است. سخنان ضد اسرائیلی احمدی‌نژاد، نیز، رنگ و بوی غیر مستقیمی به خود گرفته و موضع گیری های او از سوی آقای ولایتی مورد انتقاد قرار گرفته است. چنین موضعگیری‌هایی، از هنگامی که احمدی‌نژاد قدرت را در دست گرفته است، به چشم نمی‌خورد. آیا ایران در این زمینه جدی است یا می‌خواهد زمان بخرد تا انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا برگزار شود؟

آیا اعلام عمومی ایران و انتقاد ولایتی از سیاست‌های احمدی‌نژاد، بمعنای آنست که ایرانی‌ها مواضع عملگرتری برگزیده‌اند؟ اگر اینچنین است، چه کسی این سیاست را تصدیق می‌کند؟ آیا این سیاست در مذاکراتی که آمریکایی‌ها در آن مستقیم شرکت می‌کنند، پیگیری خواهد شد؟

اگر ایران در این زمینه جدی باشد، یک توافق چندجانبه در زمینه علایق آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها و متحدین آمریکا در منطقه ایجاد خواهد شد، اما اگر ایران بخواهد در این زمینه، تنها وقت بخرد و با طرف‌های مذاکره بازی کند، یک برخورد نظامی قطعی به نظر می‌رسد و اگر مذاکرات به نتیجه نرسد، این رویارویی قطعی خواهد بود.

نه باراک اوباما و نه جان مک کین، هیچ کدام نمی‌توانند نسبت به هژمونی که ایران در منطقه ایجاد کرده و برنامه هسته‌ای این کشور، مواضع نرمتری از دولت کنونی آمریکا اتخاذ کنند. بنابراین، قطعا اگر مذاکرات دیپلماتی به نتیجه نرسد، آنها مواضع تندی را اتخاذ و به عمل درخواهند آورد.

حال این پرسش مطرح است، اگر رهبری ایران به این نتیجه برسد که منافع ایران را حفظ کند و در سیاست خارجی خود، موفقیت بیشتری داشته باشد و قدرت خود را افزایش دهد، بهتر است یا آن که خطر یک رویارویی نظامی را به جان بخرد تا منطقه را پرآشوب نماید. بنابراین، رهبران ایران باید این ضرب المثل قدیمی را در نظر داشته باشند که یک پرنده در دست، بهتر از دو تایی آن روی شاخه است.

دو گزارش از ایران و عراق و لبنان حاکی از توافقی است که نباید علنی شود:

◀ بنا بر گزارش دریافتی از عراق و لبنان، در گفتگوهای ژنو، ایران پیشنهاد سولانا را (نیفزودن بر شمار ساتر فیزیوها ظرف ۶ هفته اول) پذیرفته است. آمریکا و دیگر کشورهای شرکت کننده در گفتگوها نیز پذیرفته اند به ایران حمله نظامی نکنند. الا این که ایران نمی‌خواهد موافقت او با پیشنهاد سولانا علنی شود تا زمانی که در ایران و منطقه زمینه علنی شدنش را فراهم کند.

طرف ایران امیدوار است طی دو هفته، بتواند پذیرش پیشنهاد سولانا در ازای قول حمله نظامی نکردن آمریکا و اسرائیل به ایران را، بعنوان یک



پیروزی به مردم ایران و منطقه بقبولاند.

« بنا بر گزارشی که از ایران دریافت کرده ایم، پیش از پاسخ کتبی به سولانا، رژیم بسته پیشنهادی را پذیرفته و بنا را بر معامله گذاشته بود. در عمل، غنی سازی اورانیوم متوقف است. اما خامنه ای می بندارد هرگاه، در عین، با پیشنهاد ۶ کشور و شرط سولانا موافقت کند که دیگر متوقف کردن غنی سازی اورانیوم نیز نیست، اعتبار و حیثیت رژیم در داخل کشور و در منطقه، صدمه جدی خواهد دید. »

موافق شدن او با معامله، به جبهه محافظه کاران سنتی و اصلاح طلبان فرصت داده است که موضوع پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از موضع شکست را پیش بکشند. همان عوامل که سبب شدند خمینی جام زهر قبول قطعنامه را سر بکشد، هم اکنون جمع هستند. اما موقعیت ایران موقعیت شکست در جنگ نیست. موقعیت طرف یک کشمکش است که اگر فرصت را مغتنم بشمارد، برد کرده است و خامنه ای نیز مجبور نشده است جام زهر را سربکشد. از این رو، این روزها فراوان بر موقع شناسی و مغتنم شمردن فرصت و لزوم حل مشکل با استفاده از فرصت خوب، سخن به میان است.

خامنه ای گفت: مسئله اتم به شورای عالی امنیت ملی راجع است که رئیس جمهوری محترم در رأس آنست. اما سخن او به این معنی نیست که احمدی نژاد سیاست ایران را تعیین می کند. بلکه معنای آن اینست که او پذیرفته است که به راه معامله آید. تأمل در موضوعی های احمدی نژاد، در این روزها، ما را از تغییر محسوس آگاه می کند: از تضاد آشنی ناپذیر با آمریکا، تا دست دادن به «افسر آمریکائی» و «شاید در آینده نزدیک، در برخی حوزه ها، با آمریکا گفتگو کنیم» و نیز قبول احتمال حمله نظامی به ایران از سوی او، تحول چشم گیری است که انجام گرفته است.

با اینهمه، مشکل رژیم اینست: بدون بحران بزرگ چگونه بتواند استبداد خویش را توجیه کند و ادامه بدهد؟ همین پرسش موجب شده است که سخت سران رژیم تمام قوای خود را جمع کرده اند مانع از انجام معامله شوند. آیا محسن رضانی با توجه به وضعیت امروز، گفته است: بار دوم که قوای عراق به خرمشهر درآمدند، احمد خمینی از قول پدرش به او گفته است: یا خرمشهر و یا سیاه و آنها نیز جنگ خرمشهر را «جنگ سرنوشت» خوانده اند، وضعیت امروز را، به زبان کتابه، توضیح می دهد؟ صف بندی ها در رژیم به تریبی است که معامله بر سر اتم و عراق، سرنوشت سخت سران رژیم را نیز ورق می زند. اگر معامله انجام بگیرد از میان می روند و اگر انجام نگیرد، می مانند. احتمال ماندنشان ضعیف است زیرا هم در جامعه و هم در خود رژیم، بدون حامی شده اند و روز به روز ضعیف تر می شوند.

استراتفور:

هاشمی رفسنجانی وضعیت امروز را با وضعیت ایران بهنگام پذیرش قطعنامه مقایسه می کند و می گوید از آن وضعیت، می باید درس بگیریم:

« استراتفور (۲۱ ژوئیه) از گفتگوهای ژنو و موقعیت ایران و آمریکا در قبال یکدیگر، ارزیابی بعمل آورده است دارای این نکات:

اتم سرنوشت ساز؟

البته حکومت آمریکا تا حدودی زمینه چینی کرده است. در حقیقت، بعد از گزارش بیکر - هاملتون در دسامبر ۲۰۰۶، که در آن، از حکومت بوش خواسته شده بود با ایران وارد گفتگو شود، زمینه شروع کرد به آماده شدن. تا آنجا که آمریکاییان پرسیدند: چرا ما با ایرانیان گفتگو نمی کنیم؟

• اینطور می نماید که رهبر رژیم، آیت الله علی خامنه ای نیز به گفتگو و معامله با آمریکا راضی شده است. در واقع، معاون احمدی نژاد در قلمرو تورسیم، می گوید: «ایران با مردم آمریکا و اسرائیل دوست است.» و «ایران آمریکاییان را یکی از بهترین ملت‌های روی زمین می داند.» میان این ابراز دوستی و شعار «مرگ بر آمریکا»، هیچ قرابتی نیست. • هرگاه ایران قصد داشت زمان بدست بیاورد برای ساختن بمب اتمی، نمی باید افکار عمومی را برای گفتگو و توافق با آمریکا آماده کند. راه گفتگو سنگلاخ است اما قدمها هم که برداشته می شوند، استوار هستند.

از ایرانیان جنگ را باید جدی بگیرند تا حمله اسرائیل به ایران خیال پردازی است:

انقلاب اسلامی: اطلاعات و نظریات این فصل را در دو قسمت از نظر خوانندگان می گذرانیم: در قسمت اول، اطلاعات و نظرها در باره بحران اتمی و وجود زمینه معامله میان دو طرف و کنار گذاشته شدن گزینه حمله نظامی و در قسمت دوم، واسطه های دیپروم و آمریکا با رژیم، بنابر دو گفتمه و گویندگی آنها را از انحطاط رژیم ایران و قدرت آمریکا را باز می شناسانیم:

از تهدید به جنگ تا جنگ خیال پردازی است و از خوش بینی نسبت به انجام معامله تا تهدید به مجازاتهای اقتصادی شدید:

* سند غیر رسمی دو صفحه ای ایران که نیویورک تایمز مفاد آن را انتشار داده است:

« در ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۸، نیویورک تایمز قسمتهائی از سند غیر رسمی دو صفحه ای که جلیلی به سولانا و نمایندگان ۶ کشور داده است، را منتشر کرد. بنا بر نیویورک تایمز، این سند دو صفحه ای «شیوه گفت وگو های جامع» عنوان دارد و کلمه none paper، در انتهای این سند آمده غلط و صحیح آن، nonpaper است. در زبان

شروع گفتگوها غنی سازی اورانیوم را متوقف کند.

• در نامه خود، ایران بر اینست که تنها بر سر « موارد مورد توافق» دو بسته گفتگو شود. و در سند دو صفحه ای، ایران می خواهد تحریم های بین المللی علیه ایران لغو شود. پرونده هسته ای ایران از شورای امنیت سازمان ملل به آژانس بین المللی انرژی اتمی، باز گردد. شورای حکام نیز کاری به کار این پرونده نداشته باشد و تنها آژانس مسئول آن بگردد. • ایسا (۴ مرداد) متن سند دو صفحه ای را انتشار داد (در سایت انقلاب اسلامی درج است). نکته ای که بنظر قابل اهمیت است و نیویورک تایمز از اهمیت آن غافل شده است، بند ۱ مرحله سوم است. به این شرح:

«در پی تکمیل مرحله دوم گفت وگوها، شش کشور تحریمها و قطعنامه‌های موجود شورای امنیت را ادامه نخواهند داد، در عوض ایران مورد توافق را اجرا خواهد کرد.»

انقلاب اسلامی: موضوع گفتگو، پرونده اتم ایران است و رها کردن غنی سازی است. پس اگر قرار بر توافقی باشد، طرف ایران در ازای امتیازهایی که مطالبه می کند، می باید برنامه اتمی خود را رها می کند.

* برغم رو نشان دادن آمریکا، ایران درب به روی حل بحران اتمی نگشود:

« به گزارش خبرگزاری فرانسه (۱۹ ژوئیه)، گفتگوهای هیأت ایرانی به ریاست جلیلی با هیأتی به ریاست سولانا و با عضویت معاونان وزرای خارجه کشورهای ۵ + ۱، با وجود حضور معاون وزارت خارجه آمریکا، هیچگونه پیشرفتی نداشت.

• در پایان گفتگوها، سولانا به خبرنگاران گفت: در این گفتگوها همواره پیشرفت هست اما ناکافی است. در پایان ۶ ساعت گفتگو، سولانا گفت: هیچ پاسخ روشنی به پرسشهای خود نشینادم. ما یک بسته شامل امتیازها پیشنهاد کردیم اما پاسخ روشنی بدان، نه آری و نه، نه، دریافت نکردیم. تشکیل جلسه های گفتگو در باره این پرونده مشکل است. با وجود این، ما امید بسیار داریم پاسخ دریافت داریم و این پاسخ را در دو تا سه هفته آینده دریافت کنیم.

• جلیلی نیز به شیوه خود پذیرفت که گفتگوها پیشرفتی نداشته اند. او گفت: دیپلماسی به فرش ایرانی می ماند. بافتن این فرش میلیمتر به میلیمتر پیش می رود و کاری بسیار دقیق است. باید امیدوار بود که حاصل کار زیبا به چشم آید.

• وزارت خارجه آمریکا که چرخش نظر گیری در روش سیاسی خود بعمل آورده بود، از ایران خواست میان تعاون و تقابل یکی را انتخاب کند. سن مک کومارک، سخنگوی این وزارت گفت: ما امیدواریم که مردم ایران در می یابند که رهبرانشان می باید انتخابی میان تعاون که برای همه سودها در بردارد و یا تقابل که سبب انزوای بیشتر ایران می شود، یکی از برگزینند.

• سرگی کیسلیاک، معاون وزارت خارجه روسیه که در گفتگوها شرکت کرده بود، گفت: شش کشور امیدوارند ظرف دو هفته پاسخ ایران را به بسته پیشنهادی دریافت کنند.

در صفحه ۸

دیپلماسی، این کلمه قید می کند غیر رسمی بودن سند را. سند غلط دیگر نیز دارد. غلط دوم، عنوان نامه بود. بگفته یکی از شرکت کنندگان در جلسه، سرگی کیسلیاک، معاون وزارت خارجه روسیه، وقتی داشت نامه را می خواند نمی توانست جلو خنده خود را بگیرد. زبان نا دقیق و غلط سخن گفتن اختلاف بارز این گفتگو کنندگان ایرانی را با گفتگو کنندگانی که در سال ۲۰۰۳ در گفتگوها شرکت می کردند و زبانی دقیق داشتند، نشان می دهد. بسیاری از آنها دیپلمات بودند و با گفتگو کنندگان کنونی جانشین شده اند.

• در حقیقت، نمایندگان ۶ کشور که در آن سوی میز گفتگو نشسته بودند، می دیدند متن دو صفحه ای هیچیک از نظرهای آنها را در باره حل بحران برنامه اتمی ایران در بردارد.

آنها می دیدند که سند غیر رسمی دو صفحه که در جلسه گفتگوها در ۱۹ ژوئیه، در ژنو، توزیع شد، خواست ۶ کشور را در باره توقف غنی سازی اورانیوم نایده گرفته است و در همان حال از این کشورها امتیازها مطالبه می کند.

• برای کشورهای ۱+۵ محتوای این سند غیر رسمی همانقدر ناامید کننده بود که سبک نگارش آن. کشور های ۱+۵ انتظار داشتند که ایران با انتخاب راه بینابین به نوعی مصالحه تن دهد و راه را برای گفتگوهای رسمی هموار کند. بدین معنی که ایران برای مدت شش هفته فعالیت های هسته ای خود را افزایش ندهد و از سانتریفیوژ های بیشتر استفاده نکند و در مقابل کشور های ۱+۵ نیز از اعمال تحریم های بیشتر خود داری کنند. به عبارت دیگر «توقف در برابر توقف».

• به قول مقام ارشد اروپائی که نامش محفوظ است، ایران نه در سند غیر رسمی اش از فرمول «توقف در برابر توقف» سخنی به میان آورده و نه در جریان گفت وگوها در ژنو. سند گفتگوهای سنگین و طولانی را پیش رو می نهد. اگر این سند ملاک عمل قرار گیرد، گفتگوها دست کم چندین سال بطول می انجامد.

• بنا بر سند دو صفحه ای، ایران خواستار حداقل سه دور گفت وگو با خاور سولانا است. اگر کار بر همان روال پیش رود که سند پیشنهاد می کند، پس از این دور گفت وگوها، لازم است حداقل چهار نشست در سطح وزیران خارجه کشورهای ۱+۵ و ایران تشکیل شود و در شروع این نشست ها، اجرای همه تحریم های بر ضد ایران، چه از سوی شورای امنیت سازمان ملل و چه غیر آن، باید متوقف شوند.

طرفین مذاکره لازم است از صحبت درباره مسائل جانبی که می تواند سد راه پیشرفت گفت وگوها باشد، خود داری کنند.

• آنچه که می توان از این سند فهمید این است که ایران نمی خواهد درباره مسئله اصلی یعنی توقف غنی سازی اورانیوم که می تواند بکار تولید بمب اتمی نیز برود، گفتگو شود.

اما کشور های گروه ۱+۵ مایل اند ایران پیشنهاد «توقف در برابر توقف» را بپذیرد و، پس از آن، گفت وگو های رسمی در باره بسته پیشنهادی اقتصادی، فناوری، امنیتی و سیاسی است، آغاز شود. اما ایران می باید با



◀ در ۲۱ ژوئیه، خبرگزاری فرانسه گزارش کرده است: در این تاریخ، سولانا گفته است: امتناع ایران از دادن پاسخ مثبت به آخرین پیشنهادهای بین المللی به ایران، سبب وضع مجازاتهای جدید بر ضد ایران خواهد شد. رابطه ما با ایران رابطه از مجاری سیاسی و دیپلماتیک است. اما هرگاه ایرانیان از دادن پاسخ درخور امتناع کنند، از طریق شورای امنیت است که با آنها رابطه گرفته خواهد شد.

سولانا گفت: نمی توانم بگویم پاسخ قطعی ایران چه خواهد بود. در دو یا سه هفته این پاسخ را دریافت خواهیم کرد.

*** لندن و واشنگتن تهران را به مجازاتهای جدید تهدید می کنند:**

◀ در ۲۱ ژوئیه، رویتر گزارش کرده است: انگلستان و آمریکا به ایران هشدار دادند که با خطر تشدید مجازاتهای بین المللی روبرو است اگر پیشنهادهای قدرتهای بزرگ در باره برنامه اتمی خود را رد کند.

• گردون برون، نخست وزیر انگلستان، در سخنرانی خود در کنگس (مجلس شورای اسرائیل) گفت: تهران با خطر انزوای بیش از پیش، در صحنه بین المللی، روبرو است هرگاه پیشنهادهای ۶ کشور که در گفتگوهای شنبه ۱۹ ژوئیه نیز بر آن تصریح شد را رد کند. از این پس، ایران با یک انتخاب روشن روبرو است: تعلیق برنامه اتمی خود و قبول پیشنهاد مذاکره که ما کرده ایم و یا روبرو شدن با انزوای روز افزون و واکنش نه یک دولت که بسیاری از دولتها، همانطور که ما نقش موتور را در تصویب سه قطعنامه در شورای امنیت ایفا کرده ایم، انگلستان همانند آمریکا و اتحادیه اروپا مصمم هستند نگذارند ایران برنامه تولید بمب اتمی خود را به اجرا بگذارد.

از تهدیدهای احمدی نژاد را انزجار آور توصیف کرد. • کندولزا رایس، وزیر خارجه آمریکا نیز رفتار ایران که، بزم او، در وراجی خلاصه بود، کوشش تهران برای بدست آوردن زمان توصیف کرد و از ایران خواست ظرف دو هفته پاسخ جدی خود را به بسته پیشنهادی بدهد. ما بیش از همیشه در موضع قدرت هستیم و هرگاه ایران عمل نکند، مجازاتهای جدید برداشتن وضع خواهند شد. ما باید شروع کنیم به اندیشیده پیرامون کاری که در شورای امنیت باید کرد.

• مقامات حکومت انگلستان که با پراون همراه بودند، به روزنامه تکاران فهماندند که در صورت امتناع ایران از قبول پیشنهاد ۶ کشور، مجازاتهای بسیار سخت تری که احتمال شامل بستن نفت و گاز نیز خواهد شد، وضع خواهند کرد. این مجازات می تواند شامل فرآورده های نفتی که در درون کشور تولید می شوند، نیز بگردند. از جمله، از راه ممنوع کردن فروش قطعات یدکی که پالایشگاه ها بدان ها نیاز دارند.

*** رئیس ستاد ارتش آمریکا: جامعه بین المللی می باید بر فشار خود بر ایران بیفزاید:**

◀ به گزارش خبرگزاری فرانسه (۲۰ ژوئیه)، دریاسالار مایکل مولن، رئیس ستاد ارتش آمریکا، گفته است: جامعه بین المللی می باید بر فشار اقتصادی و

سیاسی به ایران بیفزاید تا مگر بحران اتمی ایران راه حل پیدا کند. او به فوکس نیوز گفت: از گفتگوهای روز پیش با ایران، در ژنو، دلگرم شده و بر این باور است که جامعه بین المللی می باید به فشار اقتصادی و مالی و دیپلماتیک و سیاسی خود همچنان ادامه دهد تا ایرانیها تن به راه حلی بدهند که به بحران اتمی پایان دهد. مولن که متقاعد است ایران در پی ساختن بمب اتمی است، هشدار می دهد که دستیابی ایران به بمب اتمی این منطقه حساس در جهان سخت بی ثبات خواهد کرد.

او موافق جنگ با ایران نیست و می گوید: من به دو جنگ مشغولم و جنگ سومی را نمی خواهم. آمریکا توان نظامی لازم را برای حمله به ایران، بعنوان آخرین علاج دارد اما می باید بداند که حمله به ایران، پی آمدهائی که از پیش قابل سنجش نیستند و مشکلات برهم افزا در بردارد.

*** رایس: حمله اسرائیل به ایران، خیال پردازی است و در درون رژیم ایران کشماکش است:**

◀ به گزارش آسوشیتدپرس (۲۱ ژوئیه) کندولزا رایس، وزیر خارجه آمریکا، گفته است: حمله هوائی اسرائیل به ایران خیال پردازی است. او حاضر نشد گزارشها پیرامون قصد اسرائیل به حمله به مؤسسات اتمی ایران، مورد بحث قرار دهد. حال آنکه، پرزیدنت بوش گفته است گزینه نظامی نیز روی میز است. وی در مصاحبه با CNN گفت: آمریکا و اسرائیل بطور مرتب در گفتگو و همکاری هستند و با راه و روش دیپلماتیک موافقت کرده اند اما پرزیدنت بوش گفته است همه گزینه های روی میز هستند. آمریکا سیاست خود را در قبال ایران تغییر نداده است. ما رژیم ایران را خطرناک می دانیم. مجازاتهای بین المللی بر ضد رژیم پرزیدنت احمدی نژاد به تهران خسران وارد می کند و می باید در انتظار مجازاتهای دیگری باشد. ما نقطه ضعف رژیم ایران را یافته ایم. در درون این رژیم صداهای گوناگونی حاکی از وجود کشماکش بگوش می رسند. صداهائی می گویند: سیاست رژیم موجب اختلال در اقتصاد کشور و انزوای رژیم در جهان گشته است.

او در توجیه گسیل معاون وزارت خارجه به ژنو، برای شرکت در گفتگوها، گفت: ما این قدم را از آن رو برداشتیم که به همگان نشان بدهیم در حل مسئله اتمی ایران، از راه دیپلماتیک، مصمم هستیم. اما از شرط خود صرف نظر نکرده ایم. آمریکا وقتی با ایران مذاکره می کند که ایران غنی سازی اورانیوم را به حال تعلیق درآورد. برنس پاسخ ایران را خواهد شنید. اگر پاسخ این بود که غنی سازی به حال تعلیق در می آید، در مذاکرات شرکت خواهد کرد.

◀ و روزی بعد، در ۲۲ ژوئیه، رئیس ستاد ارتش اسرائیل گفت: ایران باید بداند که گزینه نظامی روی میز است! ◀ در ۲۷ ژوئیه، ژروزالیم پست، از قول مقامات وزارت دفاع اسرائیل نوشت: علت شرکت معاون وزارت خارجه آمریکا در گفتگوهای ژنو،

اتم سرنوشت ساز؟

کسب مشروعیت برای حمله نظامی به ایران بوده است. ◀ در ۲۴ ژوئیه، فوروارد اطلاع داد که محافظه کاران جدید سیاست جدید بوش در قبال ایران را مورد انتقاد سخت قرار داده اند. از دید آنها، بوش تصمیم گرفته است کار ایران را به وزارت خارجه واگذارد و این بدان معنی است که از تغییر رژیم ایران منصرف شده است.

انقلاب اسلامی: آیا کندولزا رایس سخنان مکرر دیگ چنی، معاون رئیس جمهوری آمریکا، و مقامات اسرائیل را از یاد برده است؟ نه، اما بوش و حکومت او را سیاستی دگر آمده است. آیا تغییر سیاست تاکتیکی است و یا استراتژیک است؟ و ادعای احمدی نژاد و تهدیدهای آمریکا و اروپا جنگ زرگری هستند و یا واقعی؟

*** تغییر سیاست بوش در مورد ایران و عراق و ربط آن با انتخابات ریاست جمهوری آمریکا:**

◀ الحیات تغییر سیاست حکومت بوش در ایران و عراق را بررسی کرده و این بررسی در شماره ۲۲ ژوئیه کوریه انترناسیونال باز آمده است. نکات عمده آن عبارتند از

• چرخش دیپلماتیک حکومت بوش در باره پرونده اتمی ایران و نیز نرمش در گفتگو با حکومت عراق بر سر موافقتنامه پیرامون حضور قوای آمریکا در عراق، تغییر استراتژی حکومت آمریکا است. چرخشی تاکتیکی است که برای مک کین، نامزد ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه، بسی سودمند است:

• حکومت بوش رویه خود را در قبال ایران تغییر داده است و بسا ایران نیز بنوبه خود چنین کند. بخصوص که گفتگوها میان اروپائیان و آمریکا به این نتیجه انجامیده است که گزینه نظامی کنار گذاشته شود. از این پس، این توافق است که تا آینده قابل پیش بینی، محدوده سیاست غرب را در باره ایران تعیین می کند. بهمین ترتیب، موضع آمریکا در باره معاهده همکاری امنیتی با عراق تغییر کرده است. آمریکا از اینکه به تنهایی سلطه نظامی خود را بر عراق اعمال کند، چشم پوشیده است.

• مهم نیست که ایرانیان چگونه از امتیازی که ارتباط مستقیم با آمریکا است، بهره برداری می کنند. مهم نیست نوری المالکی، نخست وزیر عراق، از سهیلاتی که آمریکا در گفتگو پیرامون معاهده همکاری قائل شده است، چه استفاده ای می کند. آنچه مسلم است واپس رفتن بی چند و چون آمریکا است. آمریکا در دو مورد بسیار مهم از سیاست خارجی خود، هم بلحاظ صوری و هم بلحاظ محتوا عقب نشسته است. این عقب نشستن در چهارچوب مبارزات انتخاباتی آمریکا انجام گرفته است.

• این عقب نشستن آشکار می کند که محافظه کاران جدید نفوذ خود را بر حکومت بوش از دست داده اند. در اواخر ریاست جمهوری خود و یک ماه مانده به شروع رسمی مبارزات انتخاباتی آمریکا، حکوت بوش برآنست که موقعیت مک کین نامزد ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواه را

خوب کند. نفوذ کبوترهای حکومت بوش، که کندولزا رایس و همکار او، روبرت گیت، وزیر دفاع رهبریشان می کنند، افزایش یافته است. افول بخت محافظه کاران جدید و صعود اقبال کبوترهای حکومت بوش سبب شده است که عمل به گزارش بیکر - هامبلیتون در باره گفتگو به ایران و تغییر رویه در قبال عراق، در دستور کار حکومت بوش قرار بگیرد. مک کین برای این که از رقیب خود، اوپاما، جا نماند از این گزارش طرفداری می کند. اوپاما، می گوید هرگاه به ریاست جمهوری برگزیده شود، با ایران وارد گفتگو خواهد شد و قوای آمریکا را، در مناسب ترین فرصت، از عراق خارج خواهد کرد.

• بنا بر سنجش های افکار، امریکائیان خواهان آنند که از تعهدات نظامی آمریکا در خارج از مرزهای این کشور کاسته گردد. بنا بر این امتیاز از آن اوپاما است. بنا بر این، بسا از راه اتفاق نیست که درست پیش از آغاز سفر اوپاما به خاورمیانه و اروپا، حکومت بوش دست به واگرد دیپلماتیک می زند. این واگرد از تأثیر سخنان اوپاما در این و آن کشور می کاهد.

• عقب گرد دیگری وجود دارد که می تواند نرمش متخذ در استراتژی حکومت بوش را توضیح دهد. بوش از هدفهای بنیادی خود در منطقه خاورمیانه چشم پوشیده است. هدف او این بود که تا پایان دوران ریاست جمهوری، فلسطینیان دولت پیداکنند. هم تحقق این هدف مشکل است و هم لایزال اسرائیل با آن مخالف است. تعقیب آن سبب می شود مک کین آرانی را از دست بدهد. حکومت رو به پایان بوش برآنست مشکل بر مشکل نامزد حزب جمهوریخواه نیفزاید و با ایجاد دو تغییر مهم در سیاست خارجی خود و رها کردن هدف ایجاد دولت فلسطینی، راه را برای مک کین هموار کند.

*** احمدی نژاد: ذره ای عقب نمی نشینیم:**

◀ در ۲ مرداد، احمدی نژاد در پاسوج گفته است: شرکت آمریکا در گفتگوهای ژنو قدم مثبتی بود. او از آمریکا خواست با تهدید کردنها، اثر این کار را از بین نبرد. و تأکید کرد، یک ذره از حق خود چشم نمی پوشیم.

*** آقازاده: به بازرسی آژانس برای یافتن تأسیسات اتمی محرمانه پایان می دهیم و هم او: گفتگو در باره پرونده اتمی میتواند به حل مسائل دیگر منطقه نیز بیانجامد:**

◀ در ۲۴ ژوئیه، غلام رضا آقازاده، رئیس سازمان اتمی ایران گفته است: ایران می خواهد به همکاری با کارشناسان سازمان بین المللی انرژی اتمی، در مورد تفتیش برای یافتن تأسیسات اتمی مخفی پایان بدهد. زیرا اینگونه تحقیق ها از صلاحیت آژانس خارج هستند.

و در همان روز، او گفته است: گفتگوها در باره پرونده اتمی ایران

می تواند مسائل دیگر خاورمیانه، عراق و لبنان و بهای نفت، را نیز حل کند. سخن او اعتراض شدید لبنانیها را برانگیخته است.

از علامتهای انحطاط تنها ابرقدرت جهان، صاحب نقش شدن قربانی فر و امیر احمدی ها است:

انقلاب اسلامی: ایرانیان و امریکائیان افتضاح ایران گیت را در دوره ای که ریگان رئیس جمهوری آمریکا بود و خمینی ولی امر مطلقه ایران، به یاد می آورند. در آن، قربانی فر، بعنوان واسطه نقش اول را بازی کرد. بار دیگر، در حکومت کنونی آمریکا، تقلا کرد صاحب نقش شود. در باره افتضاح ایران گیت، محسن هاشمی مصاحبه ای کرده است. نکاتی از آن گویائی ها دارند:

*** قول علی هاشمی در باره افتضاح ایران گیت که در آن، حقایق از ورای پوشش دروغ خود را آشکار می کنند:**

انحطاط آمریکا را واسطگی امثال قربانی فر و علی هاشمی (به قول خودش آن روز جوانی ۲۵ ساله و ناوارد به سیاست بوده است و بنا بر گزارش رسمی تاور، آمریکا به او ۶ میلیون دلار رشوه پرداخته است) گزارش می کند اما انحطاط رژیم خمینی را که با گروگانگیری وارد مرحله بدون برگشت شد، در قول علی هاشمی می توان آشکار دید:

* شهر وند روز: شما از چه مقطعی وارد این ماجرا شدید؟
• بعد از اینکه طرح تهاجمی آمریکا برای بیاده شدن در تهران و مذاکره با مقامات عالی رتبه شکست خورده بود (ماجرای آمدن هیأت مک فارلین به ایران را می گوید. ا.ا.)، خود آنها این سؤال را به صورت جدی داشتند که چه اتفاق افتاده است.
* شهر وند روز: در حقیقت آنها این ابهام را داشتند که تکند از اول با مقامات ایرانی، در ارتباط نبوده و لایه ها جدی و موثر نبوده اند و آنها حساب اشتباه باز کرده اند.

• علی هاشمی: بله، همینطور است. آنها شاید قرار بوده بیایند و مذاکره و ملاقات داشته باشند. حالا این سؤال را داشتند که چرا کارها مطابق معمول انجام نشده است. من به همراهِ چند تن از دوستان در آن زمان سفری به بلژیک داشتم. شهر یور ۱۳۶۵ بود و من ۲۵ سال بیشتر نداشتم. در آنجا تماسی با من گرفته شد و گفتند که ما می خواهیم مسائلی را با شما در میان بگذاریم تا به گوش آقای هاشمی رفسنجانی برسد. من به آنها گفتم که مسوولینم ندارم و آنها گفتند که ما صرفاً می خواهیم که شما پیامان را به گوش آقای هاشمی برسانید و به دنبال چیز دیگری نیستیم. ملاقاتی در صفحه ۹



بلاژیک داشتیم و وقتی ملاقات انجام شد، مشخص شد که آن افراد مقام حکومتی نیستند اما کسانی هستند که با شورای امنیت آمریکا کار می‌کنند. یکی از آنها فردی به نام آقای حکیم بود که ایرانی‌الصل بود و چند سال پیش در کره جنوبی فوت کرد. یکی دیگر از آنها هم فردی به نام ریچارد سیکورد بود که قبلا معاون وزیر دفاع آمریکا بوده و مدت زیادی هم در ایران حضور داشته است. مترجمی هم همراه آنها بود که گویا قبلا در سفارت آمریکا در تهران کار می‌کرده است. جلسه ما در هتلی در بلژیک برگزار شد.

* شهروند روز: برای دیدار با آقای هاشمی یا فرد دیگری چک تکویدی؟
* علی هاشمی: نه، چون من که مقام رسمی نبودم تا لازم به چک کردن باشد.

* شهروند روز: در آن جلسه چه بحث‌هایی مطرح شد؟

* علی هاشمی: آنها بحث مک فارلین را مطرح کردند و گفتند که ما به ایران آمده‌ایم و علاقه‌مان هست که به ایران کمک کنیم و ایران از لحاظ نظامی در برابر عراق به زودی با مشکل برخورد می‌کند. عراق در حال دست‌یافتن به تسلیحات جدید است و روس‌ها دارند کمک می‌کنند که خاک از کار بیفتد. گفتند که ما در چنین شرایطی می‌خواستیم به شما کمک کنیم و ماجرای مک فارلین را توضیح دادند و بعد می‌پرسیدند که چرا آن اتفاق افتاده است؟ آیا ایرانی‌ها نمی‌خواهند اصلا ما را ببینند؟

* آنها گفتند که مطابق اطلاعات ما، روسیه و برخی کشورهای غربی، حمایت تسلیحاتی خودشان از عراق را به شدت افزایش داده‌اند و به زودی موازنه جنگ به نفع عراق کاملاً تغییر خواهد کرد و ما نمی‌خواهیم این اتفاق بیفتد. آنها البته اضافه کردند که روشن و صریح می‌گوییم که مدنظر ما این نیست که شما یک نیروی در عراق به دست بیاورید. بعد هم چند بار تاکید کردند که آنچه مدنظر ماست، یک «صلح شرافتمندانه» است. به هر حال آنها از آنچه در تهران اتفاق افتاده بود متعجب بودند و یک شک می‌داشتند که می‌گفتند قربانی فر بالاخره با اسرائیل روابطی دارد و شاید لایه‌های اسرائیلی سنگ‌اندازی کرده‌اند تا روابط ما به شکل مناسبی برقرار نشود. قربانی فر که گمان می‌کنم نام سابق او هم «سوزنی» بوده است، از قبل از انقلاب هم با سازمان‌های اسرائیلی گویا روابطی داشته است.

* شهروند روز: یعنی آمریکایی‌ها به خود قربانی فر که دلال این معامله اسلحه بود هم شک داشتند؟

* علی هاشمی: بله، اصلا در کل برخی معتقدند که دو گروه بسیار مخالف برقراری روابط میان ایران و آمریکا هستند یکی ایوزیسمون ایرانی، خارج از کشور و دیگری اسرائیل و هر بار به سمت این روابط می‌رویم، آنها لایه‌های خودشان را برای جلوگیری از این اتفاق، فعال می‌کنند. حالا کاری نداریم که این مسئله آیا واقعا در آن مقطع وجود داشت یا نه؛ ولی به هر حال آمریکایی‌ها این احتمال را هم در آن جلسه مطرح کردند.

* شهروند روز: فرجام و نتیجه این جلسه شما چه بود؟

* علی هاشمی: من وقتی از سفر برگشتم شرح آن دیدار را در چندین صفحه کتاب نوشتم و وقتی از آقای هاشمی رفسنجان می‌گرفتم و خدمت ایشان رسیدم و ماجرا را هم کاملاً توضیح دادم.

* شهروند روز: واکنش آقای هاشمی چه بود؟

* علی هاشمی: ایشان ماجرای مک فارلین را تکذیب کردند و گفتند که به نظر من چنین چیزی درست نیست و واقعیت ندارد. اما بعد گفتند که حالا

شما گزارش را بگذار اینجا باشد. بعد هم که من یکی، دو بار بیگیری کردم هیچ نتیجه‌ای نگرفتم.

* شهروند روز: برداشت‌تان در آن زمان از آن پاسخ آقای هاشمی چه بود؟

* علی هاشمی: برداشتم این بود که ایشان از من پنهان می‌کنند.

* شهروند روز: پس شما اقدام دیگری انجام ندادید؟

* علی هاشمی: من در آن زمان ارتباطی هم با دفتر امام داشتم. با یکی از دوستان که در دفتر امام بود اجمالی مشورت کردم و ایشان پیشنهاد داد که من با آقای محسن رضایی که ارتباط هم داشتیم، جلسه‌ای بگذارم. رفتیم پیش آقای محسن رضایی...

* شهروند روز: هیچ هماهنگی با آقای هاشمی انجام ندادید؟

* علی هاشمی: نه، آقای هاشمی که تکذیب کرده بود.

* شهروند روز: هدف‌تان از دیدار با آقای رضایی چه بود؟

* علی هاشمی: هم واقعا دنبال یک پاسخ بودم و هم به مشکلات جبهه فکر می‌کردم که از نزدیک خودم آنها را درک می‌کردم. البته بعدا شنیدم که آقای هاشمی آن گزارش را که من به ایشان داده بودم به آقای حسن روحانی و دکتر هادی در مجلس داده بود. ایشان نمی‌خواست خودش راسا وارد ماجرای شود که ربطی به او ندارد و می‌خواست ماجرا از کانال خودش انجام شود.

* شهروند روز: گفتید که نزد آقای رضایی رفتید. نتیجه آن جلسه چه بود؟
* علی هاشمی: بیشتر فشار جنگ آن زمان بر دوش سیاه بود. حجم عظیمی نیروی انسانی به جنگ می‌رفت، نیروهای سنگینی رخ می‌داد اما هیچ نتیجه‌ای نداشت و آنها مجبور بودند در میان مردم تبلیغ کنند که بیروز شده‌اند. در صحبت‌هایی که با آمریکایی‌ها داشتم و گزارش آن را هم نوشته بودم، موضوع حمله شیمیایی هم مطرح شده بود. کارشناسان غربی به عراق مشورت دادند که تنها راه مقابله با موج نیروهای انسانی، بمب شیمیایی است. در چنین شرایطی استراتژی نبود ایران بر اساسی تسلیحات مدرن نبود و صرفا یا بوساسی تسلیحات دست‌ساز وطنی ساز خودش بود یا مبتنی بر آنچه می‌توانست واری تحریم‌ها از خارج بگیرد.

* شهروند روز: راهکار آنها در این مسئله چه بود؟

* علی هاشمی: درباره آن با من بحث می‌کردند. می‌گفتند که ما همچنین راهکارهایی برای فلان کار داریم یا مثلا می‌گفتند برخی به دنبال قطع صادرات نفت ایران هستند یا می‌خواهند به خاک هم حمله کنند. در چنین وضعیتی سوالی در ذهن من می‌آمد با این مضمون که آیا می‌توانم از این وضعیت نجات پیدا کرد؟ با این شرایط به دیدار آقای رضایی رفتم و موضوع را توضیح دادم. آقای رضایی تکذیب نکرد و گفت آنچه گفته اتفاق افتاده است. ما هم اگر بتوانیم از نظر استراتژیک از آنان کمک بگیریم، این همه تلفات نخواهیم داشت و بیروزی بچه‌ها در جنگ بیشتر می‌شود. ما از طریق واحدهای سیاه به جریان کمک می‌کردیم و حالا شما هم کاری به این موضوع نداشته باش. فقط سرتخه‌ها را به بچه‌هایی که من معرفی می‌کنم وصل کن تا کار ادامه پیدا کند. از این مقطع به بعد من دیگر شخصا مداخله‌ای نداشتم و فقط سفری به خارج داشتم تا نیروهایی که سیاه معرفی کرده بود را به نیروهای آمریکایی وصل کنم.

* شهروند روز: در چه کشوری این ارتباط‌گیری را انجام دادید؟

اتم سرنوشت ساز؟

* علی هاشمی: ابتدا به ترکیه رفتم و سپس به آمریکا. این مذاکرات هم ادامه یافت تا زمانی که روزنامه‌های برای اولین بار قضیه مک فارلین را منتشر کرد و بعد حضرت امام با آقای هاشمی این نظر را طرح می‌کنند که بهتر است اول بار ما داستان را افشا کنیم و ایشان هم روز ۱۳ آبان این قضیه را افشا می‌کنند. اما صحبت‌های عمومی باز هم ماجرا را بیجوده‌تر می‌کنند و به سرنوشت ماجرای قبلی دچار می‌کنند.

* شهروند روز: یعنی شما تنها با آنها تماس گرفتید و کانال‌های جدید را مشخص کردید و کناره گرفتید؟

* علی هاشمی: بله! من به آمریکایی‌ها گفتم که این افراد می‌توانند با شما مذاکره کنند و البته به آنها گفته شد که باز هم اینها مقامات رسمی نیستند و شما با این افراد به عنوان افرادی که صاحب نفوذ در سیاست ایران هستند، می‌توانید مذاکره کنید.

* شهروند روز: در حقیقت طوری وانمود شد که این قضیه را دلال‌های می‌گیرند؟

* بله البته همان زمان هم اقدامات مثبتی انجام شد. مثلا دو گروگان آمریکایی آزاد شدند و آنها هم در مقابل کمک‌های تسلیحاتی که به ایران کرده بودند تا به این مرحله رسید که همه مشکوک شدند که اسرائیلی‌ها خبری را به شما داده‌اند و جریان مهدی هاشمی مطرح شد و الشراع خیر سفر مک فارلین به ایران را چاپ کرد.

* شهروند روز: یعنی از ماجرای مک فارلین ایران نتوانست به صورت مناسبی نفوذ و این ماجرا را درست مدیریت کند، و هزینه‌های زیادی را بعد از آن پرداخت؟

* علی هاشمی: نه اینکه ایران بخواهد هزینه‌های بیشتری بپردازد، بلکه با شکست ماجرای مک فارلین به هر حال آمریکایی‌ها همان کاری را که می‌خواستند انجام دهند با فشار بیشتری علیه ایران انجام دادند.

انقلاب اسلامی: سخنان برادر زاده علی اکبر هاشمی رفسنجان در باره سیاست آمریکا در دوره ریگان تکذیب سخنان جدید هاشمی رفسنجان در باره حمایت آمریکا از عراق، در جنگ، بروض ایران است. در قسمتی که نقل شد، او می‌گوید آمریکائیان با صراحت به او گفته‌اند می‌خواهند نه ایران، و نه عراق بیروز شوند. خواهان «صلح شرافتمندانه» اند! بدین سان، او تصدیق می‌کند هدف آمریکا این بوده است که جنگ بیروز نداشته باشد. همان واقعیت را باز می‌گوید که بنه صدر در بیانیه ۲۲ خرداد گفت. بعد از دیدن برده و آشکار شدن اقتضای ایران گیت، آن کلارک وزیر دفاع انگلستان، در حکومت تاجر، در دادگاه گفت: جنگ در سود انگلستان و غرب بود اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم.

افزون بر این، به وجود کانال‌های ارتباطی رژیم با حکومت آمریکا اعتراف می‌کند: هاشمی رفسنجان، کانال خود را می‌داشته و از سخن ریگان در لزوم حمایت از ایران، در برابر عراق، در جمع مسئولان حزب جمهوریخواه نیز آگاه بوده است. حسن روحانی و هادی در شمار واسطه‌های او بوده‌اند. علی هاشمی میان محسن رضایی (سیاه پاسداران) و آمریکا را نیز رابطه برقرار کرده است. کنگرلو (در دفتر مهندس موسوی، نخست وزیر وقت، کار می‌کرده است) نیز از طریق قربانی فر با حکومت ریگان رابطه می‌داشته است. در گزارش کنگره شمار کانال‌های ارتباطی ۵ است. علی هاشمی از ۲ کانال دیگر اطلاع ندارد و یا از آنها اطلاع دارد؟

طرفه این که برادر زاده ۲۵ ساله هاشمی رفسنجان، بدون اطلاع عمومی خود، با دو تن، یکی آمریکایی و بلند پایه

و دیگری اسرائیلی (حکیم) گفتگو می‌کند. به عمومی خود گزارش کار را می‌دهد. اعتنا می‌کند از او نمی‌بیند و به سراغ دوستی در دفتر خمینی می‌رود و از طریق او یا رضایی دیدار می‌کند و میان او و آمریکا رابطه برقرار می‌کند و از آغاز تا پایان، بدون اطلاع هاشمی رفسنجان، ۱۹ همسین نوع رابطه را رضا پسندیده، در مادرید، با هیئت آمریکایی برقرار می‌کند که در ظاهر از سوی کارتر برای دیدار او آمده بودند و در باطن از سوی ریگان - بوش! او هم مدعی بود که در سفر مادرید بوده و در آنجا با او رابطه گرفته اند اما بعدها حقیقت آشکار شد: با او در تهران تماس گرفته‌اند و او به دعوت آنها به مادرید رفته بود. او نیز مدعی بود بدون اطلاع عمومی خود خمینی، دیدار را انجام داده است. چرا هر دو دروغ گرفته‌اند؟ زیرا از بزرگم، دو فضاخت بین المللی، اکتبر سورپرایز و ایران گیت آگاه بوده‌اند و نمی‌توانسته‌اند حقیقت را بگویند و بر رسوائی کار خمینی و هاشمی رفسنجان، و بی‌بفایند.

اما گفته‌های امروز علی هاشمی بکار آگاهی از میزان انحطاط آمریکا بمثابة تنها اثر قدرت جهان می‌آید: با حکومت ریگان - بوش انحطاط آمریکا آغاز شده به ترتیب که کسانی چون قربانی فر و علی هاشمی از آنها هم رشوه گرفته‌اند و هم سمت و سو دهنده سیاست آنها شده‌اند. و امروز هوشنگ امیر احمدی مدعی است این موقعیت را جسته است. و ما می‌دانیم جریان انحطاط شتاب گرفته است:

* هوشنگ امیر احمدی خود را

«سمبل رابطه ایران و آمریکا می‌داند. در حقیقت سمبل انحطاط

رژیم مافیای و آمریکا بمثابة تنها ابر قدرت است:

◀ سایت انتخاب (۲۷ تیر) گفتگوی خود را با هوشنگ امیر احمدی که به تهران رفته، انتشار داده است. نکات گویای گفته‌های امیر احمدی عبارتند از:

* امیر احمدی: من به او (موفاز) گفتم که شما اینجوری برخورد نکنید و نگذارید اسرائیل بشود یزید ایران. چرا که جریان که هم اکنون در رابطه دو کشور می‌گذرد غیرعادی است. درحالت نرومال اسرائیل و ایران نباید این مشکلات را داشته باشند. گفتم که حوصله به خرج بدهید و چگونه می‌شود نکات مشترکی پیدا کرد. این نظر که ایران و اسرائیل یک اختلافات استراتژیک دارند، حرف رادیکال‌های دوطرف است. درحالی که واقعیت این است که این دو کشور نه دعوی مذهبی دارند این جریان سطحی است. فقط باید رهبران دو کشور باید سعه صدر داشته باشند. اسرائیل باید بگذارد رابطه ایران و آمریکا پیش برود. در این صورت یک رابطه مثبت تری بین اسرائیل و ایران شکل خواهد گرفت.

واکنش موفاز را چنین توصیف کرد: او حرفهایی زد که همیشه می‌زد. گفت می‌خواهم حرفهایی را که می‌زنی باور کنم، اما نمی‌توانم باور کنم. احساس من و ملت اسرائیل این است که ایران تهدید جدی است و آن را حس می‌کنند و ما متاسفانه ما از طرف ایران چیزی که به ما آرامش بدهد نمی‌بینیم و هر چه از طرف دولت ایران می‌بینیم در جهت افزایش این تهدید است.

* الان فکر می‌کنم آقای احمدی نژاد دولتیش پیش از دولت‌های قبلی باجدیت به این موضوع فکر می‌کنند. احمدی نژاد پیش از دولت‌های قبلی

علاقه مند است که رابطه ایران و آمریکا را به جایی برساند. حتی مخالفان احمدی نژاد هم در داخل ایران اعتراف می‌کنند که او روی موضوع رابطه با آمریکا خوب کار می‌کند.

وی با بیان این مطلب که «احمدی نژاد رادیکال‌ترین محافظه کار ایران نیست»، گفت: از احمدی نژاد محافظه کارتر و رادیکال‌تر وجود دارد. آن نیروها ممکن است علاقه مندی نداشته باشند. اما الان آن نیروها، تنها می‌توانند غر بزنند، داد و فریاد کنند و بنویسند، حرف‌های خیلی خیلی توهین آمیز به این و آن بزنند و اتهام بزنند به دیگران. اما آنها نمی‌توانند جلوی این حرکت را بگیرند. در واقع الان نیرویی که می‌تواند این جریان را پیش ببرد در قدرت است. مخالف دارد ولی آنها کار برنده را ندارند.

* من بیشتر نگران آن هستم که آمریکا برخورد درستی با این جریان نکند و به دنبال پروپاگاندا باشد و جدی نباشد که دست آدمهایی مثل احمدی نژاد را می‌بندد. من حتی اعتقاد دارم آمریکایی‌ها حتی نباید اصرا می‌کنند که این دفتر در تهران باشد. می‌تواند جای دیگری باشد، ولی خوب به هرحال تهران پایتخت است و ترجیح می‌دهند در تهران باشد.

* وی در پاسخ به این سوال که «تا چه سطحی با مقامات ایرانی ملاقات کردید؟»، گفت: متأسفانه دروضعیتی نیستیم که بتوانیم در این رابطه اشاره‌ای کنیم. نمی‌خواهیم به هیچ وجه حرفی بزنیم که دولت آقای احمدی نژاد را به درد سر بیاندازم. چون نیروهایی هستند که مخالف حضور من در ایران هستند و مایل هستند سروصدا کنند در اینجا. در این چند روزه هم کلی سروصدا ایجاد کردند و چند مطلب علیه من نوشتند. اما در سطح خوبی این اتفاق پیش می‌رود.

* با بیان این مطلب که حامل پیامی از سوی دولت برای آمریکا هستیم گفت: من حتما حامل سخنی خواهیم بود. من از اینکه بگویم پیام بیاورم و بپریم ابا دارم. چون دوست ندارم تبدیل بشوم به یک عامل رسمی. من همیشه

زندگی ام را در چارچوب شورای ایرانی و آمریکاییان که غیردولتی و غیر سیاسی است انجام می‌دهم. کارمان شفاف است. من حرفهایی برای آمریکایی‌ها خواهم داشت که به آنها بزنم. دفعه قبل در فوریه هم که ایران آمد هم حرفهایی برای تهران داشتم و هم وقتی بر کشیم حرفهایی هم برای واشنگتن داشتم. خیلی هم در این کار البته موفق بودم. نمی‌خواهم آسمش را پیام برون بگذارم.

* امیر احمدی هم در وزارت امور خارجه آمریکا هم در سنا وهم در کنگره دیدارهای گسترده‌ای با مقامات آمریکایی داشته است.

امیر احمدی در مورد سیاست خارجی احمدی نژاد می‌گوید: احمدی نژاد در رابطه با آمریکا به نظرم خیلی خوب کار می‌کند. در رابطه با ایرانی‌های خارج از کشور هیچ رئیس جمهوری به خوبی احمدی نژاد کار نکرده است. واقعا دل می‌خواهد که ایرانی‌های خارج از کشور یک مقدار بیشتر در مورد حرکت‌های آقای احمدی نژاد در مورد نزدیک کردن آنها به ایران صحبت کنند. خیلی او جدیت می‌کند که پای ایرانی‌های خارج از کشور به ایران باز شود. چند روز پیش گفتند که مگر قدغن است که پای مردم به کشور باز شود. برای یک آدمی که می‌گویند محافظه کار و رادیکال است این حرف خیلی مهم است.

* من چه بخواهم چه نخواهم تبدیل شده‌ام به سمبل رابطه ایران و آمریکا، مخصوصا در ایران. هر چه در مورد من در آمریکا به عنوان سمبل رابطه فکر می‌کنید در تهران این را باید در صفحه ۱۰

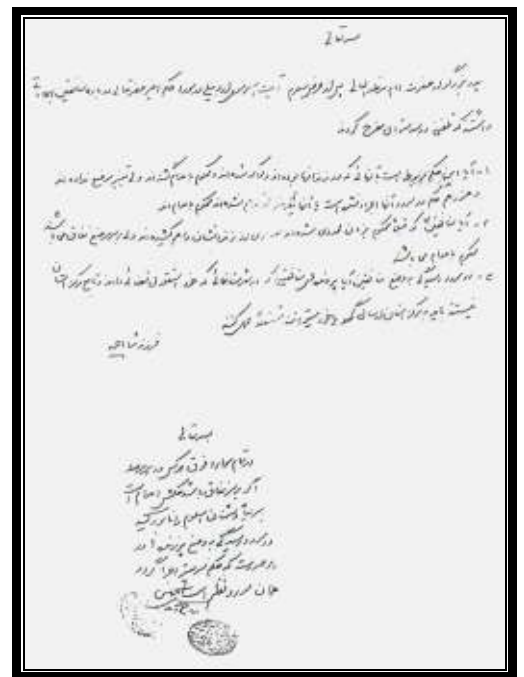


هزار برابر کنید. یعنی عملاً برای جناح راست، دولت ویا مردم عادی. فرقی نمی کند. معنای حضور من در ایران که همراه با خوشامدگویی بوده است به این معناست که فضا برای آن فعلیتی که من در بیست سال گذشته کرده ام آماده می شود. فکر نمی کنم پنج سال پیش می توانستم هیچ وقت اینقدر مورد استقبال قرار می گرفتم. الان به صورت کلی کاملاً متفاوت شده است. قبلاً اینکه من سبمل این رابطه بودم برای من در کشور منفی بود. الان یک دارایی است. یعنی مردم می گویند وقتی امیراحمدی می آید ایران یعنی که رابطه دو کشور در حال درست شدن است. معنی حضور من آمادگی کشور برای عادی سازی رابطه دو کشور است. اگر این آمادگی وجود نداشت من هم هیچ وقت ایران نبودم.

انقلاب اسلامی: دانستم است که نقش دلالی او در زمان ریاست جمهوری هاشمی، رفسنجانی، علی، شد. از آن زمان تا این زمان، او این نقش را دارد.

خمینی بنیان گزار مافیای قوه قضاییه

قوه قضاییه ایران مافیایی که حدود ۳۰ سال گذشته با در اختیار داشتن چهره های مشخص و معروف و مسئله دار که برخی جاسوس بوده اند و برخی وابسته به سازمانهای اطلاعاتی کشورهای دیگر، از بدو انقلاب تا به حال، با توجه به قدرتی که به دست آورده اند چنان فضا را بر جامعه تنگ کرده اند



که این اندازه خفقان را در دوران پهلویها ایرانیان به خود ندیده بودند. افشای حکم کتبی خمینی بر اعدام زندانیان در زندانهای ایران، یکی از حکم های افشا شده این بانی دستگاه قضائی ستمگستر و بساط جلادی و کشتار زندانیان است. او فرمان قتل جوانان کشور را در زندانها صادر کرد و گماشتگان او در دستگاه قضائی، آن را به شدیدترین شکل به اجرا گذاشتند. قول خلخالی که بر این که «از امام حکم دارم» و قولهای دیگران حاکی از اینند که خمینی از ابتدای انقلاب

اتم سرنوشت ساز؟

زندانیهای سراسر کشور بر سرنوشت نفاق خود پافشاری کرده و می کنند محارب و محکوم به اعدام می باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجه الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده ای از وزارت اطلاعات می باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین طور در زندانیهای مراکز استان کشور رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم الاتباع می باشد، رحم بر محاربین ساده اندیشی است.

برای این که در بی رحمی محلی برای تردید نماند، در پاسخ به پرسشهای موسوی اردبیلی دستور می دهد:

در پشت این نامه دستخط سیداحمد خمینی به چشم می خورد که ۳ سوال را مطرح ساخته است:

۱. پدر بزرگوار حضرت امام مدظله العالی پس از عرض سلام، آیت الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرتتعالی درباره منافقین ابهاماتی داشته اند که تلفنی در سه سوال مطرح کردند: ۱. آیا این حکم مربوط به آنهاست که در زندانها بوده اند و محاکمه شده اند و محکوم به اعدام گشته اند ولی تغییر موضع نداده اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است، یا آلهایی که حتی محاکمه هم نشده اند محکوم به اعدامند؟

۲. آیا منافقین که محکوم به زندان محدود شده اند و مقداری از زندانشان را هم کشیده اند ولی بر سرنوشت نفاق می باشند محکوم به اعدام می باشند؟

۳. در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده های منافقینی که در شهرستانهایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود می توانند مستقلاً عمل کنند؟ "متن نامه در خاطرات آیت الله منتظری، ج ۱، ص ۶۲۵"

در پایین ۳ پرسش به خط سیداحمد، پاسخ خمینی به همراه مهر و امضا به چشم می خورد:

«در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پرونده ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است.» (خاطرات آیت الله منتظری، ج ۱، ص ۶۲۵. برای کلیشه تصویر این نامه ها نگاه کنید به خاطرات آیت الله منتظری، ج ۱، ص ۶۲۷، ۶۲۶)

نقش روح الله خمینی در ایجاد دستگاه قضائی جنایت و ستمگستر آلت فعل «ولی فقیه»:

رژیم ولایت فقیه از بدو ایجاد تا کنون، به استناد این قول خود ساخته که روحانی از سوی خدا لایق قضاوت بوده است، قضاوت را «حق انحصاری» طبقه روحانی، آن هم از نوع معتقد به ولایت مطلقه، شمرده است. در تاریخ قوه قضاییه ایران، از بدو انقلاب، همواره جنایتکارترین و مستبدترین اسلامی تاکنون، کسانی که در

انسانها در راس و یا در بدنه این قوه قرار داشته اند.

با مشاهده هویت برخی از این افراد متوجه می شویم که چرا اینان به کار قضائی گماشته شده اند. استبداد فراگیر با تقدم مطلق بخشیدن به مجازات و جعل جرم و تعیین شقاوت بارتترین مجازاتها شروع می شود. وقتی در پی یک انقلاب مردمی، افرادی منصب قضاوت جستند که تنها در مدت چند ماه حدود ۱۰ هزار نفر را با احکام خود ساخته اعدام کردند، همگان می باید در می یافتند که چه نوع استبدادی در حال استقرار است. اما آنها که باید می دانستند روزش هم خودشان قربانیان همین دستگاه خواهند شد، «اعدام باید گردد» را شعار کردند و در برابر مدافع سر سخت آزادی و استقلال ایران، جانب استبدادیان را گرفتند.

دو نوبت اعدامهای گسترده توسط قضاوت و حکام شرع در زمان خود خمینی و صدها اعدام در دوران خامنه ای توسط همان حکام شرع و قضاوت منصوب «مقام معظم» انجام گرفتند.

• نوبت اول، در چند ماه میانی سال ۶۰، بعد از کودتا، اتفاق افتاد و نوبت دوم در سال ۶۷ با حکم خمینی. در هر دو نوبت، افرادی در رأس این قوه قرار گرفته بودند و دستور به اعدام و قتل و ترو می دادند که بعضی از آنها تا به امروز نیز در همین قوه به حرفه جنایت مشغولند. این افراد در این قوه دیگر تنها بخاطر افسوسه شدن خاطر «مقام معظم رهبری» نیست که جنایت را حرفه خود کرده اند. برای آن نیز هست که از گرفتار محاکمه در دادگاه عدل شدن نیز وحشت دارند و برای آنکه وضعیت همین که هست بماند، به هر جنایتی دست می زنند.

دستورهای اعدام جوانان این کشور از سوی خمینی که ولی فقیه بود و خامنه ای که ولایت مطلقه یافته است صادر گشته اند و می شوند و از سوی حکام شرع و قضائی که قضاوت را جنایت می انگارند، به اجرا در آمده است.

اسامی تعدادی از شاگردان خمینی اعم از آلهایی که در قید حیات هستند و یا نیستند، آورده شود هر کدام از این افراد در مسندهای قضایی امر بسیاری از قتل ها شده اند و برخی نیز در مقامهای دیگر حامی جنایتکار بوده اند:

سید محمد حسین بهشتی، حاج شیخ علی قدوسی، سید عبدالکریم هاشمی نژاد، محمد مهدی ربانی املشی، محمد علی حیدری نیاوندی، حاج سید علی خامنه ای، حاج شیخ علی مشکینی، حاج شیخ علی اکبر هاشمی رفسنجانی، حاج شیخ عبدالله جوادی، حاج شیخ ابراهیم امینی نجف آبادی، حاج شیخ احمد جنتی، حاج شیخ ابوالقاسم خزعلی، حاج شیخ حسین نوری همدانی، حاج شیخ محمد یزدی، حاج شیخ محمد موحدی فاضل لنکرانی، حاج شیخ عباس محفوظی گیلانی، آقای حاج شیخ محمد محمدی گیلانی، حاج شیخ جعفر سبحانی، حاج شیخ حسین راستی، کاشانی، حاج شیخ غلامرضا رضوانی، شیخ یحیی انصاری شیرازی، شیخ حسین شب زنده دار، شیخ محمد مؤمن قمی، حاج شیخ مرتضی مقتدائی، حاج شیخ محمد رضا مهدوی کئی، حاج شیخ محمد تقی مصباح یزدی، حاج شیخ یوسف صائقی، حاج شیخ حسین مظاهری، حاج شیخ محمد امامی کاشانی، سید حسن طاهری خرم آبادی، حاج شیخ صادق خلخالی، محمد هاشمیان کرمانی، موحدی کرمانی، حاج شیخ عباسعلی عمید زنجانی، شیخ حسین مفیدی دلچجانی، حسین زرنندی قمی، شیخ مجتبی تهرانی، شیخ محمد علی گرامی، شیخ

محمد جواد حجتی کرمانی، شیخ علی اصغر مروارید، شیخ غلامرضا صلواتی، شیخ محمد صادق تهرانی و...

همچنین کسانی نیز بودند که شاگرد ایشان نبودند اما با ایشان در ارتباط بودند از جمله:

مبشری، رهبرپور، پور محمدی، محسن اراکی، عباسعلی علیزاده، فلاحیان، محسنی اژه ای، محمدی گلپایگانی، میر حجازی و...

• به نوشته آبراهامیان از سوی خمینی برای اعدام گسترده در سال ۶۷ در شهر تهران ۱۶ نفر مشخص شدند که عبارت بودند از:

نمایندگانی از سوی شخص امام، رئیس جمهور، دادستانی کل، دادگاه انقلاب، وزارت دادگستری، و اوایک و مدیریت زندان اوین و گوهردشت. سرپرستی هیات برعهده مرتضی اشراقی گذارده شده بود که دو دستیار ویژه داشت، حجت الله نیری، (نیری حسینعلی (جعفر) وحجت الاسلام مبشری (علی مبشری ریاست دادگاه انقلاب اسلامی مرکز) در پنج ماه بعدی این هیات توسط بالگرد از اوین به گوهردشت در رفت و آمد بود. نام این هیات را "هیات مرگ" گذارده بودند

پرواند آبراهامیان، اعترافات شکنجه شدگان زندان ها و ابرازندامت های علی در ایران نوین)

در میان افراد کمیسیون مرگ نمایندگان از سوی آقایان زیر قرار داشتند.

نمایندگان خمینی رئیس جمهوری، علی خامنه ای دادستانی کل، موسوی خوئینی ها، مرتضی اشراقی، اسدالله لاجوردی دادگاه انقلاب، حجت الاسلام مبشری - وزارت دادگستری، حسن حبیبی و اوایک، ریشتری، علی فلاحیان، مصطفی پور محمدی، محسنی اژه ای، حسینیان و ...

- حاکم شرع زندان اوین، نیری - مدیریت زندان اوین و گوهردشت لازم به ذکر است که در این اعدام ها، حکومت میر حسین موسوی و برخی از اصلاح طلبان از جمله سعید حجازیان، رضا تهرانی، نعیمی پور، ابراهیم اصغرزاده، عباس عبیدی، تاج زاده، تاجیک، محسن امین زاده، محسن میردامادی، علوی تبار و... نیز در میان دار و دسته های فوق مشغول به کار بازجویی و... بوده اند.

با شروع انقلاب و ایجاد قوه ای به نام قوه قضاییه که باید در واقع در آن رفت و مهربانی و عفو اسلامی دیده می شد، به ناگاه با پدیده ای به نام خشونت و کینه و انتقام روبرو شدیم که این ریشه در افکار آقای خمینی و دیگر روحانیون خارج شده از حوزه های علمیه قم داشت. این کینه و نفرت آنان از مردم و جوانان به این دلیل بود که آنها از سوی مردم به عنوان افرادی صادق و راستگو و دارای استعداد به حساب نمی آمدند و آنها را نمی پذیرفتند و به خوبی می دانستند که این افرادی که در راس کار قرار گرفته اند لیاقت ریاست و مدیریت این مردم را ندارند. به همین دلیل زیاد روی خوش به آنان نشان نمی دادند و روحانیت نیز این را به خوبی میدانست که این پست و مقامی را که اشغال کرده است نه از بابت لیاقت او بوده است، بلکه از بابت سادگی مردم بوده است و به زودی نوبت رهایی این مقامها و پست ها فرا می رسد و برای از دست ندادن این قدرت باد آورده مجبور بودند که به هر صورت که می توانند این مقامها و قدرت را حفظ کنند و برای این کار از همان روز اول در برابر اندیشه ها و تلاش آزادخواهان ملت ایران شمشیر را از رو بستند.

آنها بر اساس نظر خمینی که روحانیت مساوی با اسلام است و اینکه



فقیه در امر قضاوت ارجح بر همه است زیرا شأن روحانیت از نظر معنوی و فقهی بالاتر از دیگران است، خود را لایق قاضی گری شمرده و چون شرائط قاضی، از جمله داشتن درجه اجتهاد جامع شرائط فاقد بودند، خمینی گفت: کافی است قاضی نزدیک به درجه اجتهاد باشد. آنها به خوبی می دانستند که اگر در شرایط آزاد در برابر مردم قرار بگیرند می باید به حرفه خود که پرداختن به منوبیت و فراخواندن به منوبیت و بسی ارزشمند بود، باز پردازند. اما شفته قدرتی بودند که اسلام ضد ارزش می داند و فکر بازپرداختن به منوبیت و دور شدن از قدرت را به خود راه نیز نمی دادند. روحانیان قدرت طلب فکر بازگشت دوباره به آن کار ارزشمند را تجدید فریب مشروطیت می خواندند و طالب به انحصار خود در آوردن دولت و اقتصاد و تحت ولایت مطلقه درآوردن انسان ایرانی بودند. چنانکه بعد از انقلاب، خمینی نتوانست دوری از قدرت و رفتن به قم را تحمل کند. به تهران بازگشت تا با کمک کودتاگران قدرت مطلق را از آن خود و گروه روحانیون مانند خود کند.

خمینی خلخال را قاضی شرع می کند و او ماشین اعدام را بکار می اندازد:

کشتار با صدور حکم انتصاب خلخالی به مقام قاضی شرع از سوی خمینی شروع شد در آن زمان که همه یکصد شاعر «اعدام باید گردد» را سر می دادند، بنی صدر می گفت: با اعدام مخالفم. اینها اعدام را با بدها شروع می کنند و به خوب ها ختم می کنند. ولی به این هشدار توجه درخور نشد. خلخالی با دستور مستقیم خمینی محاکمه ها را بدون وکیل و بی آنکه بگذارد مراحل قانونی طی شوند، انجام می داد. بدون ایجاد دادگاه و تنها به این عنوان که در رژیم شاه صاحب مقامی بوده است، دست به کشتار سران و مأموران آن رژیم زد. صبح روز بعد از اعدام نخستین گروه افسران ارشد، خمینی در مقام توجیه گفت: اینها مجرم بوده اند. محاکمه لازم نداشته اند. احراز هویت کافی بوده است. نخستین اعتراض سخت بنی صدر به او در همین روز بود. توجیه او نزد بنی صدر این بود که اولاً ارتشبد نصیری، در گفتگوهای تلویزیونی که با او انجام شده، با حرکات دست به مأموران رژیم سابق دستور ترور می داده است و ثانیاً چپی ها تبلیغ می کنند که ما با سران رژیم شاه ساخته ایم. بنی صدر به او پاسخ می دهد: اما شما وعده عدل و رأفت اسلامی می دادید. پیامبر شما، بهنگام ورود پیروزمند به عفو عمومی داد. قرار نبود چپی برای شما تعیین تکلیف کند و زیر فشار آنها، اجازه بدهید اشخاص را بدون محاکمه اعدام کنند. خمینی گفته بود: آقای خلخالی مجتهد است و عمل خلاف شرع نمی کند. او اینها را محاکمه کرده است. بنی صدر به او پاسخ داده بود: اگر این طور است چرا گفتید: اینها مجرم بوده اند و محاکمه لازم نداشته اند؟ بعد از آن، خلخالی به کشتن قاچاقچیان پرداخت و در این کار تا حدی پیش رفت که بی گناه ها - از دید خود - را نیز اعدام کرد. در مقام توجیه گفت: اشکالی ندارد. اگر اعدام شده گناهکار بوده که به کیفر خود رسیده است و اگر بیگناه بوده شهید محسوب می شود! خلخالی این توجیه را از چه کسی آموخته بود؟ از قرآن که قتل یک بی گناه را برابر قتل تمامی انسانیت می داند و یا از علی (ع) که می گفت: اگر در میان صد مقرر یک بی تقصیر باشد، باید از مجازات آنها چشم پوشید تا مبادا به

اتم سرنوشت ساز؟

پرسشها پاسخ نیافتند و از این پس نیز پاسخ نخواهند یافت. با رییس جمهور شدن بنی صدر و نشر افکار آزادی خواهانه او گروه قدرت طلب که قدرت را در حال از دست دادن می دید دست به کارهایی زد که نتایج آن را امروز می توان دید.

قوه قضائی که می باید مستقل می شد، آلت فعل خمینی و جانشین او گشت:

قوه قضاییه در ایران از روز اول که توسط ولی فقیه پایه گذاری شد، نه از اصل استقلال قاضی و قوه قضائی که از هدفهای انقلاب ایران بود، که از نیاز استبداد فقیه برای استقرار، تبعیت کرد. بر خلاف نوشته ها و گفته های بزرگان ذین و اصل استقلال قاضی و قوه قضائی که پذیرفته شده «فقه جواهری» بود، از عدالت بیگانه و با قدرت طلبی بیگانگی جست. در قوه قضائیه ایران افرادی منصب قضاوت جسته اند که کاری به عدالت ندارند و تنها در فکر حفظ ولایت خمینی بودند و همه چیز را بخاطر استقرار استبداد وی و موقعیت و ثروت جوئی خویش، قربانی کردند. با پیروزی انقلاب، شروترزین حکام شرع بر استانهای ایران حاکم شدند. معروفترین آنها خلخال بود که افتخار می کرد هر کس را که لازم باشد اعدام می کند و می گفت که حکم من را امام خمینی داده است. بعد از او، کسانی مانند موسوی اردبیلی و ربانی املشی و محمدی گیلانی معروف به قصاب اونپ و قذوسی و رئیس همه آنها، محمد حسین اصفهانی یا دکتر بهشتی بودند. بر طبق قانون، قاضی نمی توانست عضو حزب باشد در حالی که بهشتی رئیس دیوان عالی کشور، دبیر حزب جمهوری اسلامی بود. او قوه قضائیه ایران را به بیراهه ای انداخت که همچنان در آن به پیش می رود: قاضی و حاکم شرع و دادستان و رییس دادگاه و ... همه، مستقیم یا بواسطه، منصوب ولی فقیه هستند و باید بر اساس خواست و دستور رهبری عمل کنند و مخالفت با دستگاه ستم گستر را ناممکن کنند.

در آن سالها، قاضی و حاکم شرع به کسی گفته می شد که منوبات خمینی و دیگر مستبدان را بی اعتناء به میزان عدل و بی توجه به احقاق حق، متحقق سازد. همه این قضات، اعم از خلخال و ربانی املشی و محمد حسین بهشتی و و علی قذوسی و موسوی اردبیلی و محمد حسین تبریزی و موسوی خوئینی ها و احمد جنتی و محمدی گیلانی و خزعلی و ری شهری و فهیم کرمانی و محمد یزدی و محمود شاهرودی و دری نجف آبادی و محسن اراکی و رازینی و ... همه و همه، بر اساس نیاز بساط استبداد گسری خمینی، به کار قضاوت پرداختند و در نهایت همین افراد بودند که جرادتم مرتد و ناصبی و محارب و ... ساخته ساختند و مجازاتشان را اعدام کردند. بدین جرم تراشی بسنده نکردند و «مفسد فی الارض» را جرم گردانند و خود را صالح برای تشخیص مصداق آن گرداند و در جنایت بی محابا شدند. هر کس را بر اساس خواست ولایت و حاکمیت با زدن بر جسی، بدون ترحم، به اعدام محکوم کردند. به جاست به این نکته اشاره کنیم که وقتی منتظری متوجه شد که آنها با استفاده از نظر وی دست به جنایت می

زند و بی برد که نظر فقهی او بر خطا بوده است، از قاضیان خواست به استناد نظر فقهی او اشخاص را محکوم نکنند. او به خمینی مراجعه کرد. خمینی به او گفت: آنها به فتوای شما عمل می کنند. منتظری پاسخ داد: اگر هم فتوی بوده است، من از آن عدول کرده ام. خمینی به او پاسخ داد: اما آنها می توانند به فتوای سابق شما عمل کنند! بنی صدر در مورد سوء استفاده خمینی از نظر فقهی منتظری در آن سالها می گوید:

« آقای منتظری در پاسخ به سؤال آقای حسن رضائی در باره نحوه توجیه فقهی اعدام هایی که حتی در قلمرو فقه سنتی هم نمی گنجد و به ویژه بحث توسعه قلمرو افساد فی الارض و کاربرد آن در باره مخالفان سیاسی مسلمان، ما را از «فریب فقهی» پس حیرت انگیزی آگاه می کند: آقای منتظری در پاسخ خود توضیح می دهد که، در آن سالها، او بدون توجه به اینکه دادگاه های انقلاب چه نقشه ای در سر دارند نظر فقهی اش این بوده است که عنوان افساد در آیه محاربه (مانده آیه ۳۳) عنوان مستقلی است. معنای این نظر فقهی این است که علاوه بر جرم سنتی محاربه، عنوان جزایی دیگری هم به نام مفسد فی الارض وجود دارد که بنا بر این می توان برای مجازات محارب را تعیین کرد. وی در این پاسخ تصریح می کند که او نظرش را اصلاح کرد و قول خود را پس گرفت، اما آقای خمینی در همان حال که خود حاضر نبود در پاسخ به رئیس قوه قضائیه وقت چنین فتوایی را بدهد، در جواب رئیس قوه نوشت: "مجازید به نظر آقای منتظری عمل کنید". و پس از صدور این جواز بود که شمار اعدای ما تحت عنوان مفسد فی الارض روز افزون شد.

آقای منتظری متوجه امر می شود و توسط آقای احمد خمینی به آقای خمینی اعتراض می کند و اظهار می کند اجازه نمی دهم به استناد فتوای من افراد را اعدام کنند. ولی آقای خمینی به این اعتراض وقعی نمی نهد و به قضات پیام می دهد: "در عمل به فتوای کسی اجازه و رضایت او شرط نیست" و قاضی می تواند به فتوای پیشین وی عمل کند! (بنی صدر، پرسش از رضایی و پاسخ از بنی صدر، قرآن کلام خدا یا محمد، بخش سوم).

در دوران ریاست جمهوری بنی صدر که از شکوفا ترین دوره های مبارزه با استبداد فقیه و قضات جنایتکار بود، او می گفت:

«...به خدا کسی امنیت ندارد و دستگاه قضائی، بیشتر اسباب سلب امنیت را فراهم می آورد تا امنیت را. بخدا این وضعیت خوش سرانجام نیست.» (نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۳ مرداد ۱۳۵۹؛ نامه ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۸۲) در مورد بهشتی و مقام قضایی او، بنی صدر به این نکته اشاره کرد و گفت:

«بنابر قانون، قاضی نمی تواند عضو حزب باشد، رئیس دیوان عالی کشور عضو و دبیر کل حزب جمهوری است.» (انقلاب اسلامی، ۱۳ خرداد ۶۰) اما استبداد در حال استقرار، به دلیل نیاز به دستگاه قضائی آلت فعل، افرادی را پیدا می کرد که در خط او باشند و در فریب و دروغ همانند وی. در زیر دیده می شود که رییس دیوان عالی قضایی چگونه دست به مردم فریبی میزند:

بهشتی به این سخن بنی صدر واکنش نشان داد و گفت:

«مطابق کد قانون، قاضی نمی تواند عضو حزب باشد؟ مثل اینکه قوانین آن قوانینی است که در ذهن ایشان هست و باید بگویم کجاست آن

قوانین؟!» (انقلاب اسلامی، ۱۴ خرداد ۶۰)

به دنبال این دروغگوئی بهشتی، برخی ها شک کردند که تکند صاحب یک مقام قضایی می تواند عضو حزبی باشد و مشکلی ایجاد نشود. تکند رئیس جمهوری دروغ گفته باشد. از این رو، روزنامه انقلاب اسلامی در پاسخ به بهشتی، ماده ای از قانون را به شرح زیر انتشار داد: « آقای بهشتی! طبق این قانون:

ماده ۵۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه: بمنظور حفظ بی طرفی کامل در انجام وظیفه و رعایت احترام نشون قضایی، عضویت متصدیان مشاغل قضایی در احزاب سیاسی، جمعینهای وابسته به آنها و هر گونه تبلیغات حزبی و انتشار روزنامه یا مجله سیاسی و حزبی ممنوع است. تخلف از مفاد این ماده موجب تعقیب دادگاه عالی انتظامی و انفصال از خدمات قضایی خواهد بود.» (انقلاب اسلامی، ۱۴ خرداد ۶۰)

البته نه تنها طبق قانون بهشتی از کار منفصل نشد که دخالت وی در امور سیاسی بیشتر شد. این او بود که با توقیف فله مطبوعات، به کودتای خرداد ۶۰ شتاب بخشید. هرچند او خود نیز در ۷ تیر کشته شد اما دستگاهی که ساخته بود، ماشین اعدام را بکار انداختن و برخی روزها ۴۰۰ تا ۵۰۰ مبارز را اعدام کرد.

در اینجا ذکر این نکته لازم است که همه اتفاقات قضایی و جنایت ها از خود آقای خمینی صادر می شد وی زمانی که به قدرت رسید به تمام آنچه که قبل از انقلاب بنا بر مصلحت گفته بود پشت پا زد و کرد آنچه را که نمی بايست می کرد. او در بسیاری از موارد، ابتدا مطلب و دستوری را برای مبارزه با آزادی ها و ایجاد خفقان و استبداد می گفت و می داد و گماشتگان بی واسطه و با واسطه او، بر اساس گفته وی، عمل می نمودند و البته شدید تر.

در این بخش گفته های نوه و پسر او و آیت الله گرامی و علی تهرانی را در مورد روحیه خشونت طلب خمینی نقل می کنیم:

• حسین خمینی نوه آقای خمینی و پسر آقا مصطفی اروزهای قبل از کودتای خرداد ۶۰ آمد پیش من و گفت پدرم می گفت: خدا تکند که شاه برود و پدرم (خمینی) مصدر قدرت باشد. او صد بار از شاه بدتر است. من همیشه دعا می کنم بجای شاه ما زمامدار نشویم. این پدری که من می شناسم بسیار بیشتر از شاه آدم خواهد کشت. گفتم: این را چرا روز اول گفتی؟ حالا دیگر آخر کاره چرا می گوی؟ اگر روز اول گفته بودی، حواس ما به این آقا جمع می شد.» (بنی صدر، درس ترحم ص ۱۳۳ و خیانت به امید، ص ۱۸۳)

«فرزند آقای شیرازی از قول احمد خمینی گفته است: بنی صدر پدر مرا نشناخته است. او کار بنی صدر را تمام می کند و از جهت شرعی وجش را هم درست می کند. کار بنی صدر تمام است. مجلس او را عزل می کند مگر اینکه با بهشتی و خامنه ای و رفسنجانی و اینها دست بیعت بدهد.» (بنی صدر - کتاب خیانت به امید، ص ۱۷).

«شیخ علی تهرانی آمد پیش من و گفت به آقای خمینی گفتم: شما در نصب رئیس دیوان کشور، دادستان کل و موارد دیگر برخلاف قانون اساسی عمل کردید. جواب داد: بله، اما خلاف قانون اساسی عمل کردن خلاف شرع نیست.

باز، شیخ علی تهرانی می گفت: در زمان حکومت مصدق به همراه عده ای از روحانیون به آیت الله بروجردی مراجعه کردیم و به او گفتیم: آقا ملاحظه می فرمایید که شاه دیگر نمی تواند حکومت کند و مصدق هم دولتی قوی ندارد، چرا فرصت را

در صفحه ۱۲



مغتنم شماریم و حکومت شرعی تشکیل ندهیم؟ گفت: ما روحانیون حکومت شرعی تشکیل دهیم؟ گفتیم: بله، چرا که نه. فکر می‌کنید از عهده به دست گرفتن حکومت برناییم؟ گفت: ما روحانیون، حکومت تشکیل دهیم؟ گفتیم بله به نظر ما رسیده که فرصت مناسب پدید آمده است. گفت: ما صد بار از اینها که حکومت می‌کنند آدم کش تر و ظالم تر هستیم. بروید مشغول کارتان شوید و گرد این حرفها نچرخید. (بنی صدر، یادداشت‌های ۱۳ شهریور ۶۰: خیانت به امید، ص ۱۳۳)

● آیت‌الله محمدعلی گرامی، در خاطراتش به همین ملاقات با بروجردی پیرامون تشکیل حکومت اشاره می‌کند و می‌نویسد: «بروجردی گفت: حالا شما می‌گویید شاه را بیرون کنیم و چه کسی را جایش بگذاریم؟ فکر کردید اگر کار را دست این آقایون روحانی بدهیم وضع بهتر می‌شود؟ سپس به شخصی معمم اشاره کرد و گفت: این همان دکتر اقبال نخست‌وزیر است، با ریش و عمامه.» (خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی، به کوشش محمدرضا احمدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹).

● پسر آیت‌الله محلاتی برایمان نقل کرد، هنگامی که پدرم نامه مورخ ۵۹/۴/۲۵ را برای آقای خمینی نوشت و بمن داد که نامه را بدست ایشان برسانم. نامه را گرفته و به بیت آقای خمینی بردم. موقفی که خدمت آقای خمینی رسیدم آقای خلخالی و دو آخوند دیگر نزد وی بودند، آقای خمینی به خلخالی گفت: اگر صد نفر باشند و به سه تایی آنها مشکوک باشید، هر صد نفر را بکشید. (خوزستانی، مقاله تحریف کدام اندیشه‌ها، کدام ارزشها، به نقل از کتاب آقای محمد جعفری)

● به نقل از بنی صدر: «لاهوته به ما گفت: رفته باهاش (خمینی) صحبت کردم و گفتم شما سرنوشت خودتان را به این ۳ نفر (بهشتی، خامنه‌ای، رفسنجانی) وصل نکنید. این‌ها منفرودند. خمینی گفت: من فکری برای این سه نفر می‌کنم. اما اگر ۵۰ هزار نفر هم کشته شوند باید حکومت روحانی در اینجا برقرار شود.» (بنی صدر، کتاب درس تجربه، ص ۱۳۸).

● خمینی وقتی با افشاگری‌های مطبوعات در مورد حاکمیت استبدادی خود و یارانش مواجه شد گفت: «...اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات فاسد را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم ... این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد. ... دادستان انقلاب موظف است مجلاتی که بر ضد مسیر ملت است و توطئه‌گر است تمام را توقیف کند و نویسندگان آنها را دعوت کند به دادگاه و محاکمه کند.» (صحیفه نور، جلد ۱، صفحه ۲۵۱ تا ۲۵۲)

حکم بالا که توسط خمینی صادر شد، افرادی مانند بهشتی و قدوسی و موسوی تبریزی و ... سر از پا نشناختند و دست به توقیف نشریات و دستگیری و محاکمه نویسندگان و مسئولان آن زدند. با این حکم حدود ۴۰ نشریه در سال ۶۰ تعطیل شد. درست مانند زمانی که خامنه‌ای نیز دچار همان ترس و توهم شد و دستور تعطیلی فله‌ای نشریات را صادر کرد.

● در همان زمان، بنی صدر رئیس جمهوری، در مخالفت با دستور خمینی به تعطیلی نشریات به خمینی نوشت: « شما نمی‌خواهید قانون اساسی اجرا گردد. شما یک رئیس جمهوری ضعیف، یک دولت ناتوان، یک مجلس مطیع، یک دستگاه قضایی وسیله تهدید و نابودی مخالفان می‌خواهید. بخلاف گفته شما، این حزب جمهوری است که دین و ملت و شما را به باد می‌دهد

اتم سرنوشت ساز؟

و شما رهبری ملتی را به ریاست حزب مشتی قدرت طلب فاسد فروخته‌اید. بسیار کوشیدم و هنوز نیز می‌کوشم رهبری این انقلاب صدمه نبیند اما شما خودکشی تدریجی کردید بیان انقلاب را از بین بردید. با برقراری سانسور کامل، حضور مردم را در صحنه سیاسی کشور غیر ممکن ساختید و اینک می‌خواهید نیمه جان آن را نیز بستانید.» (نامه بنی صدر به خمینی، ۱۸ خرداد ۱۳۶۰؛ کتاب نامه‌ها از بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۴۹۹).

● در مورد تعطیلی و دستگیری مدیر «روزنامه میزان توقیف می‌شود و مسئول نشریه میزان بنی صدر نوشت: «روزنامه میزان قانوق است و باید مدیر آن زندانی می‌شود و پرونده آن را به هیات نمی‌فرستید؟ با کمال تأسف و تأسف بسیار اعتماد مردم به دستگاه قضایی بحد اقل رسیده است... دستگاه قضایی که بحکم قانون اساسی باید دامنه آزادی‌ها را توسعه بدهد، بر خلاف قانون دستور توقیف مدیر روزنامه و خود روزنامه را می‌دهد.»

● در زیر فشار سنگین رئیس جمهوری، قاضی ناچار شد حکم بر آزادی مدیرمسئول میزان و رفع توقیف از آن را بدهد. اما بلافاصله بهشتی اعمال نفوذ کرد و قاضی‌ای را که این حکم را صادر کرده بود از کار برکنار کرد.

سران و عناصر اصلی مافیای قضائی در دوران خمینی و تأسیس شکنجه:

در بالا چگونگی بنیان‌گذاری مافیای قضائی را توسط خمینی و منصوبان او، در ابتدای انقلاب، به اختصار شرح دادیم. اینک به معرفی برخی از سران مافیای قضائی در دوران خمینی می‌پردازیم. قبل از معرفی بار دیگر متذکر می‌شویم که قوه قضائیه و تمام سران آن و بسیاری از دست‌اندرکاران آن چه در زمان خمینی و چه در زمان خامنه‌ای از افراد مافیایی نظام هستند که برای حفظ قدرت و در واقع حفظ حاکمیت خود بر ایران دست به هر جنایتی زده و می‌زنند. کلیه نیروهای حافظ ولایت در ارگانهای وابسته به قوه قضائیه مرتبط به یکدیگر هستند و افراد مرتب در این قوه جایجا می‌شوند تا بدنامی آنها از زبانها بیفتند و بار دیگر به مناصب مهم بازگردند.

در بسیاری موارد دیده شده که تصدی دادگاههای انقلاب میان افرادی چون مبشری و رهبر پور و ... دست به دست می‌شود. دادگاه ویژه روحانیت میان افرادی مانند ریشتری، محسنی اژه‌ای، سلیمی و ... دست به دست می‌شود و مناصب قضائی وابسته به او و او و او میان افرادی چون روح‌الله حسینیان و علی فلاحیان و محسنی اژه‌ای و پور محمدی و محمد گلپایگانی و ... دست به دست می‌شوند ارگان‌های وابسته به قوه قضائیه عبارتند از:

شورای عالی قضایی
دادگاههای انقلاب
دادگاه ویژه روحانیت
دادگاه ویژه مطبوعات
دادگاه ویژه نظامی و انتظامی
دادستانها
سازمان زندانها
سازمان تعزیرات حکومتی
دیوان عدالت اداری
دیوان محاسبات
و ...

با بر سر کار آمدن قضات تحت امر خمینی و دستیاران او، از جمله خلخالی و ربانی و بهشتی و موسوی اردبیلی و موسوی تبریزی و محمدی گیلانی و ... قضات برای استقرار دولت

ده‌ها و صدها نفر بی‌جهت گرفتار شده‌اند. با این ۶ نوع زندان ما چیزی بدتر از گذشته‌ایم. چرا باید هر کس و هر نهادی یک زندان داشته باشد؟ اینها باید تعطیل شوند. جو اسلام جو اعتماد است این همه دستگاههای ترسناک مخوف درست نکنید. چرا هیبتی تشکیل نمی‌شود که به کار زندانهای گوناگون برسد؟ چرا در رژیم اسلامی، انسان و جان او این همه بی‌ منزلت شده است که بتوان مثل آب خوردن محکوم کرد و بدون اینکه کسی بفهمد کار او را تمام کرد؟ چطور می‌شود که اشخاص را می‌گیرند و به زندان می‌برند و ماهها جزو فراموش‌شدگان می‌گردند؟ پس کنید این کارها را.

دستگاه قضایی نباید ابزار قدرت شود. اگر این طور شد این همان است که حسین به خاطرش قیام کرد و شهید شد.» (سخنرانی در روز عاشورا، ۲۸ آبان ۵۹، کتاب غائله ۱۴ اسفند ۵۹، ظهور و سقوط ضدانقلاب، انتشارات دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ص ۳۳۱)

وقتی رئیس جمهوری صحبت از شکنجه کرد حکام شرع جنایتکار تلاش کردند نام شکنجه را تغییر دهند و از آن به تعزیر و حد تعبیر کنند:

● حجت‌الاسلام ری شهری گفت: «اگر مقصود رئیس جمهور از شکنجه، همان تنبیهاتی است که اسلام به عنوان حدود و تعزیرات مطرح می‌کند، ما منکر آن نیستیم، زیرا دستور اسلام است.» (مصاحبه با رادپو و تلویزیون، غائله ۱۴ اسفند ۵۹، ص ۳۳۲)

● لاجوردی گفت: «تعزیر می‌کنیم و تعزیر با اجازه حکام شرع است.» (کتاب عبور از بحران، ص ۴۴۰)

● آیت‌الله محمدی گیلانی: «محراب بعد از دستگیر شدن، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود و کفارش همان است که قرآن گفته. کشتن به شدت‌ترین وجه. حلق آویز کردن. تعزیر باید پوست را برد، از گوشت عبور کند و استخوان را در هم شکنند.» (کیهان، ۲۸ شهریور ۶۰)

تعزیر در کلام محمدی گیلانی تنبیه نیست بلکه پاره کردن پوست و گوشت و رساندن شلاق به استخوان است. این مرد شوم اندیش و شوم کردار چنان در جنایت اعدام نوجوانان و جوانان غرق شد که لاجوردی روا ندید فرزندان او از مرگ در امان مانند.

● آیت‌الله قدوسی گفت: «در زندانها شکنجه صورت نمی‌گیرد، اما مجازات‌های شرعی اسلامی اعمال می‌گردند.» (مصاحبه مورخه ۲۳ بهمن ۵۹)

قدوسی نیز می‌گوید که این مجازات‌های شرعی از اسلام ولایت سرچشمه می‌گیرد. بیچاره شاه که ولی نبود و گرنه بسیار از این آیات عظام بهتر عمل می‌کرد.

● آیت‌الله موسوی تبریزی گفت: «یکی از احکام جمهوری اسلامی این است که هر کس در برابر این نظام امام عادل بایستد، کشتن او واجب است. زخمی‌اش را باید زخمی‌تر کرد تا کشته شود. این حکم اسلام است. چیزی نیست که تازه آورده باشم.» (کیهان، ۲۹ شهریور ۶۰).

آیا موسوی تبریزی که الان اصلاح طلب شده است باز هم همان اسلام را می‌پذیرد. اگر جواب آری است پس دروغ می‌گوید که اصلاح طلب است و اگر جواب او منفی است پس آن احکام اسلامی را چرا اجرا کرده است.

● خلخالی نوشت: «بنی صدر مرتباً مسئله شکنجه را برای کوییدن دادگاههای انقلاب عنوان می‌کرد و تا این اواخر دست بردار نبود. بنی صدر تعزیرات شرعی را جزو شکنجه به

حساب می‌آورد و می‌خواست با روش اروپایی عمل نماید.» (خاطرات شیخ صادق خلخالی، ج ۱، ص ۳۱۳).

● هادی خامنه‌ای گفت: «ما کابل‌ها ی مورد استفاده در بازجویی را به نزد "امام" برده، ایشان آن‌ها را به روش شرعی هستند، تأیید کرده‌اند.»

گفته هادی خامنه‌ای آشکار می‌کند که شیوه و نوع شکنجه از سوی خمینی مشخص می‌شد و کابل‌ها و شلاق‌ها را او تعیین می‌کرد.

● حجت‌الاسلام محمد منتظری گفت: «اتهام وارده از سوی بنی صدر به روش بازجویی و بازپرسی به هیچ‌وجه صحیح نمی‌باشد.» (کیهان، ۳۰ فروردین ۶۰)

در اینجا بخشی از گفته‌های آقای محمد آخوندان، دوست محمد منتظری را در مورد این گفته‌وی می‌آوریم:

«آقای خمینی بدنبال محمد فرستاد که برود جماران و آقای خمینی را ملاقات بکند. روزی که به ملاقات آقای خمینی رفت من هم، همراه وی بودم. آقای خمینی به محمد توصیه کرد که برود و اعلام کند که شکنجه وجود نداشته است. محمد پاسخ داد من خودم شکنجه را در زندانها مشاهده کرده‌ام. آقا گفتند فعلاً جمهوری اسلامی در خطر گروههای ملحد و ضد انقلاب است. فعلاً تو برو و اعلام کن که شکنجه وجود نداشته و شایع‌های پیش نبوده است. بعد که وضعیت کشور آرام شد و قدرت ما تثبیت گشت و گروه‌های ضد انقلاب و ضد جمهوری اسلامی از بین رفتند، و همه امور رسیدگی می‌شود و جلو این‌گونه مسائل گرفته می‌شود. محمد هم با قسار و اصرار آقای خمینی چاره دیگری نداشت و به خواست آقای خمینی آمد و اعلام کرد. (سید مهدی جعفری - خاطرات زندان اوین.)

بدین سان صادر کننده مجوز شکنجه خمینی بود.

● آیت‌الله بهشتی گفت: «بی‌شک در موقع خود، کسانی که شایعه شکنجه در زندانها درست کرده‌اند، تحت تعقیب قضایی قرار می‌گیرند.» (انقلاب اسلامی، ۳ خرداد ۶۰)

این هم دروغی دیگر از یکی از مراجع قضایی حکومت خمینی. او با وجود شکنجه و تأیید وجودش از سوی یاران خمینی دست از فریب و دروغ بر نمی‌دارد. زمانی که در یکی از زندانهای حاکمیت ولایت خمینی آقای کروی به زندانی که ما در آن زندانی بودیم آمد و با برخی از شکنجه شده‌ها، از جمله جوانی که بر اثر شکنجه‌های دوستان هادی غفاری، دچار خونریزی شده بود و خون ادرار می‌کرد صحبت کرد. جوان به او گفت که به دلیل شکنجه‌هایی که شده است نمی‌تواند راه برود و دیگران هم که دور او بودند هر کدام نوعی از شکنجه‌ای را که بر آنها روا دیده شده بود، تعریف می‌کردند و او ناراحت شد. ما فکر می‌کردیم که او می‌رود و با مسئولین صحبت می‌کند که دیگر ما را کتک نزنند ولی وقتی رفت دیدیم که مسئولان زندان آمدند و به دلیل اینکه به او گفته بودیم که شکنجه شده ایم همه را به باد کتک گرفتند و ایشان هم در مورد شکنجه چیزی نگفت.

● در این زمان حتی رئیس جمهوری برای مقابله با شکنجه‌گران که در اکثر نهادها بودند و از سوی قوه قضائیه حمایت می‌شدند از سازمان عفو بین الملل یاری خواست. او می‌گوید:

«وقتی نماینده عفو بین الملل آمد دفتر من، به او ۴۰۰ عکس از انواع شکنجه‌ها را دادم تا آنها را نگاه کند و گفت: هیچ ملاحظه نکنید. فقط تگوبید که این عکس‌ها را از من گرفتید. بگویید که این شکنجه‌ها هست برای اینکه من می‌خواهم شکنجه تعطیل شود ولو در خارج بگویند که دولت از جمله من که

در صفحه ۱۳



رئیس جمهور هستیم، این مسئله ای نیست. مسئله این است که این بساط باید تعطیل شود. همین ۴۰۰ تا عکس را دادم بردند برای آقای خمینی.»

● در همان زمان آقای بنی صدر در نامه ای به خمینی نوشت:

«باز اگر این مطلب که می نویسم موجب گرفتاری مجدد زندانی تازه رها شده ای نشود، معروض میدارم: در اوین شکنجه رایج است. وقتی برای بازدید می روند یک شب قبل از آن شکنجه شده ها را تخلیه می کنند و بجای دیگر منتقل می کنند.» (نامه بنی صدر به آقای خمینی، ۱۱ اسفند ۱۳۵۹؛ نامه ها از بنی صدر به آقای خمینی و دیگران، ص ۲۸۲)

● اگر دقت کنیم متوجه می شویم که همان کاری را که قضات و زندانبانها در زمان خمینی می کردند و شکنجه شده ها و کتک خورده ها را در هنگام بازدید به جای دیگر منتقل می کردند، در این زمان نیز رایج است. وقتی که نمایندگان مجلس برای بازدید از زندانها رفته بودند زندانبان شکنجه شده را از آن زندان ها به جای دیگری منتقل کرده بودند.

● سندی عمیق فاجعه قاضی گری را در رژیم ولایت فقیه، بر ما آشکار می کند. بنی صدر می نویسد:

«یک سندی به دست من رساندند که یک فهرست ۱۱ نفره بود و زیر آن نوشته بود ده نفر بالا را اعدام کنید! قاضی (حجت الاسلام علی رازینی) توجه کرده بود که اصلاً ۱۱ نفر در لیست هستند نه ده نفر. گفتند که حتی پرونده واین حرفها هم برای این یازده نفر تشکیل نشده و تمام پرونده شان همین یک ورقه است!!» (انقلاب اسلامی، ۲۵ مرداد ۵۹)

● جالب این که علی رازینی، از آن زمان به بعد، همواره در مناصب بالای قضایی قرار داشته است و در حال حاضر نیز دادستان می باشد حال شما بخوانید حدیث مفصل از این مجمل.

● الحق در آن زمان، بنی صدر چه زیبا گفت:

«روشهای غلط نخست با آدم های بد به کار می رود ولی بعد که این روشها حاکم شدند با همه بکار خواهند رفت. این است ضد انقلاب.» (انقلاب اسلامی، ۷ شهریور ۵۹)

● اما در همان زمان خمینی گفت:

«راجع به دادگاه انقلاب و راجع به کارهایی که مربوط به دادگاه انقلاب است، من نمی گویم که باید اینجا سستی بشود. اینجا باید با جدیت جلیوش گرفته بشود، باید جلوی این فسادها گرفته بشود. حالا بگیرند تکه دارند تربیت کنند یا اگر واقعا مستحق حدود شرعی هستند حدود شرعی را جاری بکنند. زندانها باید محل تربیت باشند.» (سخنرانی در جمع حکام شرع دادگاهها ۱۱/۱۱/۶۱؛ صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۷۹)

● با این گفتن این سخن، خمینی محل های تربیتی را مشخص کرد و علاوه بر آن با جملات زیر راه و رسم قضات را مشخص تر کرد:

«آقایان بعضی شان می گویند: مساله ولایت فقیه، اگر یک مساله تشریفاتی باشد مضایقه نداریم، اما اگر بخواهد دخالت بکند در امور، نه ما آن را قبول نداریم. اگر متوجه به لازم این معنا باشند، مرتد می شوند.» (سخنرانی ۵۸/۷/۱۲، صحیفه نور، جلد ۹، صفحه ۲۵۴)

● هر که به رسول خدا اهانت کند، هر که به انمه هدی اهانت کند، واجب القتل است.» (سخنرانی در جمع گروهی از بانوان لنگرود، ۵۸/۴/۲، صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۸۲)

این جملات خمینی انسان را به یاد مصباح یزدی می اندازد و چه بیهوده برخی تلاش می کنند بگویند خمینی با طرز تفکر مصباح مخالف بود. به نظر می رسد که مصباح در تفکر و اندیشه همانند خمینی بوده است. اصلاح طلبان دروغ نمی گویند که مصباح یزدی مرتجع و تند رو و خشونت طلب

اتم سرنوشت ساز؟

مطلقه می توانست به حضور دیگران در جایگاههای نا حق آنها ثبات ببخشد.

● بر اساس اصل ۱۵۷، مصوب شورای بازنگری قانون اساسی، شورای عالی قوه قضاییه از بین رفت و این قوه در اختیار رهبری قرار گرفت.

● برابر اصل ۱۵۸، انتخاب سه عضو شورای قضایی از دست قضات گرفته شد و به رهبری داده شد.

ولایت مطلقه با این تغییرات توانست سایه شوم خود را بر قوه قضاییه گسترش دهد.

قضاییه گسترش داد. قضایای که در جنایت آلت فعل استبداد قرار گرفته بودند را می آوریم. البته افراد معرفی شده از ابتدای انقلاب در تشکیلات قضایی دست به هر کاری علیه مردم زده بودند و برخی از آنها تا به حال بر کار هستند و بر همین رویه عمل می کنند.

تفکیک افراد مستقر در قوه قضاییه و بخش های زیر مجموعه به دو دوره خمینی و خامنه ای به دلیل اشتراک برخی از آنها در هر دو دوره را ضرور ندانستیم.

در ابتدا، معرفی مختصری از مدرسه حقانی می کنیم که یکی از پایگاههای اصلی قوه قضاییه بوده است.

● مدرسه حقانی از جمله مدارسی بود مطلقه تاسیس شده بود. سالها افراد این مدرسه در راس قوه قضاییه و واکا دست به هر جنایتی زدند. این گروه که در ابتدای انقلاب در جریان کشتار بعد از کودتای سال ۶۰ به دستور مصباح یزدی جهت ایجاد آرامش به دادگاههای انقلاب استانها رفته بودند در جریان کشتار زندانبان سیاسی در سال ۶۷ نیز از عوامل اصلی بودند.

شاگردان این مدرسه و مدرسان آن بعدها نیز در کنار «رهبر»، قوه قضاییه را به یکی از مهمترین ستون پایه های استبداد ملاتاریا تبدیل کردند و اینک نیز در خدمت مافیاهای نظامی - مالی هستند.

● مدرسه حقانی ابتدا توسط علی قدوسی، داماد آیت الله طباطبایی، مدیریت می شد و بعدها نیز بهشتی و سپس مصباح در کنار هم به سرپرستی آن رسیدند. از جمله اساتید آن مدرسه می توان به افرادی چون حجت الاسلام مصلحی (فرزند آیت الله اراکی)، آیت الله سید حسن طاهری خرم آبادی، آیت الله تقوی، آیت الله محمدی گیلانی، آیت الله مؤمن، آیت الله محمدعلی گرامی، آیت الله محسن مجتهدشستری، آیت الله جوادی آملی، آیت الله جنتی، آیت الله انصاری شیرازی و دکتر احمد احمدی" و... اشاره کرد. (خاطرات علی جنتی، صص ۲۲۰-۲۴۰)

بعد از مدتی، مدرسه به صورت شورایی توسط علی قدوسی و بهشتی و مصباح یزدی و جنتی و... اداره می شد که در سالهای بعد به دلیل حضور سایه دکتر علی شریعتی بر اندیشه برخی از روحانیون، اختلافاتی در میان آنان به وجود آمد و موجب شد مصباح از آن مدرسه خارج شود.

عبایی خراسانی می نویسد: البته همین موضع گیری های آقای مصباح باعث شد تا سرانجام میان او و شهید بهشتی اختلاف نظرهایی به وجود آمد و آقای مصباح با خروج از مدرسه و فعالیت هايش را به همراه آقایان خراسانی و استادی در قالب " مؤسسه در راه حق " ادامه داد. تقریباً تا پس از رحلت امام از صحنه سیاسی -

اجتماعی ایران بر کنار بود. البته در این میان گاه به او برای انجام برخی اقدامات سیاسی نیز مراجعاتی می شد. (مجله گزارش، شماره ۱۳۱-۱۳۳، ص ۵۱).

مدرسه حقانی که در زمان خمینی و بعدها در زمان خامنه ای، شگردان و معلمانش بسیاری از مقامات قضایی را در اختیار گرفتند، توسط همین اساتید تربیت شده بودند و حتی بهشتی که خود از بدترین قضات بود از دست برخی از اندیشه های آنان به ستوه آمده بود. او در یک سخنرانی گفت:

«مدرسه ای که بخواهد یک مشت انسان لاجوج، پرخاشگر بی حیا و متعصب تربیت کند که نتوانند با همه دو کلمه حرف بزنند چه ارزشی دارد؟ این نوع موضعگیریها بسیاری از افراد را به یاد چماق های تکفیری می اندازد که، در تاریخ عصر تفنیش عقاید کلیسا و قرون وسطی خوانده شده است.» (آیت الله بهشتی: شریعتی، جستجوگری در مسیر شدن)

انقلاب اسلامی: فصل اقتصاد به مقاله ژاله وفا اختصاص می یابد:

ژاله وفا

«طرح تحول اقتصادی»

راه خروج یا ورود به

بحرانی جدید

۳ سال از بروی کار آمدن حکومت احمدی نژاد میگذرد و جامعه تنها در بعد اقتصادی با معضلاتی از قبیل مسئله تورم لجام گسیخته و فشار سنگین و روزافزون بر اقشار آسیب پذیر، موضوع غنی تر شدن اغنیاء و فقیرتر شدن فقرا به رغم شعارهای پررنگ عدالت اجتماعی، وضع اسفناک تولید داخلی، واردات بی رویه ۸۰ میلیارد دلاری، افزایش بی حد قیمت مسکن، وضع اسفناک منابع بانک ها و طرح های زود بازده، نرخ بهره در کشور، آزاد کردن نرخ قیمت بنزین، رها کردن قیمت گالاهای مصرفی مانند شونیده ها و برنج و... مواجه شده است. که همه و همه را حکومت وی ایجاد کرده و به تازگی به سبزه " طرح تحول اقتصادی " نیز آراسته شده است!

این امر که بر شرمدم در واقع بخشی از اجرای کردن سیاست تحمیلی تعدیل ساختاری است که توسط یک نظام غیر قانونمند و استبدادی و ضد رشد نیز به اجرا گذاشته میشود.

در این نوشتار سعی دارم چند و چون این طرح جدید! را مورد بررسی قرار دهم و در بخش دوم این نوشتار به ارائه سیاست اقتصادی بر اساس موازنه منفی که بتواند مشکلات فعلی ساختاری اقتصاد ایران را حل کند و کشور را از ضرر یارانه های بی رویه نجات دهد خواهم پرداخت.

قبل از پرداختن به چند و چون این طرح که شاه پیشش نقدی کردن یارانه ها در آذرماه امسال است لازم است خاطر نشان سازم که از یک طرف پرداخت یارانه در آستانه انتخابات برای حکومت احمدی نژاد جنبه تبلیغاتی دارد و از طرف دیگر بر اثر فشار بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به رژیم در اجرای سیاست تعدیل که به تبع در راستای اجرای راهبردهای جهانی سازی

است، ظرف حد اکثر ۳ سال آینده بایستی همه یارانه ها حذف شوند.

از اینرو احمدی نژاد اصرار دارد که: "حتی اگر یک روز به عمر حکومت من مانده باشد این طرح باید عملی شود" و هشدار میدهد: "اگر یارانه ها با شرایط موجود ادامه یابد کشور در نهایت سه سال دیگر فلج می شود. "نباید فراموش کرد که طرح

پرداخت نقدی یارانه ها یک بار در دوره هاشمی رفسنجانی تحت عنوان طرح "فرززدایی" ارائه اما به دلیل پیچیدگی ها و نامناسب بودن ابزارها و الزامات اجرایی، این سیاست شکست خورد و موجب ایجاد شبکه جدید رانت و فساد در اقتصاد کشور شد. طرح فعلی احمدی نژاد نیز بنا بر همان فرآیند سرانجامی دیگر نخواهد داشت. احمدی نژاد که در ۳۰ تیر ماه طور مستقیم از شبکه یک سیمای جمهوری اسلامی ایران سخن می گفت به چند نکته اساسی آن طرح اشاره کرد:

«این طرح تنها شامل نقدی کردن یارانه ها نخواهد شد و بخشهای بانک، مالیات، گمرک، نظام توزیع و بهره وری را نیز در بر میگیرد. ولی اثر مورد سیاستهای اجرایی آینده و چنود چون آن در این بخشها کوچکترین اطلاعی به مردم نداد.»

«وی در پاسخ به سوالی مبنی بر اینکه کار کارشناسی کافی در این خصوص انجام نشده است گفت: کار کارشناسی، معیاری دارد و مبهم نیست، دولت دو و نیم سال است که بر روی این طرح کار می کند و قبل از این دولت هم کارهای پراکنده بسیاری انجام شده است و بالاخره باید اتفاق بیفتد.»

«یارانه های برق، گاز و حمل و نقل، به صورت قیمت تمویزی و یا به صورت ارائه خدمات و یا نقدی پرداخت خواهد شد.»

جالب است درحالی که احمدی نژاد مدعی است حکومتش دو سال و نیم است بر روی این طرح کار میکند هنوز نه طرحی مکتوب که دارای اصول و تئوری باشد و حد اقل اجماع نسبی کارشناسان اقتصادی را داشته باشد و در سطح عمومی نیز مردم با آن همدلی نشان داده باشند به کسی حتی مجلس مطیع خود ارائه نداده است. بطوری که مصباحی مقدم رئیس کمیسیون اقتصاد "مجلس" فهم اعلام کرد: «حکومت احمدی نژاد هنوز چیزی را بر روی کاغذ ننوشته است. بهتر است حالا که دولت می خواهد طرح بنویسد با کمک مجلس بنویسد و کارشناسی کند!»

حکومتی که معتقد است طرحش به حدی بزرگ است که همه بخشهای اقتصاد را شامل میشود و حتی فرم تهیه کرده را بین مردم نیز تقسیم کرده است، "مجلس" این نظام را قابل ندانسته در جریان طرحی بگذارد که هفته پیش اعلام کرد آغاز شده است!

هر چند همه میدانند "مجلس" در نظام ولایت فقیه خواه ناخواه نظارتی بر امر حکومت آنها در راستای احقاق خواسته ها و حقوق ملت ندارد. بخصوص "مجلس های" هفتم و هشتم ضعیف تر از هر "مجلس" دیگری در این نظام در امر نظارت عمل کرده و احمدی نژاد در ۳ سال اخیر نیز نشان داده است که قاعده مالوف او بی اعتباری و عمل نکردن هم به برنامه چشم انداز ۲۰ ساله و هم برنامه چهارم مصوب همین نظام است. و "مجلس" حکومت وی را در این زمینه نه تنها استیضاح نکرد، بلکه به درخواستهای نامعقول وی بعنوان نمونه برای تصویب برداشتهایش از حساب ذخیره ارزی نیز پاسخ مثبت داد.

اما شاه بیت این طرح هماغونه که گفتیم نقدی کردن یارانه خصوصا یارانه های حاملهای انرژی است.



وضعیت امروز یارانه ها

حکومت در حال حاضر نزدیک به صد میلیارد دلار یارانه حامل های انرژی میپردازد که ۳۱ درصد بودجه سال ۷۰ و ۸۹ برابر بودجه عمرانی کشور را به خود اختصاص داده است. یعنی حدوداً روزی دو و نیم میلیون بشکه نفت خام مجانی به بازار اقتصاد ایران تزریق می شود. از طرفی یارانه کالاهای اساسی کشور در هر سال ۴ هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان شامل نان، برنج و روغن است که ۳ هزار میلیارد تنها صرف یارانه نان می شود. میزان یارانه ها در هیچ برهه تاریخ ایران تا بدین حد سرسام آور نبوده است.

خطر نشان سازم که در زمان شاه نیز مساعده هایی در زمینه کالاهایی مثل گوشت و نان داده میشد و بعد از انقلاب آقای خمینی در یک سخنرانی تحت لوای سیاست مستضعف پروری بدون هماهنگی کردن با دولت موقت برق و آب را بدانها افزود و آن را برای بخشی از اقشار مجانی اعلام کرد که بعد پس گرفت. در دوران مرجع انقلاب در زمان حکومت آقای بنی صدر اولین گامها در صدد برداشتن یارانه برداشته شد به نحوی که پرداخت یارانه خصوصاً در امر گوشت مشروط به چند شرط برای شهرهای بزرگ گردید. و با بالا بردن قیمت آن از میزان یارانه آن کاسته شد. در مقابل ولی تمامی قیمت های محصولات کشاورزی برای حمایت از طبقه کشاورز و تسویق تولید داخلی بالا برده شد.

در واقع در ابتدای انقلاب هدف از دادن یارانه تثبیت قیمت بود. نه تنبل پروری و دامن زدن به مصرف گرایی. لذا پرداخت نقدی به مردم بعلت زبانهای فراوانی که دارد که در ادامه بدان میپردازم، هیچ گاه مرسوم نبوده است.

در زمان حکومت آقای رجایی که کوبنی شدن ارزاق را باب کرد و نیز در طول جنگ ۸ ساله ، و حکومت خامنه ای که استبداد نیز پایه های خود را محکم کرد و اقتصاد بسوی رانت خواری و شکل گیری مافیای نظامی-مالی سوق داده شد ، و ضربه های عظیم به تولید داخلی وارد آمد جامعه به تدریج از توان پرداخت بهای واقعی حامل های انرژی ناتوان شد. شکست طرح " فقر زدایی " آقای رفسنجانی و ایجاد شبکه جدید رانت و فساد در اقتصاد کشور بخوبی نشان داد که به پایه ها و ساختار اقتصاد ایران ضربه های اساسی وارد آمده است که اصلاح آن با وجود یک نظام استبدادی امکان پذیر نیست. بلکه ساختاری مردم سالارانه را میطلبد که طرح اقتصادی آن صحیح باشد و سالم و نه عقیم و بیمار.

اکنون وضع پرداخت یارانه ها تا به حدی رشد کرده که جامعه به هیچ وجه توانا به پرداخت قیمت واقعی آن کالاها نمیشود. و توزیع یارانه با سیستم فعلی در واقع به نوعی پرداخت یارانه بر مصرف به جای درآمد است.

عیوب وضع فعلی یارانه ها

- ◀ عوض شدن تعادل عرضه و تقاضای کالاهای مشمول یارانه
- ◀ فلج شدن مکانیسم قیمت ها به وسیله نظام یارانه غیرمستقیم
- ◀ ایجاد فساد و رانت خواری های گوناگون در تولید و توزیع کالاهای یارانه ای
- ◀ بهره مندی ناعادلانه اقشار گوناگون از نظام یارانه ای (به طوری که ۳ دهک ثروتمندتر ۷۰ درصد یارانه انرژی را مصرف می کنند)
- ◀ تلف شدن و اسراف حجم عظیمی از کالاهایی که مشمول یارانه می شوند (در نان ارقامی تا یک سوم هم ذکر شده است)

اتم سرنوشت ساز؟

بایستی جامعه قابل توجه باشد بعلت نبود سیستم کنترل صحیح ، امکان ارائه اطلاعات نادرست را بالا برده و می تواند به پوشش بیش از اندازه منجر شود. از سوی دیگر، اگر هزینه های مترتب بر برآورد نادرست هزینه های اداری پرداخت یارانه نقدی نیز اضافه شود مسلماً کارایی آن را تا حد زیادی تحت تأثیر منفی قرار دهد. اما این امر ساده ترین ایراد وارده بر پرداخت نقدی یارانه است. این طرح مشحون است از خسارات عظیم اقتصادی است و ناهنجاری هایی که حاصل این طرح ناپخته خواهد بود به تمامی شئون زندگی مردم تسری خواهد یافت.

این طرح تورم و رانت زا است و حجم نقدینگی را تا دو برابر افزایش می دهد.

تکنه حائز اهمیت این است که در عرض دو سال حجم نقدینگی در کشور از حدود ۷۰ هزار میلیارد تومان به ۱۴۵ هزار میلیارد تومان رسیده است. یعنی رشدی حدود صد در صد! این افزایش نقدینگی بدون شک تورم با خود به همراه می آورد. حال اگر یارانه ها نیز آنچور که حکومت احمدی نژاد اعلام کرده است بصورت نقدی پرداخت شوند، از آنجا که دهکهای پایین جامعه توان پس انداز کردن نیز ندارند، این یارانه را بصورت نقدی خرج خواهند کرد و همین باعث ایجاد تورمی غیر قابل مهار میشود. حاصل آن آزاد شدن قیمتها است و این آزاد شدن قیمتها لحام گسیخته تو میگردد و در واقع کار حکومت توزیع قدرت خرید در جامعه میگردد. در واقع در یک اقتصاد سالم هر واحد پول طبق قوانین اقتصادی حدود ۲ برابر خود در جامعه قدرت خرید ایجاد میکنند. یعنی چنانچه در جامعه آن واحد پولی که توزیع میشود واقعا جذب بازار شود ، مجموع دفعات خرید بخشی بر تعداد آن (از خریدار تا خرده فروشی و عمده فروشی و واسطه تا کارخانه) قدرت خریدی برابر با ۲ برابر ایجاد میکند. ولی در اقتصاد ناسالم و بیماری چون اقتصاد ایران که تولید داخلی بشدت کم است ، و در بازار کالایی برای فروش نیست ، و عرضه به اندازه تقاضا نخواهد بود ، این واحد پول بمراتب رقمی بالاتر از ۲ برابر را بعنوان قدرت خرید ایجاد میکند. همان پدیده اثر تکاثری. لذا دولت جهت جذب این قدرت خرید معمولاً به وادرات بیش از حد و بی رویه رو می آورد . بالطبع چنانچه میزان سالانه ۱۰۰ میلیارد دلار یارانه حامل های انرژی قرار باشد بطور نقدی پرداخت شود ، این حجم از پول طبق قوانین اقتصادی حد اقل ۲/۵ برابر خود ایجاد قدرت خرید در جامعه میکند. یعنی حداقل حجم پولی سالانه برابر با ۲۵۰ میلیارد دلار! و بی تردید واردات ۸۰ میلیارد دلاری فعلی قادر نخواهد بود این حجم از قدرت خرید را از عهده بر آید. علاوه بر اینها پرداخت نقدی یارانه زمینه جدیدی برای رانت در بخش هایی که نباید یارانه مستقیم دریافت کنند، ایجاد می کند و باز اقلیتی ثروتمند را بوجود می آورد که ثروتی آسانه ای به جیب میزند و رانت خواری بیشتر توسعه میابد. یارانه ای که در حقیقت می تواند در بخش های زیرساخت به تولید پایدار و ایجاد اشتغال کمک کند با پرداخت بدون هدف و بی منطق، در بحث پرداخت یارانه های مستقیم به هدر می رود.

در بخش دوم این نوشتار با ادامه بررسی ضرورت های نقدی کردن یارانه به راه حلی اساسی برای مشکلات ساختاری اقتصاد ایران خواهیم پرداخت.

انقلاب اسلامی: بدیهی است رژیم که جز زور و دروغ و فریب و خوردن و بردن و کشتن نمی داند، بر دامنه تجاوزهای خود به حقوق بشر می افزاید:

اعدامها و دستگیریها و دیگر تجاوزها به حقوق بشر برهم افزوده می شوند:

◀ در ۲۵ تیر ۸۷، دفتر تحکیم وحدت اطلاعیه را صادر کرد که در آن، به دستگیری دو عضو شورای مرکزی خود اعتراض کرده است: در حالی که چند روز از بازداشت محمد هاشمی و بهار هدایت از اعضا شورای مرکزی این اتحادیه می گذرد، رسانه های حامی دولت از جمله ایرنا و ایسنا از قول شخصی مجهول الهویه مدعی شدند که بازداشت این افراد به خاطر ارتباط با گروهک های ضدانقلاب خارج از کشور بوده است!! اتهامی واهی که بارها به منتقدان نسبت داده شده است و از رئیس جمهور سابق، برخی از اعضا مجلس ششم تا شکل ها و گروه های تحول خواه بارها با این اتهام مواجه شده اند و گاه به این اتهام واهی مدتها در زندان مانده اند. در واهی بودن این اتهام همین بس که وزیر علوم علی رغم تأیید رئیس دانشگاه زنجان و دادستان آن شهر در مورد رسوایی اخلاقی منصوب وزیر در آن دانشگاه همچنان این مساله را به دشمن و لزوم خروج از کشور نسبت می دهد و از لزوم پدافند غیرعامل برای مبارزه با آن سخن می گوید! سخنانی که به خوبی بی مسولیتی و تلاش برای فرافکنی دولتمردان نهم را آشکار می سازد و از سوی دیگر از ناراحتی فراوان آنها از منتقدان این عمل شرم آور از جمله اعضا این اتحادیه پرده بر می دارد.

◀ در ۲۵ تیر ۸۷، چهار تن از فرهنگیان شهرسنندج به نام های پیمان نودینیان، رامین زندیا، حیدر زمان و علی قریشی، به ستاد خبری اداره اطلاعات سنندج احضار شدند. این افراد در ارتباط با جمع آوری امضاء و موضع گیری اخیر انجمن صنفی معلمان کردستان نسبت به وضعیت فرزاد کمانگر، مورد پرسش قرار گرفته اند.

◀ در ۲۵ تیر ۸۷، طبق اخبار واصله محمد هاشمی و بهاره هدایت جهت تفهیم اتهام و صدور قرار بازداشت به دادگاه انقلاب منتقل شدند. شعبه یک بازپرسی دادسرای انقلاب که حکم جلب محمد هاشمی و بهاره هدایت را صادر کرده بود، قرار بازداشت برای آن ها صادر کرد و دوباره آن ها به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شدند.

◀ در ۲۵ تیر ۸۷، مسعود حبیبی فعال دانشجویی دانشگاه تهران که سال گذشته و در جریان حمله نیروهای امنیتی به دفتر سازمان ادوار تحکیم در ۱۸ تیرماه بازداشت و به مدت ۲۴ روز در زندان اوین بسر برد، به دادگاه انقلاب احضار شده است. این دانشجویی دانشگاه تهران باید در ۵ روز آینده خود را به بازپرسی شعبه یک امنیت دادگاه انقلاب معرفی کند.

◀ در ۲۵ تیر ۸۷، نیروهای امنیتی به منزل اشکان قیسوندی، از فعالین



اتم سر نوشت ساز؟

دانشجویی و عضو سابق انجمن اسلامی دانشگاه زنجان رفته و قصد بازداشت وی را داشتند. قیسوندی در ۱۸ تیرماه سال گذشته، طی بورس نیروهای امنیتی در دفتر ادوار به همراه ۱۶ تن از فعالین دانشجویی و سیاسی بازداشت شده بود.

در ۲۶ تیر ۸۷، اطلاع رسید که حمید ولایی فعال سابق دانشجویی آذربایجان، روز سه شنبه ۲۵ تیر ۸۷ که در پی احضار به ستاد خبری اداره اطلاعات تبریز، در این مکان حضور یافته بود، بازداشت شده است. ولایی، ۲۷ ساله، فارغ التحصیل رشته حقوق و عضو «مجمع دانشگاهیان آذربایجانی» می باشد.

در ۲۶ تیر ۸۷، اسامی تعدادی از بازداشت شدگان عضو دفتر تحکیم وحدت انتشار یافت:

۱- محمد هاشمی و ۲- بهاره هدایت و ۳- علی صابری و ۴- علی قلبی زاده و ۵- محمد احسانی و ۶- اشکان آرشیان و ۷- سلمان سیما و ۸- مهدی خدایی و ۹- مجید اسدی و ۱۰- محمد میزبان و ۱۱- رضا عرب و ۱۲- مجتبی عمادپور و ۱۳- محمد زراعتی ۱۴- فرزاد حسن زاده

در ۲۶ تیر ۸۷، خانواده فرهاد حاجی میرزایی که به منظور ملاقات به زندان اوین مراجعه کرده بودند پس از گذشت ساعتی انتظار جلوی درب زندان اوین و سالن ملاقات، با بد رفتاری و ممانعت مسئولین بازداشتگاه برای ملاقات حضوری روبرو شدند. این در حالیست که پس از گذشت ۵ ماه، فرهاد حاجی میرزایی همچنان در بازداشتگاه ۲۰۹ با تکلیف به سر می برد.

در ۲۷ تیر ۸۷، مهرداد لهراسی از زندانیان سیاسی واقعه کوی دانشگاه ۱۳۷۸ که پس از تحمل ۹ سال زندان در تاریخ ۸۷/۱/۲۱ بصورت مشروط آزاد شده بود، به دلایل نامعلوم در تاریخ ۸۷/۴/۱۸ مجدداً بازداشت و هم اکنون در بند ۲۴۰ زندان اوین به سر میبرد.

در ۲۸ تیر ۸۷، اتحادیه اروپا روز جمعه در بیانیه ای اجرای مجازات اعدام در ایران را محکوم کرد و از لایحه مجلس شورای اسلامی در گسترش دامنه این مجازات برای جایز آیینتی انتقاد کرد.

در ۲۷ تیر ۸۷، جمشید فتنگ یکی از اساتید حق التدریس گروه تاریخ دانشکده فردوسی مشهد که بیش از ۱۰ سال است به تدریس دروس تاریخ معاصر ایران می پردازد، از تدریس در دانشگاه محروم شد. این چهارمین بار است که وی از تدریس در دانشگاه محروم می شود و با اعتراض شدید دانشجویان و تحصن، دوباره به دانشگاه بازمی گردد.

در ۲۹ تیر ۸۷، سه تن از اهالی شهر ارومیه، در محوطه زندان مرکزی این شهر، به دار آویخته شدند. بنا به گزارشات سه شهروند ارومیهای به نامهای " ارشد محمودی"، " صالح ملکی" و " محمد علی بی مثال" که هر سه به اتهام مواد مخدر به اعدام محکوم و حکم آنان از سوی دیوان عالی کشور تأیید شده بود، به دار آویخته شدند.

در ۳۰ تیر ۸۷، بیش از ۲۰۰ کارگر شرکت "فروش پارس" قزوین در اعتراض به عدم دریافت چند ماه حقوق و بلا تکلیفی شغلی در مقابل کارخانه دست به تجمع زدند

در ۳۱ تیر ۸۷، انجمن های اسلامی دانشجویان ۳۴ دانشگاه با صدور بیانیه مشترکی نسبت به بازداشت های گسترده دانشجویی در هفته های اخیر در تهران، مشهد، زنجان و تبریز شدیداً اعتراض کردند و خواستار آزادی هر

چه سریتزر کلیه دانشجویان در بند شدند.

در ۳۱ تیر ۸۷، هفته نامه محلی بوتک با حکم معاون دادستان ایلام تا اطلاع ثانوی توقیف شد. انور شکیب انصاری، مدیرمسئول هفته نامه بوتک گفت: مطلب چاپ شده در آخرین شماره بوتک مطلبی درباره ی بست استنادار بوده و نه شخصی او. تحلیل ما بر این بوده است که عملکرد ضعیف استنادار بومی باعث از بین رفتن حق مدیریت بومی در استان شده است.

در ۱ مرداد ۸۷، به دنبال تشدید فشارها بر خانواده دانشجویان بازداشت شده دانشگاه تبریز، "آلهه رادمهر" خواهر سجاد رادمهر به کمیته انضباطی دانشگاه ارومیه فراخوانده شد.

در ۱ مرداد ۸۷، کانون مدافعان حقوق بشر بیانیه ای در اعتراض به تجاوزها به حقوق بشر صادر کرده است: موجهای تازه نقض حقوق بشر چنان ابعاد گسترده ای به خود گرفته است که در جای جای کشور سخن از آن به میان می آید.

الف - هنگامی که بدون هیچ توجیه اصولی و منطقی وزارت کار اعلام انحلال انجمن صنفی روزنامه نگاران را تکلیف خود می بیند و برترین انجمن صنفی را که رسالت آگاهی رساندن و روشنگری را اعضایش به عهده دارند تعطیل میدارد و تکالیف قانونی خود را - که در چنین امری ضروری و حتمی است - نادیده می گیرند، جز نقض حقوق جامعه چه نامی بر آن می توان نهاد؟

ب - در شرایطی که دستگیریهای اخیر دانشجویان (از جمله بهاره هدایت و محمد هاشمی) به نحو شتاب گیری افزایش یافته و بر خلاف قانون و رعایت موازین مورد نظر مقنن، این دستگیریها و بازداشتها ادامه دارد، بر این عدم رعایت قانون و گریز از پاسداری از آرامش و امنیت جامعه چه عنوانی بنهیم؟

ج - وقتی که شاکي پرونده دانشگاه زنجان خود دستگیر می شود، پاسخ منطقی به این پرسش چیست؟

د - آیا محکومیت آقای صادق کبودوند فعال حقوق بشر در کردستان به ۱۱ سال حبس، با ملاک عرف و روبه قضائی منطبق و سازگار است؟

در ۱ مرداد ۸۷، سه تن از محکومان حادثه جاهدکوتاه بوشهر با حکم دادگاه کیفری استان بوشهر در زندان مرکزی این شهر به دار آویخته شدند.

کرامت الله قاسمی مدیر روابط عمومی اداره کل دادگستری استان بوشهر در جمع خبرنگاران در این ارتباط گفت: محکومان اعدام شده به نام های ح - ر، ح - م و ر - ش هستند که صبح امروز اعدام شدند.

در ۱ مرداد ۸۷، شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل و از فعالان زنان با اعلام این مطلب تصویب لایحه جدید خانواده را "بازگشت به قرن ها قبل" خواند. طرح جدید قانون خانواده در حقیقت نه تنها کمکی به ثبات خانواده نمی کند، بلکه گامی در جهت تزلزل ارکان خانواده خواهد بود. طبق این قانون شرط موافقت همسر اول، برای ازدواج دوم و سوم مردان حذف شده است. در صورت طرح این لایحه در صحن علنی به همراه دیگر زنان در مقابل مجلس تحصن خواهیم کرد

در ۲ مرداد ۸۷، در آستانه بیستمین سالگرد قتل عام های زندانیان سیاسی برای ممانعت از برگزاری مراسم گرامیداشت و ایجاد رعب و وحشت موجی جدیدی از زندانی کردن و احضار خانواده ها شروع گردیده است. در این راستا آقای محسن نادری ۵۰ ساله روز سه شنبه پس از اینکه به دادگاه انقلاب فراخوانده شده دستگیر و به قرظینه زندان اوین منتقل گردید.

در صفحه ۱۶

نقش بنیادروحانیت درافول انسانیت

"وسباری از آنان فاسقند"

قبل از اینکه به این علت بپردازیم، شاید لازم باشد مشروعیت وجود پدیده ای به نام روحانیت را مورد بررسی قراردهیم. همانطورکه از آیه بالا فهمیده می شود، روحانیت یک ابداع یا بدعت دردین الهی است. علاوه برآن آیه ای درقرآن نیست که درآن عده ای را موظف کرده باشد بپوشیدن لباسی مخصوص و مقرر کردن شرائطی ویژه، خود را از دیگر اقدار جامعه جدا کرده و باقرار دادن نامی برای خود به ارشاد مردم بپردازند. دراسلام همه مردم موظف و مسئول انتشاردادن و جاری کردن پیام خدا درجامعه هستند و دراین مورد شکی وجودندارد. به همین دلیل، مسنولیت وجود پدیده ای به نام روحانیت که طبق آیه بالا خلاف حق است، نه تنها متوجه خود روحانیت است، بلکه مردم هم به سهم خود مسئول این بدعت هستند. زیرا اگر مردم به وظیفه دینی خود عمل کرده و شعور و آگاهی های فردی و اجتماعی را بالا می بردند زیر بارعمل غیر حق نمی رفتند و این پدیده به فرض ایجاد، دوام نمی آورد.

درآیه ۳۱ سوره توبه می فرماید: "بجای خدا احبار و رهبران خود را و مسیح پسر مریم را پروردگار خود دانستند، و حال آنکه دستور نداشتند مگر به اینکه معبودی یکتا را بپرستند که جز او معبودی نیست، و او از آنچه که شریک او می پندارند منزه است". این آیه خطاب به مردمی است که روحانیون، حتی پیامبران را حایل بین خود و خدای خویش قرارداده اند. جا دارد از جامعه ایرانی پرسیده شود تا چه اندازه ای دررابطه مستقیم باخدای خود قرارداد؟ تاچه اندازه ای باخدای خود فاصله گرفته و خود را تاچه حدی به چاه جمرکان و امثال آن نزدیک تر ازخدا حس می کند که به جای او، به آن پناه می برد؟

جواب این سوال معلوم می کند چرا روحانیت محتاج جمرکان ها است و چرا نظام ولایت فقیه این همه ثروت مردم را خرج ساختن و تبلیغ چنین خرافاتی می کند. پس بنیاد روحانیت نه تنها برخوردار از هیچ گونه مشروعیتی نمی باشد، بلکه خلاف حق، مضر و فاصله انداز بین مردم و خدا و مبلغ شرک می باشد. "و بسبباری از آنان فاسقند".

اما درهرجامعه، آنچه که به نام بنیاد روحانیت وجوددارد یا در قلمرو قدرتی غیر روحانی است یا اینکه خود، قدرت است. هنگامی که درقدرت نیست، و وجودش آشکاراست، یعنی به عنوان یک بنیاد اجتماعی مطرح می باشد، بنابراینقاعده قدرت یا باید به قدرت حاکم تمکین دهد، یا با آن منازعه کند. به این دلیل ساده که از سونی هیچ دینی، بامناف شخص یا گروهی ازاشخاص ملازمت ندارد و خدانی است و برضد ظلم و زور و فساد است. واز سوی دیگر، هیچ قدرتی نمی تواند باقدرتی متخاصم دریک جامعه دوام آورد. درنتیجه، روحانیت که نقش اصلی خود را رابطه بین مردم و خدا می داند، باید از آن عدول کرده، و به خواستهای قدرت حاکم تن دردهد، یا با آن همکاری نماید. بنا براین، درنظر، جای رابطه بین مردم و خدا راترک میکند، زیرا درعمل رابطه بین مردم و قدرت می شود. درتجربه هم همین رابطه ای می شود که روحانیت درطول تاریخ با جباران داشته است. برای اینکه این همکاری با قدرت حاکم به رابطه "روحانی" بودنشان بامردم صدمه نزند، باید ازسونی به مردم دروغ بگویند و حقایق رازآنان پنهان کنند، واز سوی دیگر سعی برمغفول نگه داشتن مردم داشته باشند. به این ترتیب، فهم و تعقل و تدبیر و آگاهی و روشنی مردم، دشمن اول موقعیت اجتماعی آنان تلقی می شود، بنابراین به هر وسیله سعی در پائین نگه داشتن شعور و آگاهی های مردم دارند. یکی از ابزارهای بسیار کارساز دراین مورد را که می توان نام برد، خرافات

است. زیرا خرافات عارضه ایست که به دلیل داشتن ارتباط بدون واسطه با منافع شخصی، می تواند افشار مختلف مردم، از تحصیل کرده تا بی سواد را آلوده ومعتاد خود کند و آنان را از تعقل بازدارد. می بینیم چرا با وجود نکوهش خرافات از سوی قرآن، روحانیت در رشد آن همواره نقشی اساسی ایفاء کرده است. بنابراین بنیاد روحانیت چاره ای غیر از این ندارد که به راه فساد برود. در اینجا شاید لازم به تذکر باشد که "روحانیت" به عنوان یک بنیاد با شخصی که ارشاد و جریان دادن اندیشه را از وظایف خود می داند(که وظیفه هرمسلمان و بطورکلی هراسانی است) فرقی اساسی دارد. دربرکردن نوع مخصوصی لباس هم مورد نظر نیست زیرا هر فردی در انتخاب نوع پوشش مختار است. اما به ترتیبی که دربالا به آن اشاره رفت، بنیاد روحانیت مقوله دیگری است. "و بسبباری از آنان فاسقند".

اما زمانی که خود روحانیت قدرت را در دست دارد، نمونه قرون وسطای اروپا یا جباران تاریخ کشورهای اسلامی ویا همین ولایت فقیه زنده و حاضر درایران که شاهدیم فسق را تا چه اندازه گسترش داده و شرک و خرافات را توانسته است دراین قرن علم و پیشرفت در مغز حتی تحصیل کرده هاهم نفوذ دهد. درطول تاریخ هرگاه روحانیت قدرتی را در برابر خود ندیده است، برای خود جایگاهی درخدا قائل شده ودر حد شیطان فساد کرده است. زمانی که روحانیت قدرت را در دست می گیرد، همانند زمانی که دستیار قدرت است، همواره "قدرت" براو سوار است، نه رابطه بین مردم و خدا که رابط بین مردم و قدرت می شود، این بار اما قدرتی لجام گسیخته. لجام گسیخته، به دلیل اینکه این بار منافع "قدرت" یا منافع بنیاد روحانیت یکی میشود ویه قول معروف، ترمزش می برد. برای تمکین دادن به چنین قدرتی، خدا را تا سطح خویش نازل می کند و جاد جمرکان ها را تا عرش خدا بالایی برد و مردم را تشویق می کند تا حل مسائل و مشکلات خویش را از آن گودال بخوانند و عقل خود را ازکار بیندازند.

آقای خمینی (در کشف الاسرار، ص ۲۰۰) می گوید: "اگر کسی روحانی را توهین کند به اسم اینکه او بسته به پیغمبر است به طوری که به انکار پیغمبری و عداوت با پیغمبر و خدا برگردد، او نیز کافر است؛ نه برای توهین به روحانی بلکه برای انکار رسالت". می بینیم چگونه به راحتی روحانی را با خدا و پیامبر مخلوط می کند و باز او را بیرون می کشد تا او را در دید مردم مقدس کرده و بتواند بگوید هرکه به او توهین کند کافر است. آنگاه خود، آن می کند که با آقایان شریعتمداری و منتظری، وروحانی قمی و صدها روحانی دیگر کرد و خود ایشان حتما استثناء بودند و کافر نشدند!! این کار ممکن نیست مگر اینکه خود را جای خدا یا پیامبر گذاشته باشد ویا اینکه آن سخن را به نا حق گفته تا توجیه گر بی عدالتی ها و بی قانونی ها باشد وبنیاد روحانیت را در قدرت تحکیم نماید. این گونه است که پیش بینی قرآن به واقعیت می پیوندد و بنیاد روحانیت بسیاری از روحانیون را همواره در طول تاریخ فاسق کرده و می کند و خواهد کرد. این چنین درمی یابیم که به کدامین دلیل خداوند انسانها را از این کار برحذر داشته وآن را ناحق می خواند. شاید بد نباشد حدیثی هم دراین مورد نقل کنیم زیرا از نظر روحانیت برای تبیین اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در سفینه البهار ذیل لغت رهب نقل شده است: "پسری از عثمان بن مظعون فوت شد. بسیار محزون گردید تا محلی در منزل خود معین کرده مشغول بجا آوردن مراسم مذهبی برجنازه فرزند خود شد. این مطلب به رسول خدا صلی الله علیه و اله رسید فرمود: ای عثمان خدا بر ما رهبانیت (۱) ننوشته

را منکر می باشد؟ بگذریم ازاینکه به این اتصال بسنده نمی کند و تاحد بت پرستی پیش می رود و لباس روحانیت را هم مقدس می کند و می گوید: "هیچکس و هیچ گروهی حق ندارد متعرض معمین بشود و به روحانیون اهانت کند. در صورت تخلف، دادگاه انقلاب محل موظف است او را تعقیب و مجازات کند"(صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۵۳). یعنی برپایه گذاشتن عامه بر سر، انسان از حقوق ویژه برخوردار می شود واز آن مهم تر اینکه هیچ کس حق تعرض به چنین شخصی را ندارد!! ایشان البته آزادند هرچه را بگویند، اما دیگر روحانیون و تحصیلکرده ها و عموم مردم مسنولیت خود را دارند و باید بتوانند جوابگوی سکوت خویش باشند. زیرا رمز موفقیت روحانیت در افول انسانیت، توانایی در حذف خدا و جانشین اوشدن در اذهان مردم بوده وهست. ورسیدن به این موفقیت اما بدون کمک دو دسته محال بوده وهست: یکی سکوت روحانیون و آگاهان مخالف، ودومی تأیید آنان توسط روشنفکران لاینک یا ضددین یا دیگر مذاهب مبنی بر ترویج " اسلام همین است که ایان عمل می کنند". در واقع مردمی که شکی در ذهن خود نسبت به اعمال خلاف روحانیت حس می کنند، باسکوت ساکتان و با ارشاد این دیگران که، این همان اسلام است" از شک به درآمده تابع و حرف شنو آنان می شوند.

با ضد دینان کاری نیست، اما به کسانی که لاینک، به خصوص لاینک مذهبی هستند و قصد نهانیان از این گونه موضع گیری فقط تسلط یافتن برجامعه است باید گفت "این ره که تو می روی به ترکستان است". زیرا زیربنای یک جامعه لاینک چیزی جز اخلاق و ارزشهای انسانی نمی تواند باشد. یک جامعه عرق درخرافات نمی تواند با لاینسیسته سر سازگاری داشته باشد. بنابراین باین کار تیشه به ریشه خود می زند که زده اید. اما اگر به ارزشهای که یک جامعه لاینک باید بر آنها استوار باشد، یعنی آزادی و کرامت و حقوقمدنی و اخلاق و انسانیت می اندیشید، باید به ترویج این ارزشها به هر نامی که باشند همت کنید واز سانسور ارزشهای که نام دین بر آنها است اجتناب ورزید.

اما مثل مذهبی های ساکت، مثل همان خسرالدنیا و الاخره (نه دنیاردارد ونه آخرت را) است. بزرگترین خدمت را به گسترش بی عدالتی و بی دینی و فساد ... با سکوت خود می کنند و کمترین پاداش را که خیلی کمتر از حق و حقوق معمولی و قانونی خودشان است دریافت می کنند و به آن دل خوش کرده اند، مثلا آزادی زیستن. با سکوت خویش همراه فعالیت های مذهبی مواری بدون انتقاد، آب به آسیاب بنیادروحانیت می ریزند. به خصوص معمین منتقد ساکت، که حضور ووجودشان حیات دهنده بنیاد روحانیت فاسد ومردنی است. این قوم هنوز جرأت ابراز حق را بیادانکرده اند

زیرا رابطه مستقیم را باخدای خود برقرار ننموده وهمواره درگیرخرافاتند. از دیدگاه آنان باوجود ابراز بعضی انتقادات، نظام سیاسی موجود بر "حق" امتیاز دارد و برای "صلحلت نظام" از ابراز حق(خدا) درمیگذرند.

محصول همکاری نانوشته سه دسته بالا شده است همکاری پراز فساد و خرافات و فقر و فحشا. این است نتیجه بدعت دردین و تشکیل بنیاد روحانیت. زیرا به فرموده قرآن این قاعده ثابت خلقت است که: "و بسبباری از آنان فاسقند".

۱- اغلب مفسرین واژه رهبانیت را "تارک دنیا" معنی کرده اند نه "روحانیت". اما اگر به همین حدیث دقت کنیم، خواهیم دید که تدارک مراسم عزاداری بر جنازه در منزل، هیچ ربطی به تارک بودن دنیا ندارد. اگر عثمان قصد داشت تارک دنیا شود، باید شهر را ترک میکرد و به کوه می رفت که درآن زمان رسم بود، یا به صومعه ای در خارج شهرنقل مکان می کرد. بنابراین، این حدیث(معتبر یاغیر معتبر بودن آن فرقی نمی کند و جنبه تاریخ نگاری آن مهم است) می گوید که، درآن زمان منظور و درک از "رهبانیت"، همان "روحانیت" است.

۱- اغلب مفسرین واژه رهبانیت را "تارک دنیا" معنی کرده اند نه "روحانیت". اما اگر به همین حدیث دقت کنیم، خواهیم دید که تدارک مراسم عزاداری بر جنازه در منزل، هیچ ربطی به تارک بودن دنیا ندارد. اگر عثمان قصد داشت تارک دنیا شود، باید شهر را ترک میکرد و به کوه می رفت که درآن زمان رسم بود، یا به صومعه ای در خارج شهرنقل مکان می کرد. بنابراین، این حدیث(معتبر یاغیر معتبر بودن آن فرقی نمی کند و جنبه تاریخ نگاری آن مهم است) می گوید که، درآن زمان منظور و درک از "رهبانیت"، همان "روحانیت" است.

شریعت در قرآن؛

آیا احکام مقرر در قرآن...

نتیجه گیری:

بدین قرار، اگر بر اصل ثنویت، قرآن بیان قدرت می شود و راه حل پیدا نمی شود (= بن بست) که هر دو نظر به آن مبتلایند، بر اصل موازنه عدمی و بنا بر بیان آزادی، راه حل منطبق با حقوق ذاتی انسان و جانداران و طبیعت و نیز حقوق جمعی انسانها پیدا می شود. این راه حل، راه حلی نیست که در طول ۱۴ قرن قابل درک و اجرا نبوده باشد. چنانکه، وقتی قرآن زبان و بیان حقوق در یک دولت حق مداراست، موضوع آیه ۳۳ سوره مائده عبارت می شود از قیام مسلحانه بر ضد دولت حقوق مدار، و این امر مستمری است که آیه بیان می کند. حکم شریعت حق، هم آن زمان و هم در زمان ما، بدین گونه ترجمه می شود: الف) تنها گروههای متجاوز به حقوق انسان و حقوق جامعه مرتکب این جرم می شوند.

ب) در مقام کشف، تحقیق، تعقیب، صدور و اجرای حکم، قاضی می باید اصول راهنمای گیت گانه (Sentencing Guidelines) قرآنی را رعایت کند. چنانکه علی (ع)، صدای چنین عدالتی شد و به محاربان با حکومت عدل خویش بر این مبنا عمل کرد و به آنها مهلت داد (۶۰). لازم به تکرار نیست که اگر قرارداد قرآن خودش سخن بگوید و اگر قرار است کتاب حقی باشد که هیچ چیز آن کج و مبهم نیست، معنای آیه و کفرهای مندرج در آن در پرتو اصول متعدد ذکر شده (به ویژه اصل جبران، اصل عدم تبعیض، اصل علم قطعی بر تقصیر، اصل تخفیف و اصل مهلت) آشکار می شود.

* بلیک (Blick) که واژه ای آلمانی است به معنای «پیش نگاه کلی» است که آقای شستری در مقاله اول خود مکرر از آن یاد می کند.

۱ - محمد مجتهد شستری، قرائت نبوی از جهان (۵) به تاریخ ۱ تیر ۱۳۸۷
۲ - قرآن، سوره رعد، آیه ۱۱
۳ - مجله فرانسوی Marianne ۱۲ تا ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۸
۴ - قول امام صادق (ع)
۵ - فرمان شاه به امینی و دادن اجازه تهیه و اجرای لوائح قانونی در غیاب مجلس به اعتبار منشاء قانون بودن شاه و مصاحبه میثی با منتظری به تاریخ ۱۱ خرداد ۱۳۸۷

۶ - قرآن سوره نحل آیه ۷۸ و...
۷ - قرآن، سوره نور آیه های ۴۸ تا ۵۱
۸ - قرآن، سوره شوری آیه های ۱۴ و ۱۵
۹ - قرآن، سوره نساء آیه ۵۹
۱۰ - کلام از امام علی است، نهج البلاغه سخنان امام درباره خوارج،

اتم سر نوشت ساز؟

◀ در ۲ مرداد ۸۷، کارگران شرکت هادی کار سمنان، تولیدکننده رادیاتور مخصوص کارخانجات، در اعتراض به عدم پرداخت ۲ ماه از حقوقشان اعتصاب کردند.
◀ در ۲ مرداد ۸۷، ودود اسدی دبیر سابق انجمن اسلامی دانشگاه آزاد اردبیل، در منزل مسکونی خود در شهر رشت بازداشت شد. مأموران پس از دستگیری نامبرده به تفتیش و جستجوی خانه نیز پرداختند.

◀ در ۲ مرداد ۸۷، پس از ۱۳ روز بی توجهی به اعتراضات کارگران کارخانه لاستیک البرز این افراد دست به اقدام جدیدی زدند. کارگران این کارخانه قسمتی از کارخانه را که در جاده ساوه واقع شده است، به آتش کشیدند و در این منطقه تجمع کردند. به گفته یکی از کارگران، تعداد این افراد به ۶۰۰ نفر می رسد.

◀ در ۲ مرداد ۸۷، نشریه دانشجویی ستارخان که در مورد مسائل و مشکلات آذربایجان و بصورت ماهنامه در دانشگاه تبریز منتشر می شد، توقیف این نشریه بدون طی شدن روال قانونی آن و بدون اطلاع مدیرمسئول این نشریه، حسین ادیبان و بدون حضور او در جلسه بررسی تخلفات صورت گرفته است.

◀ در ۳ مرداد ۸۷، دکتر ناصر زرافشان وکیل برجسته و از اعضای کانون نویسندگان ایران، طی مراسم سالگرد درگذشت احمد شاملو در کرج دستگیر شد. شنیده ها حاکی از این است که به همراه وی تعداد دیگری از اعضای کانون نویسندگان نیز بازداشت شده اند.

◀ در ۳ مرداد ۸۷، جاوید کمانگر یازده ساله، برادرزاده فرزند کمانگر معلم محکوم به اعدام، جهت خرید مایحتاج منزل در ساعت ۹ صبح از منزل خارج و در بین راه توسط دو دستگاه اتومبیل سفیدرنگ با پلاک نظامی متعلق به سپاه پاسداران با توسل به زور ربوده میشود و با بستن چشم نامبرده وی را به نقطه نامعلومی منتقل نموده و چندین ساعت نامبرده را مورد ضرب و شتم و هتاک قرار میدهند. بطوریکه نامبرده دچار خونریزی چشم و گوش میگردد، سرانجام پس از ساعتها ضرب و شتم و شکنجه این کودک وی را در ساعت ۲۱ شب به نقطه ای در پنج کیلومتری خارج از شهر منتقل و رها میکنند.

◀ در ۳ مرداد ۸۷، پیمان غلامی و علی عبدالله زاده، از دانشجویان دانشگاه صنعتی سهند تبریز، در منزل دانشجویی خود دستگیر شدند. این دو دانشجو از دانشجویان فعال در تحصن و اعتصاب غذا در دانشگاه سهند در اردیبهشت ماه بودند.

◀ در ۳ مرداد ۸۷، شعبه ۳۶ دادگاه تجدید نظر استان تهران اقدام به تأیید حکم ۸ سال حبس تعزیری عباس خرسندی از فعالان سیاسی نمود. نامبرده ابتدا توسط شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی به

خطبه ۱۲۵ صص ۳۸۶-۳۸۹، ترجمه و شرح علینی فیض الاسلام
۱۱- قرآن، سوره شوری آیه ۲۱
۱۲- قرآن، سوره مائده آیه های ۴۶ و ۴۷ و نیز همین سوره آیه های ۴۴ تا ۴۷، سوره رعد آیه های ۳۷ و ۳۸ و سوره غافری آیه ۷۸ و...

۱۳- قرآن، سوره یونس آیه ۴۷
۱۴- قرآن، سوره شوری آیه ۱۷
۱۵- قرآن، سوره حدید آیه ۲۵
۱۶- قرآن، سوره مائده آیه های ۵۰ و ۵۱، سوره صافات آیه های ۱۴۹-۱۵۷، سوره انعام آیه های ۱۳۶ تا ۱۴۲ و سوره نحل آیه های ۱۸ تا ۶۱ و...

۱۷- قرآن، سوره نحل آیه ۶۱
۱۸- قرآن، سوره طه آیه های ۲۶ تا ۳۰
۱۹- قرآن، سوره مؤمنون آیه ۷۱
۲۰- قرآن، سوره نساء آیه ۱۰۵
۲۱- قرآن، سوره آل عمران آیه ۷۹
۲۲- قرآن، سوره نساء آیه های ۵۸ و ۶۰
۲۳- قرآن، سوره انبیاء آیه های ۷۸ و ۷۹

۲۴- قرآن، سوره نساء آیه های ۱۰۵ و ۱۰۷
۲۵- قرآن، سوره مائده آیه ۴۵، سوره یونس آیه ۱۱، سوره هود آیه ۱۱۰، سوره فصلت آیه ۴۵

۲۶- قرآن، سوره حجرات آیه ۹
۲۷- قرآن، سوره اعراف آیه های ۱۵۹ و ۱۸۱
۲۸- قرآن، سوره ص آیه های ۲۱-۲۴
۲۹- قرآن، سوره بقره آیه ۲۸۲
۳۰- قرآن، سوره نساء آیه ۱۲۷
۳۱- قرآن، سوره نساء آیه ۷۵
۳۲- قرآن، سوره نساء آیه های ۹۷ تا ۱۰۰، شماره آیه های منقول ۹۷ و ۹۸
۳۴- قرآن، سوره اسری آیه ۱۵
۳۵- قرآن، سوره اسری آیه ۳۶
۳۶- قرآن، سوره بقره آیه ۲۵۶
۳۷- قرآن، سوره یونس آیه ۹۹
۳۸- قرآن، سوره انعام آیه ۵۲
۳۹- قرآن، سوره نساء آیه ۱۹
۴۰- قرآن، سوره نور آیه ۳۳ و...

۴۱- قرآن، سوره ممتحنه آیه های ۹ و ۱۰
۴۲- قرآن، سوره حجرات آیه ۱۳
۴۳- قرآن، سوره بقره آیه ۱۸۸
۴۴- قرآن، سوره نساء آیه ۲۸
۴۵- قرآن، سوره بقره آیه ۱۷۸
۴۶- اصول راهنمای اسلام، از ابوالحسن بنی صدر، فصل عدالت.
۴۷- حق چیست و حقوق کدامها هستند

۴۸- قرآن، سوره جن آیه ۲۱
۴۹- قرآن، سوره جن آیه ۱۴
۵۰- قرآن، سوره جن آیه های ۲۱ و ۲۹
۵۱- قرآن، سوره هود آیه ۹۷
۵۲- قرآن، سوره یونس آیه ۲۵
۵۳- قرآن، سوره نحل آیه ۷۶
۵۴- قرآن، سوره حجرات آیه ۹
۵۵- قرآن، سوره حجرات آیه ۹
۵۶- قرآن، سوره انفال آیه ۱ و حجرات آیه ۱۰
۵۷- قرآن، سوره انبیاء آیه ۱۰۵
۵۸- قرآن، سوره های اسراء، آیه ۲۶ و روم، آیه ۳۸ و حشر، آیه ۷ و معارج، آیه ۲۴

۵۹- قرآن، سوره نجم، آیه ۳۹
۶۰- نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۱۲۵، صفحه های ۳۸۶ تا ۳۸۹

اتهام ایجاد جمعیت غیرقانونی به ۸ سال حبس تعزیری محکوم گردید که علیرغم اعتراض به حکم صادره نهایتاً این حکم مورد تأیید دادگاه تجدید نظر قرار گرفت.

◀ در ۳ مرداد ۸۷، مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران: دو تن از اعضای مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به نامهای سما بهمنی (از بندرعباس) و وحیب بهمنی (بندرعباس)، دانشجوی دکتری داروسازی) به همراه سه تن از همکاران فرزند کمانگر و معلمان کامیابانی به نامهای حسن قربانی، کاوه رستمی، احمد قربانی صبح روز جاری در حد فاصله شهر کامیابان و یکی از روستاهای محل تدریس سابق فرزند کمانگر ناپدید شدند.

◀ در ۴ مرداد ۸۷، به گزارش روزنامه اعتماد دکتر امیرناصر کاتوزیان، دکتر ایرج گلدوزیان، دکتر محمود عرفانی، دکتر ابوالقاسم گرگی و دکتر همایون الهی، استادان دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در ایام تعطیلی دانشگاهها حکم بازنشستگی شان را دریافت کردند. همچنین دکتر محمد آشوری، دکتر جمشید ممتاز، دکتر عزت الله عراقی و دکتر نجادعلی الماسی از همین دانشکده در لیست انتظار خدمت قرار گرفته اند.

◀ در ۴ مرداد ۸۷، mmoeeni.blogspot.com رفتار جنایتکارانه ای را فاش کرد که در یکی از مراکز نگهداری دختران در استان زنجان با دختران بی سرپرست رومی رود:

* وادار کردن دختران به لیسیدن توالت
* زندانی کردن کودکان در توالت
* بردن دختران برای تنبیه به حیاط مرکز در زمستان سرد
* مجبور کردن دختران به نگاه کردن به آفتاب در ظهر تابستان
* و...

◀ در ۶ مرداد ۸۷، سی نفر از «فاجعچیان مواد مخدر، اراذل و اوباش و اشرار» تهران در سحرگاه اعدام شدند

◀ در ۷ مرداد ۸۷، پیک ایران خبر داده است:

دو روز پیش یکی از نوحه خوان های منتقد حکومت اسلامی (که به تدریس دروس دینی در دیپستان های بیبهان نیز می پرداخت و از دبیران مورد علاقه دانش آموزان بود) به اسم گله دار، که در ماه محرم و در عزاداری های مردم همیشه از ظلم و ستم حکومت ولایت فقیه می گفت و آنرا تشبیه به حکومت یزید میکرد، توسط افراد ناشناس دزدیده شده و پس از شکنجه شدید، ایشان را در روستای اسلام آباد بهبهان رها کردند. متأسفانه گله دار در اثر ضربات وارده دچار مرگ مغزی شده و پزشکان از بهبود ایشان قطع امید نموده اند.

به گزارش مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، سحرگاه ۸۷/۵/۶، "ناصر حمیدی" ۴۵ ساله و از اهالی شهر کامیابان که متهم به قتل یکی از نیروهای امنیتی در شهر سهند گردیده بود، پس از تحمل دو سال زندان، تحت عنوان محارب "جنگ با خدا" در محوطه زندان مرکزی سهند به دار آویخته شد.

شایان ذکر است نامبرده عضویت حزبی نداشته است و قتل نیروی امنیتی مذکور را بر اساس عقیده شخصی انجام داده بود.

نهضت ملی ایران و

دشمنانش

به روایت اسناد

ابوالحسن بنی صدر

- جمال صفری

چاپ: انتشارات انقلاب اسلامی

تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۳۸۷

آدرس: انتشارات انقلاب اسلامی

Enghelab Eslami Zeitung

Postfach 11 11 18

D - 60046 Frankfurt

Germany

شماره حساب انتشارات

FRASPA - Germany

Konto Nr.: 12 30 26

BLZ: 500 502 01

پست الکترونیک:

E-Mail.:

EEZ5760GOF@Aol.Com

عدالت اجتماعی

نویسنده: ابوالحسن بنی صدر

چاپ: انتشارات انقلاب اسلامی

تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۳۸۷

چاپ: انتشارات انقلاب اسلامی

تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۳۸۷

آدرس: انتشارات انقلاب اسلامی

Enghelab Eslami Zeitung

Postfach 11 11 18

D - 60046 Frankfurt

Germany

شماره حساب انتشارات

FRASPA - Germany

Konto Nr.: 12 30 26

BLZ: 500 502 01

پست الکترونیک:

E-Mail.:

EEZ5760GOF@Aol.Com